

فقهای بزرگ شیعه



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء
محمد مصطفی و آل طاهرینش

فاستلوا اهل الذکر....از دانایان پرسید...

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، فقهای شیعه مسئولیت هدایت و
حفظ شیعیان را بعهدہ دارند

فقهای شیعه عالم ترین و باتقواترین و عادلترین و زاهد ترین مردم
هستند.

انها در زندگی خود به امامان معصوم علیهم السلام اقتدا کرده اند و
هدفی جز هدایت مردم ندارند.

نقش آنان در هدایت مردم بسیار مهم است. لذا هر منطقه ای که
مردمش مردمان خوبی هستند چون علمای خوبی داشتند و
هر منطقه ای که مردمان لایابالی و بی دینی دارد چون علمایی اینجا
نبوده اند.

در این کتاب به تعدادی از این فقهای بزرگوار اشاره شده است.

پاییز 1495- کرمانشاه

شیخ مفید

شیخ طوسی

سید مرتضی

علامه حلی

شیخ انصاری

میرزای شیرازی

اخوند ملاکاظم

محمد تقی شیرازی

سید ابوالحسن اصفهانی

ایه الله بروجردی

امام خمینی

شیخ مفید

شیخ مفید در 11 ذی‌قعدة 336ق (یا 338ق) در عُکْبَرَا (حدوداً ده فرسخی بغداد) در خاندانی اصیل دیده به جهان گشود. پدرش معلم بود و از این‌رو، وی را ابن المعلم نیز نامیده‌اند و به سبب فواید سرشار مباحث مناظرانش ملقب به مفید شد. نیای پنجم او سعید بن جُبیر تابعی از اصحاب حضرت زین‌العابدین، امام علی بن الحسین (علیهما السلام) است [1] که به قیام علیه حجاج ثقفی پیوست و جریان گفت‌وگوی او با حجاج که اندکی پیش از شهادتش رخ داد، حماسه‌ای ماندگار در تاریخ تشیع است.

او علم را از بزرگانی چون قاضی ابوبکر جعابی (متوفی 355ق) ابن قولویه قمی (متوفی 368ق)، شیخ صدوق (متوفی 380ق) و دیگران آموخت و شاگردان سترگی را نظیر شریف رضی (متوفی 406ق)، شریف مرتضی (متوفی 436ق)، قاضی ابوالفتح کراچکی (متوفی 449ق)، ابوالعباس نجاشی (متوفی 450ق) و شیخ الطائفه طوسی پرورش داد. علامه عبدالعزیز محقق طباطبایی (متوفی 1416ق) در مقدمه‌ای که بر کتاب الفهرست نگاشته، معتقد است که سه گوهر تابناک آسمان علم؛ یعنی شریف رضی، شریف مرتضی و شیخ طوسی بزرگترین شاهد بر توانایی علمی و خلافت اعجاب‌آور تعالیم شیخ مفید هستند. [2] از این‌رو وی را آموزگار امت نیز نامیده‌اند. روح سرشار از لطافت شیخ مفید، ادیبان بلندآوازه و شاعران متعددی چون مهیار دیلمی (متوفی 428ق) را پرورش داد که آن غدیریه‌های دلنشین را با شوق و ارادتی وصف‌ناپذیر به اهل‌بیت حضرت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) سرودند و در استواری و استحکام کلامشان جای لیت و لعلی نیست؛ و مهیار، در عزای شیخ مفید قصیده‌ای بلند (بالغ بر 91 بیت) سروده است که با این مطلع آغاز می‌شود: [3]

ما بعدَ یومِکَ سلوةٌ لمعلٍّ

مئی و لا ظفرٌ بسمعِ معذَّل

[بدین مضمون که: پس از تو دل را به چه بهانه‌ای می‌توان آرام کرد و حال آنکه دگر مرا یارای شنیدن تسلائی نیست.]

ابن الندیم (متوفی 380ق) صاحب کتاب الفهرست در ملاقات با شیخ مفید، وی را «دانشمندی بی‌همتا» یافته و او را با صفاتی چون «بسی هوشمند» و «صاحب درکی نافذ» وصف کرده است که عهده‌دار ریاست علمای امامیه بوده است. [4] و اما تألیفات ارزشمند شیخ مفید بالغ‌بر دویست رساله تحقیقی است [5]؛ مانند:

- «الاختصاص» در مسئله امامت و رهبری سیاسی و موضوعات تاریخی و اعتقادی؛
- «الارشاد» در موضوع تاریخ امامان؛
- «الثقلان» درباره حدیث ثقلین؛
- «الامالی» شامل 42 مجلس سخنرانی شیخ مفید در موضوعات اعتقادی، اخلاقی، قرآنی و حدیثی که اولین مجلس آن به تاریخ اول رمضان 404ق برگزار شد.
- «الجمال» تحلیلی عمیق درباره جنگ جمل،
- «شرح عقاید صدوق» که شرحی انتقادی از رساله اعتقادات شیخ صدوق (اعلی‌الله‌مقامه) است.
- «الرسالة المُقنعة» در فقه؛
- «الرد علی الجاحظ»

«الفصول المختارة» که کتابی عمیق در باب مناظرات است. •

شیخ مفید در سوم رمضان سال 413 ق دیده از جهان فروبست و در پایین مرقد حضرت امام جواد (علیه السلام) به خاک سپرده شد. شیخ الطائفة طوسی (متوفی 460 ق) که پنج سال محضر درس وی را درک کرد، در بیان مشاهدات خود از تشییع پیکر استادش در بغداد، از اجتماع عظیم و بی سابقه همه طوایف مسلمین خبر داده و افزوده است که در آن روز موافق و مخالف در عزای او می گریستند.^[6]

بهراستی بزرگانی همچون علامه جلیل القدر سید شریف مرتضی علم الهدی چه چیزی در شیخ مفید یافتند که جانشان بی قرار در غم هجران او می سوخت؟ سید مرتضی که امامت نماز میت را در روز تشییع پیکر شیخ مفید بر عهده داشت، در قصیده ای سوزناک که در عزای استاد والامقامش سرود، در وصف سنگینی آن هنگامه می گوید که گویی «کوه یدبل»^[7] را بر او نهاده بودند؛ در حالی که چشمان خون بارش در غم فراق استادش اشک ریزان بود. آن قصیده با مطلع زیر آغاز می شود:

مَنْ عَلَى هَذِهِ الدِّيَارِ أَقَامَا

أَوْ ضَفَا مَلْبِسٌ عَلَيْهِ وَدَامَا^[8]

[چه کسی جاودانه در این جهان بزیست و یا کدامین جامه فاخر همواره بماند؟]

قصیده مذکور، عظمت شیخ مفید را بی واسطه از زبان یکی از شاگردان برجسته اش بازگو و جایگاه رفیع او را در میان عالمان متقدم شیعه بیان می کند. سید مرتضی در آن قصیده به چند ویژگی شاخص شیخ مفید اشاره دارد:

1. او حق را طلب می کرد و از یاری آن خسته نمی شد؛ نظیر مجاهدتی که در زدودن غبار شبهات پیرامون نص و صایت حضرت امام علی (علیه السلام) انجام داد.^[9]

2. در قبال کژی در ارکان دین و انحراف از مسیر حق هیچگاه بی تفاوت نبود.^[10]

3. ابراز حقایق دینی را وظیفه خود می شمرد.^[11]

4. از خلط نیکی و بدی و حلال و حرام سخت اجتناب می کرد.^[12]

5. اندیشه بشری را از گرفتار شدن در اوهام بی اساس بر حذر می داشت.^[13]

6. یارانش را به سلاح علم مجهز می کرد تا حق را یاری کنند.^[14]

شیخ مفید متعلق به عصر درخشان فرهنگ و تمدن اسلامی در سده چهارم هجری است که در آن مواجهه و برخورد میان اصحاب فرق و مذاهب و صاحبان اندیشه های مختلف به اوج خود رسیده بود و از سوی دیگر، تعصبات کور در آتش تفرقه انگیزان در محله های شیعه نشین کرخ و باب الطاق بغداد فوران می کرد. در چنان موقعیتی، شیخ مفید با فکری نیرومند، زبانی فصیح، حضور ذهنی عالی و دوراندیشی بی نظیری وارد میدان شد و در مناظرات علمی بسیاری مانند مناظره با قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403 ق) و قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفی 415 ق) پرچم حق را به اهتزاز درآورد.

او با شهامت و استدلالی قوی، جهاد تبیین را درباره اساسی ترین و حساس ترین موضوعات کلامی و تاریخی آغاز کرد تا با تمیق شناخت پیروان مذاهب اسلامی از میانی اعتقادی یکدیگر، عرصه تفاهم محکم تر و بساط افراط و تفریطها در دین، تکفیر بی ضابطه و غلو غالبان جمع شود.^[15] شیخ مفید بر پایه معارف والای اهل بیت (علیهم السلام) متوجه این واقعیت شده بود که زنده ماندن امر ایشان (علیهم السلام) از مجرای فراگیری اصولی علم دین و توسعه گفتگو و تبادل آرا حاصل

می‌شود؛[16] لذا با دوراندیشی تمام به پرورش شاگردان مستعد اهتمام ویژه کرد و برای تبیین حقایق دینی و نشر سریع آن‌ها به نگارش رساله‌هایی کوتاه برآمد که آکنده از دلایل مستدل و استوار بودند و از ورود به مسائل حاشیه‌ای و یا غیرواقعی پرهیز کرد. اینچنین هم در عرصه آموزش، هم در میدان مناظره و هم در نگارش آثار فاخر، خدمات شایان‌توجهی به جهان اسلام کرد. اگرچه عظیم‌ترین و والاترین افتخارش صدور توقیعات شریفه به نام اوست.[17]

درخشش آثار او تابه آنجاست که امروزه هر کس درصدد تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف کلامی و تاریخی شیعه امامیه باشد، و یا بخواهد بر اصول منطقی مناظره مسلط شود، خود را نیازمند به مراجعه به متون مرجع علمای متقدم امامیه و در صدر آن‌ها آثار شیخ مفید می‌یابد.

در خاتمه، نیکوست که نوشتار حاضر مزین به حکایتی از شیخ مفید شود که به تعبیر شیخ بهایی (متوفی 1030ق) در کتاب کشکول، حکایتی «سخت مشهور است» و آن اینکه شبی شیخ مفید، حضرت فاطمه زهراء (سلام‌الله علیها) دخت مکرم حضرت رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) را به خواب دید که با دو فرزندش حسن و حسین در مسجد کرخ بغداد بر او وارد شد و کودکانش را به او سپرد و گفت: به آن‌ها فقه بیاموز!

شیخ مفید شگفت‌زده از خواب برخاست. هنوز ساعتی از روز نگذشته بود که فاطمه دختر «الناصر» درحالی‌که کنیزان دور او را گرفته بودند با دو کودکش علی مرتضی و محمد رضی قدم به مسجد نهاد.

شیخ مفید برخاست و به وی سلام کرد.

او گفت: ای شیخ! فرزندانم را به خدمت تو آورده‌ام که به آنان فقه بیاموزی!

شیخ مفید به گریه افتاد و حکایت خواب دوشین را نقل کرد و به تعلیم و تربیت آن دو پرداخت.[18]

رحمت و رضوان الهی بر او، استادانش، شاگردانش و رهروان راستینش در سراسر تاریخ تشیع باد!

. در این خصوص اختلاف‌نظر موجود است. مرحوم استاد محمدرضا حکیمی بر صحت نسب مذکور تأکید دارد، [1] (حکیمی، محمدرضا (1384ش) میرحاجد حسین، قم، انتشارات دلیل ما، ص 81. (مقاله خروش دجله) برخی نیز آن را صرفاً تشابه اسمی می‌دانند: نک: شبیری زنجانی، سید محمد جواد (1372ش) ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید (مقاله در) مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید دوره 1 - جلد 92 (ص 43 - 130)

. طوسی، محمد بن حسن (1416ق) فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، (محقق) [2] طباطبایی، عبد‌العزیز، ص 68

. امینی، عبدالحسین (1416ق) الغدير فی الکتاب والسنة والادب، ج 4، ص 325 [3]

. ابن النديم (1348ق) الفهرست، مصر، المطبعة الرحمانية، ص 252. [4]

. مجموعه آثار موجود از شیخ مفید در کتاب «مجموعه مصنفات شیخ مفید» به مناسبت کنگره جهانی هزاره شیخ مفید [5] منتشر شده است. (قم: المؤتمر العالمي لآلفية الشيخ المفيد: 1372ق/ 1372ش)

. الطوسی، محمد بن الحسن (د. ت) الفهرست، قم، منشورات الشریف الرضی، ص 158. [6]

. نام کوهی در منطقه نجد در جنوب ریاض است که در شعر شاعران عرب بسیار یاد شده است. [7]

و کائى لما حملتْ به اللّٰقُ ***** لَ تَحْمَلْتُ يَدْبُلًا و شَمَامَا

. علامه عبدالحسين امينى قصيده را به طور كامل در الغدير آورده است: امينى، عبدالحسين (1416ق) الغدير فى [8] الكتاب والسنة والادب، ج4، ص 327.

. كم جَلَوْتُ الشُّكُوكَ تعرض فى نصّ××××× وصيّ وكم نصرت إماما [9]

. من إذا مال جانبٌ من بناء الد×××××دين كانت له يداه دعاما [10]

. وإذا ازوّر جائرٌ عن هداة×××××قاده نحوه فكان زماما [11]

من لفضلٍ أخرجت منه خبيئاً×××××ومعانٍ فضضت عنها ختاماً

. من لسوءٍ ميّزت عنه جميلاً××××× وحلالٍ خلّصت منه حراماً [12]

. من يُنيرُ العقولَ من بعدما كن××××× نَ هُمُوداً ويُنتجُ الأفهاما [13]

. مَنْ يُعيرُ الصّدِيقَ رأياً إذا ما××××× سلّه فى الخطوب كان حساماً [14]

. ببينيد: حكيمى، محمدرضا (1384ش) ميرحاحد حسين، ص 42. (مقاله خروش دجله) [15]

. مفيد، محمد بن محمد (1377ش) دفاع از تشيع ترجمه الفصول المختارة للمفيد، (ترجمه) آقا جمال خوانسارى [16] (مصحح) صادق حسن زاده، و على اكبر زمانى نژاد، قم، انتشارات مؤمنين

. حكيمى، محمدرضا (1384ش) مير حامد حسين، ص 78. [17]

. شيخ بهايى (1393ش) كشكول شيخ بهايى، قم، نشر نيلوفرانه، ص 201؛ ابن ابى الحديد (1385ق) شرح نهج [18] البلاغة، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى (ره)، ج1، ص 42.

زندگی نامه و نسب

محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ق یا ۳۳۸ق - ۴۱۳ق) متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود. گفته شده شیخ مفید با تدوین علم اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد که راه میانه‌ای بود در برابر دو روش عقل‌گرایی افراطی و اکتفاکردن به روایات بدون توجه به عقل. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه مشهورترین استادان شیخ مفید بودند. شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی و نجاشی نیز از شاگردان معروف او به شمار می‌روند. الْمُفِیْدَةُ در علم فقه، اوائل المقالات در دانش کلام و الإرشاد در شرح حال امامان شیعه معروف‌ترین آثار شیخ مفید شمرده شده‌اند.

پدرش شغل معلمی. محمد بن محمد بن نعمان در ۱۱ ذی‌القعدة سال ۳۳۶ق یا ۳۳۸ق در عُکَبْرِی نزدیکی بغداد به دنیا آمد داشت و بدین جهت شیخ مفید به «ابن المعلم» مشهور بوده است. عکبری و بغدادی نیز دو لقب دیگر او هستند. درخصوص ملقب‌شدن به مفید هم گفته‌اند: در مناظره‌ای که با علی بن عیسی رُمّانی دانشمند معتزلی داشت، توانست استدلال‌ات طرف مقابل را باطل کند؛ پس از آن رُمّانی او را «مفید» خواند.

در منابع تاریخی دو فرزند برای شیخ مفید ذکر شده است؛ یکی ابوالقاسم علی و دیگری دختری که اسمش در منابع نیامده و. همسر ابویعلی جعفری بوده است.

شیخ مفید در جمعه، دوم یا سوم ماه رمضان سال ۴۱۳ق درگذشت. شیخ طوسی، ازدحام مردم از همه مذاهب برای نماز گزاردن و گریستن در مرگ او را بی‌سابقه توصیف کرده است. او چند سالی در خانه‌اش مدفون بود و سپس به سوی مقابر قریش، نزدیک قبر امام جواد(ع) در حرم کاظمین منتقل شد.

گفته‌اند شیخ مفید بسیار صدقه می‌داد، فروتن بود، بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و لباس خشن بر تن می‌کرد؛ تا آنجا که وی را «شیخ مشایخ الصوفیه» (استاد استادان صوفیان) خواندند. ابویعلی جعفری داماد وی، گزارش کرده است که او شب‌ها کم می‌خوابید و بیشتر وقتش صرف مطالعه و نماز و تلاوت قرآن و یا تدریس می‌شد. در نامه‌ای که امام زمان(ع) برای شیخ مفید نوشته، او را با عناوین مانند: سدید (استوار و راست) و ولیّ رشید خطاب کرده است.

تحصیلات

مفید قرآن و علوم مقدماتی را نزد پدر فراگرفت. سپس برای ادامه تحصیل همراه پدر، به بغداد رفت و از محدثان، متکلمان و فقهای برجسته شیعه و سنی بهره برد.

شیخ صدوق (درگذشت ۳۸۱ق)، ابن جنید اسکافی (درگذشت ۳۸۱ق)، ابن قولویه (درگذشت ۳۶۹ق)، ابوغالب زراری (درگذشت ۳۶۸ق) و ابوبکر محمد بن عمر جبّابی (درگذشت ۳۵۵ق) از مشهورترین استادان شیعی او بوده‌اند.

شیخ مفید نزد حسین بن علی بصری معروف به جُعَل از اساتید بزرگ معتزله و ابویاسر شاگرد متکلم نامی ابوالجیش بلخی علم کلام آموخت. او همچنین به پیشنهاد ابویاسر در مجلس درس علی بن عیسی رُمّانی دانشمند معروف معتزلی شرکت کرد.

وی از حدود ۴۰ سالگی ریاست شیعیان را در فقه، کلام و حدیث عهده‌دار شد و در دفاع از عقاید شیعه، با علماء دیگر مذاهب مناظره می‌کرد.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، مفید را فردی تیزفهم و حاضر جواب و پیشتاز در دانش‌های کلام و فقه معرفی کرده است. ابن ندیم از مفید با عبارت رئیس متکلمان شیعه یاد کرده، در علم کلام بر دیگران مقدم دانسته و بی‌همتا توصیف کرده است.

شیخ مفید را نماینده مکتب کلامی بغداد و برجسته‌ترین شخصیت آن شمرده‌اند که به نقد اندیشه‌های مکتب کلامی قم می پرداخت. گفته شده مکتب فکری بغداد در شیخ مفید به اوج رسید. گفته شده شیخ مفید، نه عقل گرای افراطی بود و نه حدیث گرای افراطی، بلکه وی، رویکردی اعتدالی و میانه داشت

شیخ مفید شاگردان بسیاری پرورش داد از جمله حضرات سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، سلار دیلمی، ابوالفتح کراجکی و ابویعلی محمد بن حسن جعفری که برخی از آنان علماء صاحب نام شیعه بوده‌اند

آیت الله خامنه‌ای پژوهشگر تاریخ اسلام درباره شیخ مفید میفرماید

شیخ مفید در سلسله علمای امامیه، فقط یک متکلم و فقیه سرآمد و برجسته نیست، بلکه فراتر از این، وی مؤسس و سرحلقه جریان علمی رو به تکاملی است که در دو رشته کلام و فقه، تا امروز در حوزه های علمی شیعه امتداد یافته است و با وجود برکنار نماندن از تأثرات تاریخی و جغرافیایی و مکتبی، ویژگی های اصلی و خطوط سیاسی آن همچنان پابرجا مانده است. شیخ مفید نقش مؤثر و تعیین کننده ای در تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت علیهم السلام، بنیان گذاری شکل و قالب علمی صحیح برای فقه شیعه، آفرینش شیوه جمع منطقی میان عقل و نقل در فقه و کلام داشت

در عصر شیخ مفید

از اواسط قرن چهارم هجری شیعیان به میزان قابل ملاحظه‌ای در کشورهای خاورمیانه از آن محدودیت‌ها و آزادی کشی‌ها برکنار ماندند. زیرا از یک طرف خلفای فاطمی که شیعه اسماعیلی بودند در مصر دولت نیرومندی تشکیل داده و از ابهت و جلال دربار بغداد کاستند. و از طرفی سیف‌الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می‌کردند و شیعه بودند، و از جانب دیگر در مشرق و جنوب شرقی و شمال ایران نیز غوریان و صفاریان و طاهریان و کمی قبل از آنها حکمرانان علوی مازندران، پرچم استقلال برافراشته و بر ضد خلفای عباسی قیام کردند، و از همه مهم‌تر ظهور دولت مقتدر آل بویه بود که از شیعیان با اخلاص به شمار می‌آمدند. عضدالدوله دیلمی که از سلاطین مقتدر این دودمان است دامنه اقتدارش از سواحل دریای عمان تا شام و مصر گسترش یافته و در احترام و حمایت شیعیان کوشا و در واقع خلافت بنی عباس در دست او بازیچه‌ای بیش نبود

این علل و عوامل دست به هم داد و موجب گردید که شیعیان از گوشه و کنار سر برآورند و با همتی شایان توجه به تشکیل جمعیت‌ها و تاسیس حوزه‌های علمی و نشر معارف و حقایق اهل بیت عصمت و طهارت دست یازند. مسافرت‌های ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق دو پیشوای بزرگ شیعه به بغداد و اقامت آنها در آن شهر که مرکز خلافت و علمای عام بود و اهمیتی که میان آنان کسب کردند، همه از آزادی نسبی و موقعیت آن عصر حکایت می‌کند

در عصر شیخ مفید که خود عرب بود شیعیان از آزادی و احترام بیشتری برخوردار گردیدند. وجود فقیه عالی مقامی چون شیخ مفید در میان آنان اعتبار آنها را بالا برد و بیش از پیش نزد دوست و دشمن بر احترام آنان افزود. شیخ مفید شیعیان را از پراکندگی نجات داد و اوضاع اسفبار آنها را سامان بخشید تا آنجا که به اوج عزت رسیدند

شیخ مفید در محله "کرخ" بغداد که مرکز شیعیان بود می‌زیست، و مسجد معروف "براثا" در آن محله که تاکنون هم باقی است، و زیارتگاه شیعیان است، محل تدریس شیخ مفید بود

نگاهی بر شاگردان مفید رضوان الله تعالی

هر چند علم کلام پیش از مفید نیز در میان شیعیان سابقه داشته است، ولی در اثر محدودیتی که در کار شیعیان از نظر سیاسی بود، این موضوع از مرحله تالیف و تدوین کتاب تجاوز نمی‌کرد پیش از مفید شیخ صدوق که رئیس شیعیان بود سبک ساده‌ای را در تصنیف و تالیف به وجود آورده بود و آن را به صورت املا به صورت ساده به مستمعین القا می‌نمود مفید نیز در پیگیری مکتب استاد کوشید و با استفاده از میانی علم کلام و اصول فقه، راه بحث و استدلال را به روی شیعیان باز کرد و تلاش‌هایی را که متقدمین مانند ابن جنید اسکافی و قبل از او ابن عقیل فقیه معروف شیعه و عیاشی ریخته بودند، به صورت دلپذیری درآورد به گفته نجاشی کتاب کوچکی در اصول فقه تصنیف کرد که مشتمل بر تمام مباحث آن بود.

- سیدمحمدبن حسین علوی معروف به سیدرضی که کتاب نهج البلاغه را از میان کلمات ارزشمند امام متقیان علی علیه السلام گردآوری کرده است؛ 2- برادر او سیدعلی بن حسین علوی معروف به سید مرتضی علم الهدی که بزرگترین کتابخانه جهان اسلام را گرد آورده بود که شیخ طوسی به برکت آن توانست کتاب‌های جامع حدیثی و فقهی معتبر شیعه را با استفاده از آن فراهم آورده و تدوین نماید. اما این کتابخانه در فتنه‌های آتش سوزی خشویه و متعصبان جاهل اهل سنت سوخته و از میان رفت؛ 3- ابویعلی حمزه بن محمدشریف جعفری معروف به سلار که مرقد او در آذرشهر از شهرهای آذربایجان شرقی مزار مؤمنین می‌باشد؛ 4- شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی نویسنده جوامع حدیثی تهذیب الأحکام و الاستبصار؛ 5- ابوالفتح محمدبن علی کراجکی نویسنده کتاب کنز الفوائد؛ 6- ابوالحسن محمدبن محمد بن علی شریف علوی حسینی عیبدلی معروف به علوی نساب؛ 7؛ ابومحمد حسن بن احمدبن صالح همدانی سببی؛ 8- ابوالعباس احمدبن علی بن احمدبن عباس نجاشی نویسنده کتاب رجال، معروف به رجال نجاشی؛ 9- ابوعبدالله جعفر بن محمدبن احمد درویشی. 10- ابومحمد حسن بن عنبس بن مسعود رافقی؛ 11- ابوالمعالی احمدبن علی بن قدامه

نظر علمای اهل سنت درباره ی شیخ مفید

شخصیت شیخ مفید از لحاظ فراست و تبحر در علوم اسلامی چنان والا بود که حتی مخالفان شیعه از اهل سنت مثل علی بن عیسی رمانی متکلم معتزلی در بغداد با مشاهده و ملاحظه جایگاه برتر وی لقب شیخ مفید به او داد و از همان عنوان جوانی با لقب پرافتخار شیخ مفید شهرت یافت. و همین امر علاوه بر تشیع وی موجب برانگیخته شدن حسادت های عده ای کوتاه اندیش مثل ابوحنبل توحیدی، ابوبکر باقلانی و ابن نقیب شده و او را مورد آزار و اذیت قرار دادند تا جایی که موجب تبعید و اخراج وی از بغداد شد؛ ولی با این همه او از کرامت اخلاقی و رفتار انسانی با آنها دست برنداشت. دشمنی ها بر ضد این دانشمند وارسته نه فقط به دلیل فضایل و کرامات دینی و علمی وی، بلکه به دلیل تشیع او نیز بوده است و عیله او ادامه داشت تا حدی که برخی از مورخان متعصب و کینه توزی ها و کینه حتی پس از وفات او دروغ پردازی ورز اهل سنت مثل خطیب بغدادی که در دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام و تشیع شهره آفاق است او را به شدت مورد توهین و تحقیر قرار داده و مطالب ناشایستی را به طور غیر واقعی جعل کرده و به وی نسبت داده است. و برخی های درست دیگر مثل سمعانی و ذهبی که از روی تعصب مذهبی بغدادی را مورد اعتماد تلقی کرده اند، بدون بررسی اند تاریخی به نقل مطالب دروغ وی پرداخته

اما در طرف مقابل، برخی از محققان خوش انصاف اهل سنت مثل ابن ندیم، ابن کثیر، یافعی، و ابن حجر عسقلانی با تجلیل و احترام فراوان از او یاد کرده و ضمن ارائه تصویر درستی از شخصیت برجسته وی لقب «شیخ مفید» را برای های منحصر او به رسمیت شناخته اند و در برخی موارد از مباحث مهم حدیثی، تاریخی و اعتقادی به مطالب و بررسی های خود را اثبات کنند و هم نظرات صحیح را که از طریق شیخ اند؛ تا هم صحت گفته به فرد وی استناد و احتجاج کرده مفید ارائه شده است به آیندگان منتقل نمایند. البته گرچه در برخی از موارد، مطالب شیخ مفید را مورد انتقاد قرار داده اند،

اما توجه آنان به کتاب‌های مختلف او و نقل مطالبش، گویای اهمیت و جایگاه برجسته شخصیت علمی و معنوی این دانشمند جلیل‌القدر در میان بزرگان اهل سنت می‌باشد. در حقیقت شخصیت شیخ مفید در تاریخ علوم اسلامی نه تنها یک شخصیت شیعی بلکه یک شخصیت اسلامی و مورد توجه برای همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی می‌باشد.

البته [لقبهای مفید و ابن المعلم] شخصیت‌های شیعه و سنی دیگری در طول تاریخ به این لقبها ملقب شده و شهرت یافته‌اند که از لحاظ درجه اعتبار علمی و شخصیتی در حد شیخ مفید نبوده و از لحاظ تاریخی نیز از او متأخر می‌باشند و نباید در این دو عنوان با او اشتباه بیفتند. به طوری که این اشتراک در مورد شیخ صدوق نیز وجود دارد و اشتباه شدن آنها با .های فراوان تاریخی شده و خواهد شد دیگران موجب مغالطه

نگارش : عدنان شیرمحمدی

شیخ طوسی

شیخ طایفه شیعه، پل دو جریان متخاصم

شاید یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین کارهای شیخ طوسی را بتوان تاسیس حوزه نجف دانست. جایی که اعتدال میان عقل و نقل که پیش‌ترها برای تلطیف فضای سیاسی جامعه یا حفظ حداقل جایگاه شیعه در جهان اسلام از سوی کسانی چون شیخ مفید و شریف مرتضی صورت می‌گرفت، در نزد شاگرد خلف ایشان شیخ طوسی به اوج خود رسید. البته شیخ طوسی تربیت‌شده مکتب کلامی عقل‌گرای بغداد بود که با شیخ مفید پا گرفته بود و بعد از مفید و مرتضی در مسند زعامت فکری شیعه نشست و حتی خلیفه عباسی وقت برترین کرسی تدریس کلام را نیز به وی سپرد. اما بعد از فتنه بغداد که در اثر حمله سلجوقیان شکل گرفت، مجبور به ترك این کلان‌شهر و هجرت به نجف شد که از قضا این هجرت اجباری برکاتی برای شیعه داشت و باعث نضج گرفتن حوزه نجف شد که مبنایش عدم افراط و تفریط بود؛ چه در عقل و چه در نقل.

نقش شیخ در توسعه کلام شیعه

نقش شیخ طوسی در توسعه کلامی شیعه بسیار مهم است زیرا فعالیت‌های مفید و مرتضی، رونقی به بازار فکری شیعیان آن هم در بغداد بخشیده بود و تشیع، این قدرت را یافته بود که به عنوان يك مکتب فکری جدید در برابر رقبای دیگر قد علم کند و شیخ طوسی این موضوع را خوب فهمیده بود و بحث استقلال فکری و مبنایی از مکتب سنی برای وی حیاتی بود. چراکه خود شیخ طوسی در فقه این استقلال را قوت بخشید و آن را با فرهنگ کلامی عقل‌گرای مفید پیوند داد و روش او نوعی تحلیل عقلی احادیث ائمه و استخراج تفریعات از آنها بود. در هر حال مشخص است که در میانه قرن پنجم هجری رقابت بین تفکر شیعه امامی و اهل سنت جدی‌تر شده بود و این شاید به خاطر فرصت تاریخی‌ای بود که آل بویه به تشیع بخشیده بود. هر چند که نباید تلاش‌های بی‌وقفه فکری شیخ مفید در زیر سایه تعلیمات مکتب جعفری و رواداری و تسامح شریف مرتضی پس از او را فراموش کرد. چراکه بهراستی شیخ طوسی نیز رهروی راستین آن دو متفکر بزرگوار بود. در این مرقومه تلاش بر این است که مختصراً با زندگی و برخی آرای شیخ طایفه آشنا شویم.

1- زندگی و حیات علمی شیخ طوسی

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی ملقب به شیخ‌الطایفه در رمضان‌المبارک سال 385 هجری در شهر فرهنگ‌خیز و دانش‌پرور طوس به دنیا آمد و تا حدود سال 408 هجری در آنجا تعلیم دید و انواع علوم دینی از فقه و اصول و حدیث و کلام را تحصیل کرد. بعد از آن در همین سال به شهر بغداد با ابعاد فرهنگی و دانشی بسیار بزرگ و متنوع و فضای علمی خلاق و باز مهاجرت کرد تا کسب فیض و دانش بزرگان کند و بر معلومات خود بیفزاید. شهری که زیر سایه شیخ مفید (وفات: 413 ه.ق) و شاگردش سید مرتضی علم‌الهدی (وفات: 436 ه.ق) مرکز تعالیم عقلی و نقلی شیعیان بود و مجالس درس و مناظره داشتند و پویایی فکری شیعه را سبب شده بودند.

دوران طلایی کلام شیعه

از سوی دیگر، شیخ طوسی اهل علم و معرفت بود و این خود لزوم سفر به دیگر مناطق جهان اسلام برای تکمیل معرفت را ضروری می‌ساخت. اما مسأله مهم‌تر حضور حکومت شیعی مسلک آل بویه در بغداد بود که بعد از ورود احمد (یکی از سه برادر دیلمانی یعنی علی، حسن و احمد) به شهر بغداد در سال 334 و گرفتن مسند حکومت از دست خلیفه سنی وقت المستنکفی بالله (خلافت: 334-336 ه.ق) که به احمد لقب معزالدوله اعطاء کرد، فضا برای تلطیف روابط اکثریت سنی و اقلیت شیعه فراهم شد؛ زیرا خود بوییان در بغداد مشروعیت سیاسی خود را از خلیفه سنی داشتند و اکثر سربازان ترك آنها

نیز سنی بودند و بنابراین به اقتضای حفظ قدرت هم که شده فضای تعاملی ایجاد شده بود و لذا از نظر آنان ساقط کردن خلافت عباسی در این وقت معقول نبود. ولی به هر حال این ملاحظات سیاسی برای شیعیان بد هم نشد و باعث شد جامعه فکری آنان در بغداد اوج بگیرد و این دوران در قرن چهارم، دوران طلایی کلام و عقاید شیعی بود.

زعیم فکری تشیع در بغداد

با این تفصیل، قطعاً شیخ طوسی بعد از ورود به بغداد به مجلس درس شیخ مفید راه یافته است. آری او پنج سال شاگردی مفید را کرد و در این دوران شرحی هم بر کتاب «المقنعه» مفید با عنوان «تهذیب الاحکام» نوشت که کاملاً از فضای فکری بغداد که متأثر از مکتب کلامی مفید بود بهره برده بود. بعد از مرگ مفید در 413 ه.ق، شاگردش سید مرتضی جانشین وی شد و بعد از مرگ مرتضی در 436 ه.ق، شیخ طوسی زعیم فکری تشیع در بغداد شد.

رونق جلسات علمی سنی و شیعه در عصر آل بویه

ناگفته نماند که یکی از زیبایی‌های علمی شهر بغداد همین جلسات ترکیبی سنی و شیعه بود که خود شیخ طوسی نیز ترکیبی از اساتید شیعی و سنی داشت و اگر از تسامحات مصلحتی بویبان نسبت به خلافت سنی نیز بگذریم، شکاف عقیدتی مانع از تعامل و تبادل فکری نمی‌شد اگرچه بازار تهمت و اهانت نیز به نوبه خود داغ بود. با این حال اهل علم راستین کمتر به این وجه قضیه توجه داشتند و بیشتر به دنبال کسب دانش و تحکیم اصول بودند.

تکمیل اساسی مانیفست شیعه

البته قطعاً این تحکیم اصول از هر دو طرف، خط قرمزها و مرزهای هر گروه را محکم‌تر و پررنگ‌تر می‌ساخت و کسی را حاضر به عقب‌نشینی نمی‌کرد، و انگهی باب گفت‌وگو را هم باز می‌گذاشت و باید دید چرا بعدها آن عداوت و کینه‌ها بر این تعاملات دانشی شورید و خط قرمز شیعه و سنی به‌خصوص بعد از استقلال فقهی و کلامی شیعه در قرن پنجم که پاسخی محکم به تحقیرهای برخی از دانشوران سنی بود و تکمیل اساسی مانیفست شیعه در قرن پنجم با سید مرتضی و شیخ طوسی، بسیار پررنگ‌تر شد و در قرون بعد به ستیز و دشنام کامل کشید. در هر حال، شیخ طوسی از محضر اساتید بنامی از شیعه و سنی تعلیم دید که نام برخی از آنها از این قرار بود: ابن ابی‌الصلت اهوازی (وفات: 409 ه.ق)، حسین بن عبدالله غضائری (وفات: 411 ه.ق)، محمد بن احمد بن ابی‌الفوارس (وفات: بعد از 411 ه.ق)، ابو حازم نیشابوری (وفات: 417 ه.ق)، ابن حاشر (وفات: 423 ه.ق)، ابن شاذان قمی (وفات: 420/425/460 ه.ق) و ابوطیب طبری قاضی (وفات: 450 ه.ق). شیخ طوسی شاگردان بسیاری نیز داشت و قریب به سیصد شاگرد تربیت کرد که از جمله شاخص‌ترین آنها می‌توان به ابوالفتح محمد بن علی کراجکی (وفات: 449 ه.ق) و نیز پسر خودش حسن بن محمد ملقب به مفید ثانی (وفات: 515 ه.ق) نام برد.

2- ماجرای بدگویی حسودان علیه شیخ طوسی در نزد خلیفه القائم بأمر الله (خلافت: 422-467 ه.ق).

قائم عباسی که جانشین پدرش قادر شده بود مردی دانش‌دوست بود که از بخت خوش او بعد از حمله طغرل به بغداد در حدود 437 ه.ق و آغاز برچیده شدن حکومت بویبان عراق، خلافت عباسی جان دوباره گرفت و این خلیفه دانش‌دوست کرسی کلام را در همان ایام به شیخ طوسی سپرد که اکنون یکسال بود که بعد از وفات مرتضی زعیم شیعیان شده بود. این کرسی به هر کسی اعطاء نمی‌شد و طبیعتاً حسادت بسیاری کسان را برانگیخت تا سرانجام به بدگویی علیه شیخ در نزد قائم منجر شد.

فتنه علیه شیخ طوسی

آنها به دعای روز عاشورا و لعن صحابه در آن، در کتاب مصباح المتّهجد استناد کردند و خلیفه او را با کتابش فرا خواند. شیخ طوسی در حضور خلیفه این اتهام را رد کرد و به او توضیح داد که مقصود از اول و دوم تا چهارم در عبارت «اللهم خُصَّ أنت اول ظالم ... ثم العن الثانی و الثالث و الرابع ...» به ترتیب، قابیل (اولین قاتل)، قیدار بن سالف قاتل ناقه صالح،

قاتل یحیی نبی و ابن ملجم مرادی بوده است. خلیفه نیز به او اعتماد و اتهام‌زنندگان را تنبیه کرد. (منقول در کتاب: منابع اصلی رجال شیعه تألیف محمدکاظم رحمان ستایش، ص 183). این غائله هرچند در نوع خود و نسبت به شرایط آشفته آن زمان که تقریباً میانه قرن پنجم بود و آل‌بویه عراق در حال سقوط بود، طبیعی جلوه می‌کرد، لیکن این فضای متخاصم به موازات فضای سیاسی شلوغ دوران افزونی می‌یافت و همان ستیزه و دشمنی که گفتیم در پس خط‌قرمزها و به نحو اصولی تحکیم یافته بود، اینک در شکل ناهنجاری اجتماعی برون‌ریزی می‌کرد.

برآمدن سلجوقیان، آتش کشیدن خانه شیخ طوسی و مهاجرت وی به نجف

به همین دلیل شیخ طوسی در این دوران دیگر در امان نبود و تا دوازده سال بعد که این زعامت را در بغداد عهده‌دار بود و بغداد در دوران گذار از بوییان به سلجوقیان قرار داشت، این شرایط ادامه یافت تا اینکه در 447 ه. ق قائم عباسی طغرل سلجوقی را تأیید کرد و برادرزاده او را به زنی گرفت و بغداد در انقیاد وی درآمد. طبیعتاً این شرایط غائله‌هایی علیه شیعیان و نیز شیخ طایفه آنها پدید آورد و به‌خصوص آتش زدن محله کرخ بغداد که شیعه‌نشین بود و گویا طوسی هم آنجا ساکن بود و نیز آتش زدن خانه او باعث شد که به نجف بگریزد و تا آخر عمر در آنجا ساکن شود. دست‌کم نجف از این غائله‌ها در امان بود و شیخ طوسی کلاس‌های درس خود را در حرم حضرت علی علیه‌السلام برگزار می‌کرد.

3- حوزه نجف

حوزه نجف چنان‌که دیدیم با غائله سلجوقی در بغداد که منجر به هجرت شیخ طایفه به نجف شد پا گرفت و بعداً با غائله مغول در حدود سه قرن بعد از رونق افتاد و بعدها در قرون دوازده و سیزده هجری به بعد که ایران مدت‌ها قبل، از شر مغول راحت شده بود دوباره احیا شد. شاید تنها چهره شاخص اولیه حوزه نجف همین شیخ طوسی است که با ابتکاراتی که داشت به‌خصوص در قالب ادبیات تطبیقی به‌جا مانده از شیخ مفید، توانست هویتی اساسی به تفکر شیعه ببخشد زیرا خروجی این حوزه دست‌پخت نهایی خود طوسی بود که میراث مفید و مرتضی را تکمیل کرد و بدان‌ها افزود. اگر کلام را بنا به یکی از تعاریف رایج آن، «علم العقاید» بنامیم و با استناد به اینکه کلام شیعی را شیخ مفید بنیان نهاد، شیخ طوسی توانست مباحث ترکیبی از کلام و فقه پدید آورد که به موجب آن بسیاری فروع فقهی نتیجه تفسیرهای کلامی و در واقع تحلیل‌های عقلی نقل‌گردند و همکاری عقل و نقل باعث ایجاد تفسیرهای رنگارنگ و متنوع حتی عرفانی نیز می‌شد و این مجالی برای تغییرات بنیادین در کلام و فقه سنتی شیعه فراهم کرد که البته از شجاعت فکری شیخ طوسی برمی‌خاست و پیش از او فقهای شیعی را یارای چنین تغییری نبود و چه بسا پس از او نیز تا قرن‌ها فقه و کلام شیعی تحت سیطره عقاید راسخ او بود که بعدها مکتب کلامی حله توانست ابداعاتی جدید را به بار آورد.

بازسازی حوزه نجف

البته که با ظهور مکتب کلامی حله و اصفهان بعد از حمله سهمگینانه مغول که باعث تضعیف حوزه نجف شده بود، کلام شیعی در مسیر نوینی قرار گرفت که از حله و سپس اصفهان عبور می‌کرد و کسانی چون مجلسی اول و دوم آن را در برگرفتند، ولی بعداً از نوادگان همین مجلسی بود که کسانی مثل وحید بهبهانی (وفات: 1205 ه. ق) و نوادگان و شاگردانش از سید بحر العلوم تا ملا احمد نراقی و کاشف‌الغطاء توانستند دوباره حوزه نجف را بازسازی و تقویت نمایند. اما به هر حال این روشن است که کلام شیعی از زمان خود شیخ طایفه تا اخلاف شیعی‌اش در قرون بعدی تغییرات شگرفی را دنبال کرده بود و به‌خصوص که بعد از سقوط مغول‌ها يك دولت شیعی این‌بار در ایران به شکلی قدرتمندانه شکل گرفته بود که قطعاً کلام شیعی را نیز از خود متأثر ساخته بود.

4- برخی آرای فقهی و کلامی شیخ طوسی

یکی از مهم‌ترین مباحث فقهی و کلامی شیعه در باب خبر واحد (حامل روایان اندک) و خبر متواتر (حامل روایان کثیر) بود که ابتدا شیخ مفید مطرح کرده بود و سید مرتضی آن را تداوم بخشیده و در سازمان فکری شیعه رسمی ساخته بود، اما شیخ طوسی همچون شاگردی زرنگ که به لوازم کار کلاس و درس استاد واقف است و می‌دانیم که از شریف مرتضی

12 دینار شهریه دریافت می‌کرد، حواش جمع بود و به اقتضای زمانه خبر واحد را به علمای امامیه تخصیص زد و گفت اگر راویان آن از معتمدین شیعه باشند پذیرفته است، لذا دایره شمول روایات را گسترده‌تر ساخت و این قطعا اقتضای همان رواداری را داشت که در شریف مرتضی نسبت به شیخ مفید و در شیخ طوسی نسبت به مرتضی شریف بیشتر بود. یعنی سلسله نخبگانی شیعه از مفید به طوسی در حال رشد طولی بود و شاگرد نسبت به استاد پیشرفتی شگرف را خبر می‌داد و این همه در شخصیت طوسی به نحوی تکامل یافت که تا دست‌کم يك قرن بعد که دوران تقلید و رکود کلام و فقه به‌خصوص در شیعه بود (دوران مقلده) سطوت و سیطره او تمامی نداشت و کسی از علما و فقهای شیعه جرات نقد و تغییر آرا و فتاوی او را نداشت. البته شرایط سیاسی در این رکود بی‌تأثیر نبود و نیز به زعم محققان، شیخ طوسی وقتی به نجف مهاجرت کرد دستانش از شاگردانش خالی شده بود و آنها در آشفته‌بازار بغداد باقی ماندند و شیخ طوسی به‌تنهایی آثاری پدید آورد که تا مدت‌ها بتواند شیعه را در آن دشواری سیاسی و اجتماعی دوران تغذیه فکری کند و فعلا کسی دیگر چیز جدیدی نگوید و همین داشته‌ها استفاده شوند. از سوی دیگر، شاید تحت‌تأثیر این جریانات سیاسی آشوب‌زا، فقه و کلام سنی نیز نوعی رکود را پشت سر می‌گذاشت و بغداد از پایگاه فکری شیعه خالی شده بود و بدترین نتیجه این نوسانات منفی سیاسی باعث عدم تضارب آرای شیعی و سنی و ماندن هر دو گروه بر داشته‌های پیشین خود با مقدار زیادی از حقد و کینه نسبت به هم، و عدم ایجاد فضای گفت‌وگو شده بود که لاجرم به رکود تفکر منجر گشته بود زیرا همواره وجود دشمن و مخالف و منتقد، باعث شکوفایی طرف نقد و خصم خواهد بود.

اولین منتقد شیخ طوسی در علمای امامیه

درواقع، دوران بین قرن پنجم تا هفتم، دوران عسرت تفکر در جهان اسلام است و امر سیاسی مانع تداوم شکوفایی صورت‌های مختلف فکر دینی و فلسفی در جهان اسلام و نوعی انحطاط و رکود سخت شد و لاجرم تعصب و جمود در همه لایه‌های فکری این قلمرو بزرگ نفوذ کرد. اما در هر حال گویا اولین کسی که در جایگاه منتقد شیخ طوسی قرار گرفت و به دوران مقلده پایان داد، فردی به نام ابن ادریس حلی (وفات: حدود 598 ه.ق) از شاگردان ابن شهرآشوب (وفات: 588 ه.ق) بود که به مخالفت با برخی آرای طوسی پرداخت و از جمله به رسم دیرین گذشته، حجیت خبر واحد را به کل انکار کرد و عموماً در استنباطات شرعی بر پایه عقل بسیار متبحر بود. البته این مدل استنباطات قطعا در همان زمان شیخ مفید و جواز اجتهاد از نص شکل گرفته بود و نیز گفته شد که خود شیخ طوسی روش کلامی عقلی مفید را در تفریع از اصول به کار برده و نوعی فقه مبتنی بر تحلیل عقلی را بنیان نهاده بود، اما به‌هرحال ابن‌ادریس نسل جدیدی از فقاہت را بعد از شیخ طوسی معرفی کرد که البته فقهای بعد از او چندان بدان اعتنا نکردند و به خاطر روش خاصش چندان نظر خوشی نسبت به او ابراز نداشته‌اند به‌خصوص از جهت نقد شیخ طوسی که باز این خود دال بر نوعی جمود در برخی جریان‌های شیعه بعد از شیخ طوسی بوده است. بنابراین حجیت خبر واحد که برخلاف سنت فکری مفید بود و هرچند شیخ طوسی بر امامیه تخصیص زد، اما در شیعه بعدی و حتی بعد از ابن‌ادریس، به صورت جواز خبر واحد گسترش یافت و شاید همین توسعه بود که به شکل‌گیری جریان‌هایی مثل مجلسی کمک کرد و آن گسترده‌گی که شیخ طوسی در لوای تحلیل و تفریع عقلی به دنبالش بود، بعدها شکل مبسوط‌تری به خود گرفت و چه بسا باعث اضافه شدن احادیثی شاذ در دایره لغات و تفکرات شیعی شد.

مساله فقه اجتهادی

نکته مهم دیگر در باب آرای شیخ طوسی، ایجاد پل بین دو جریان متخاصم نقل‌گرایی افراطی (حدیثی) امثال کلینی و شیخ صدوق و مکتب عقلی کلامی شیخ مفید و سید مرتضی است. زیرا شیخ طوسی به خلاهای عمیق شیعه در برابر رقیب سنی پی برده بود که مهم‌ترین آن همین مساله فقه اجتهادی بود که به منزله استنباط فروع از اصول دین بود که در قاموس فکری مفید و مرتضی شکل گرفته بود اما تکمیل نشده بود و شیخ طوسی استنباط فروع را بر پایه اجتهاد تکمیل کرد و اصطلاحاً اجتهاد مطلق را طرح‌ریزی نمود که به‌واسطه آن در همه ابواب فقه استنباط شرعی ممکن باشد و این را به برکت دو سرمایه مهم شیعه انجام داد؛ یکی احادیث رسیده از ائمه معصومین و دیگری قدرت تحلیل عقل و اجتهاد بر نص که میراث مفید بود. به‌عبارتی، فقیه تا جایی که ممکن باشد قادر است همه احکام شرعی را استنباط کند، که البته عقلاً هیچ

فقیه‌ی مادام‌العمر نیست، لذا این فقط يك امکان هست و هر فقیه تا جایی که بتواند و قدرت تحلیل داشته باشد قادر به استنباط فروعات خواهد بود و به همین دلیل بسیاری اجتهاد مطلق را ناممکن دانسته‌اند و برخی دیگر آن را ممکن ولی به قدر طاقت، اما در هر حال، واضح و مبرهن است که منظور شیخ طوسی با توجه به نگاه اعتدالی وی به عقل و نقل این بوده که توانایی استنباط عقلی احکام شرعی وجود دارد و این بیشتر ناظر به قدرت عقل است که با نقل نیز سازگاری دارد، اما قطعا به معنای ولع فقیه در برابر احکام نیست، بلکه خود فقه ورع دارد از اینکه ادعایی بیش از آنچه ممکن است نماید، لذا فقیه نه غیب‌گو است نه بیش از توان امکاناتش اعم از متن و نص و قدرت عقل، چیزی بیشتر در اختیار دارد، جز اینکه ورع و تقوا بر او غالب باشد تا با بیشترین ادله ممکن و منابع و مدارك کافی ادعای حکمی نکند. چنین چیزی قطعا در مکتب فکری و تربیتی مفید و مرتضی و طوسی بوده است و قطعا بیش از آن را اراده نکرده‌اند و گشودگی شیخ طوسی در تفقه احکام نیز به معنای سیادت فقیه نبوده بلکه بیشتر، قدرت عقل و سازگاری‌اش با نقل را آشکار می‌ساخته است و این او را در فرهنگ تربیتی امام جعفر صادق علیه‌السلام متجلی بوده است.

معرفی استقلال فقه امامیه

بنابراین، شیخ طوسی استفاده از امکانات عقل در بستر نقل را رونق بخشید و این را از مقتضیات زمان خود می‌پنداشت و تکیه بر نص تنها و عدم دستبرد در دلالت‌های آنها را حاکی از رکود فکری شیعه می‌دانست که خودبه‌خود به نوعی عقب‌ماندگی در برابر رقیب سنی منجر می‌شد ولی خود شیخ این نقیصه را جبران کرد و کتبی همچون المبسوط فی فقه الامامیه را تالیف نمود تا استقلال فقه امامیه را به‌طور رسمی به رقبا معرفی نماید. او همچنین از بسیاری احادیث سنی نیز در کتب خود بهره برد و گویا این رویه بعدا باعث انحرافات در محتوای کلام و فقه شیعی و ورود برخی احادیث نابجا در آن شد که باز قطعا مدنظر شیخ طوسی همان اراده بر تعقل و تعمق و رواداری و بهره‌برداری از بیشترین امکانات جهان اسلام بوده، چنان‌که سید مرتضی نیز از معتزله بسیار تاثیر گرفته بود و هدف نهایی هر دوی اینها همچون مفید نضح و بسط کلام و فقه و تفکر شیعی و استقلال وجودی و معنوی آن بود.

منبع: روزنامه اعتماد

سید مرتضی

زندگی نامه و نسب

علی بن حسین بن موسی از 355 هجری قمری تا 436 معروف به سید مرتضی، شریف مرتضی و علم الهدی، فقیه و متکلم امامی و از شخصیت‌های پرنفوذ اجتماعی شیعه در دوره آل بویه بود. سید مرتضی مانند پدر و برادرش سید رضی، مدتی نقیب طالبیان، امیرالحاج و رئیس دیوان مظالم بود و در بغداد زندگی می‌کرد و نزد خلفای عباسی و حاکمان آل بویه احترام ویژه‌ای داشت.

سید مرتضی بر حجیت عقل در عقاید و مباحث کلامی تأکید داشته و علاوه بر آن، در اندیشه‌های فقهی خود نیز رویکردی عقل‌گرایانه داشته است. وی از پیشگامان روش اجتهادی در فقه شیعه دانسته شده است که بر خلاف اخباریان، در استنباط احکام از ادله عقلی بهره می‌برده است.

آثار بسیاری در فقه، اصول فقه، تفسیر قرآن از او بر جای مانده است. سید مرتضی همانند استادش شیخ مفید، حجیت خبر واحد را انکار می‌کرده است. به باور او، استناد به خبر واحد نه تنها در موضوعات اعتقادی جایز نیست، بلکه در استنباط احکام فقهی نیز راهی ندارد.

زندگی‌نامه

علی بن حسین بن موسی، از نوادگان ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در سال 355 ق در بغداد به دنیا آمد. کنیه‌اش ابوالقاسم و مشهور به سید مرتضی بود. پدرش حسین بن موسی علوی از علمای سرشناس شیعه و نزدیک به دستگاه خلافت و حاکمان آل بویه بود که منصب نقابت علویان، ریاست دیوان مظالم و منصب امیرالحاج را بر عهده داشت.

مادر سید مرتضی، فاطمه دختر حسن (یا حسین)، از نوادگان امام سجاد (ع) بوده است. به گفته خود سید مرتضی، جد مادری وی، حسن بن علی اطروش ملقب به ناصر کبیر بوده که از حاکمان علوی طبرستان و از پیشوایان زیدیه شمرده شده است.

نقل شده که شیخ مفید در خواب دید که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حسنین (ع) را پیش او آورده و فرمود: «یا شیخ علّمهما الفقه» شیخ بعد از بیداری در نهایت حیرت بود، تا آنکه صبح همان شب، فاطمه، مادر سید مرتضی و سید رضی با کنیزک‌هایی که دور او بوده‌اند آن دو پسر خود را که در سنین کودکی بودند نزد شیخ آورد، شیخ بر او سلام کرد و بپا ایستاد و فاطمه همان عبارت مذکوره در روای شیخ را (علّمهما الفقه) به زبان آورد و گفت: یا شیخ اینها دو پسران منند (قد احضرتهما الیک لتعلّمهما الفقه) پس شیخ گریست و خوابش را برای او نقل کرد و به تعلیم و تربیت آن دو برادر اهتمام تمام به کار برد تا رسیدند بدان مقام عالی که هریکی از نوادر زمان و نوابغ روزگار شدند.

سید مرتضی القاب متعدد و مشهوری دارد؛ از آنجا که نسب او، هم از سوی پدر و هم از سوی مادر حسینی است، به او «شریف» می‌گویند. همچنین او به «علم‌الهدی» معروف است. بنابر گزارشی، یکی از بزرگان معاصر سید مرتضی، امام علی (ع) را در خواب دید که سید مرتضی را با لقب علم الهدی خواند و آن شخص او را به این لقب خطاب کرد از دیگر القاب او ثوالمجدین است که به دستور بهاءالدوله بویه‌ای به او داده شد.

سید مرتضی به همراه برادرش شریف رضی، در کودکی لغت و مبادی را نزد شاعر ادیب، ابن نباته سعدی و فقه و اصول را نزد شیخ مفید آموخت.

سید مرتضی در شعر و ادب شاگرد ابو عبیدالله مرزبانی بود و در کتاب امالی، روایات بسیاری را از او نقل می‌کند. از دیگر اساتید و مشایخ او می‌توان به مواردی اشاره کرد؛ از جمله حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق)، سهل بن أحمد دیباجی، ابن جندی بغدادی و أحمد بن محمد بن عمران کاتب که روح جمیعشان ان شاءالله شاد باشد. همچنین سید مرتضی رابطه نزدیکی با سلاطین آل بویه و خلفای عباسی داشت. او در اشعارش خلیفه القائم و تعداد دیگری از خلفای عباسی را مدح کرده است.

:وفات

بنابر نقل نجاشی، سید مرتضی در سال 436 ق درگذشت. پسرش بر او نماز خواند و در خانه خودش در محله کرخ بغداد (کاظمین) دفن شد.

در برخی از منابع قرن دوازدهم و سیزدهم هجری آمده است که جسد سید مرتضی و برادرش سید رضی مدتی پس از دفن در کرخ بغداد، به کربلا منتقل شده و در حرم امام حسین(ع) به خاک سپرده شده است. ابن میثم بحرانی از علمای قرن هفتم و ابن عنبه، مورخ و نسب شناس قرن هشتم و نهم، نیز محل دفن دو برادر را در حرم امام حسین(ع) دانسته‌اند.

امروزه در کاظمین بارگاهی منسوب به سید مرتضی وجود دارد؛ ولی در کربلا نام و نشانی از قبری منسوب به وی مشاهده نمی‌شود.

:شاگردان

سید مرتضی در زمان حیاتش مشهور بود و گفته‌اند مجالس درس پررونقی داشته است و برخی از مشاهیر دوران مانند ابوالعلاء معری و ابواسحاق صابی و عثمان بن جنی به مجالس درسش می‌رفته‌اند. بنابر برخی روایات، وی خانه‌ای بزرگ داشت که آن را به مدرسه تبدیل کرده بود و طلاب فقه، کلام، تفسیر، لغت، شعر و دیگر علوم مانند علم فلک و حساب در آن به تحصیل مشغول بوده‌اند.

شاگردان مشهور سید مرتضی عبارت‌اند از: شیخ طوسی، سلالر دیلمی، ابوالصلاح حلبی، عبدالعزیز حلبی و ابوالفتح کراجکی.

نگارش: عدنان شیرمحمدی

علامه حلی

«شیخ حسن بن یوسف حلی مشهور به «علامه حلی

حسن بن یوسف بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی، عالم برجسته شیعه، در گسترش علوم اهل بیت (علیهم السلام) نقش بی بدیلی ایفا کرد. داستان ارتباط او با سلطان محمد خدابنده مشهور است.

ابو منصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی معروف به علامه حلی، از مشهورترین علمای شیعه، مجتهد شیعه، فقیه و اصولی (دانشمندان شیعی صاحب نظر در علم اصول فقه) عرب اهل عراق، دانشمند قرن هفتم و هشتم قمری و پدرش فخرالمحققین حلی بود.

زادگاه و ولادت

در شب ۲۹ رمضان ۶۴۸ ه.ق در شهر حله فرزندی از خاندانی پاکسرشت ولادت یافت که از مقربان درگاه باری تعالی قرار گرفت.
نامش حسن و معروف به علامه حلی است.

خاندان و نسب علامه

مادرش بانویی نیکوکار و عفیف، دختر حسن بن یحیی بن حسن حلی، خواهر محقق حلی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهایی عصر خویش در شهر فقاقت حله است.

علامه حلی از طرف پدر به «آل مطهر» پیوند می خورد که خاندانی مقدس و بزرگ و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند.
از آن ها آثار و نوشته های گرانقدر به یادگار مانده که تا به امروز و در امتداد تاریخ مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفته است.
آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شهر حله است پیوند می خورند که مدت زمانی حکومت و سیادت از آنها بود.

آوازه علمی علامه در جوانی

جمال الدین حسن، ستاره پرفروغ «آل مطهر» و شهر فقاقت حله هنوز مدّت زمانی از تحصیل نگذشته بود که با ذوق سرشار خدادادی و علاقه وافر، به تمام دانش های بشری مانند فقه و حدیث، کلام و فلسفه، اصول فقه، منطق، ریاضیات و هندسه مسلح گردید و تجربه لازم را به دست آورد.
آوازه فضل و دانش وی به سرعت در سرزمین حله و دیگر شهرها پیچید و در مجالس درس و محیط فرهنگی نام مقدسش را به نیکی و احترام یاد می کردند و «علامه» اش می خواندند.
علامه حلی چون خورشید فروزان در آسمان فقاقت درخشید و دیگران از نور وجودش استفاده کردند. در شهر حله حوزه درس تشکیل داد و علاقه مندان و تشنه کمان معارف و علوم اهل بیت (علیهم السلام) از گوشه و کنار جذب آن شدند و از دریای بی کرانش سیراب گشتند.

یکی از دانشمندان می‌گوید: علامه حلی نظیری ندارد نه پیش از زمان خودش و نه بعد از آن. کسی که در مجلس درس او **پانصد مجتهد** تربیت شد

زندگی و تحصیل علم

او در خردسالی با راهنمایی پدرش برای یادگیری قرآن به مکتب رفت و خواندن و نوشتن را در مکتب آموخت، سپس مقدمات و ادبیات عرب و علوم فقه، اصول فقه، حدیث و کلام را نزد پدرش شیخ یوسف سدید الدین و دایی‌اش محقق حلی آموخت. او در ادامه علوم منطق، فلسفه و هیئت را نزد استادان دیگرش به ویژه **خواجه نصیرالدین طوسی** فرا گرفت

حمله مغولان به ایران و آخرین نفس‌های عباسیان

هنوز یک دهه از سن جمال‌الدین حسن نگذشته بود که با حمله وحشیانه مغولان رعب و وحشت سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفت

ایران در آتش جنگ مغولان می‌سوخت و شعله آن دیگر نواحی را نیز تهدید می‌کرد. در این میان مردم عراق دلهره عجیبی داشتند. هر لحظه ممکن بود لشکریان مغول از ایران به سوی عراق حرکت کنند و شهرهای آنجا را یکی پس از دیگری فتح نمایند

بغداد پایتخت عباسیان آخرین روزهای زوال خلافت عباسیان را مشاهده می‌کرد. مردم از ترس احتمال حمله مغولان وحشی شهرها را خالی کرده و سر به بیابان گذاشته بودند

شیعیان و مردم شهرهای مقدس عراق چون کربلا، نجف و کاظمین به بارگاه ملکوتی ائمه معصومین روی آورده، در حرم امن اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) پناهنده شدند و حریم دل را آرامش می‌دادند

مردم حله نیز سر به بیابان و نیزارها گذاشته، بعضی به کربلای معلّ و نجف اشرف پناهنده شدند و چند نفری هم در شهر ماندند که از جمله آنان سه نفر فقیه و دانشمند به نام‌های **شیخ یوسف سدیدالدین، سید مجدالدین بن طاووس و فقیه ابن العزّ بودند**

این دانشمندان در جایی جمع شدند و برای نجات شهرهای مقدس کربلا، نجف، کوفه و حله در پی چاره‌اندیشی برآمدند و پس از گفتگوهای زیاد و مشورت با یکدیگر به این نتیجه رسیدند که نامه‌ای نزد هولاکوخان پادشاه مغول بفرستند و از وی امنیت و آسایش برای شهرهای مقدس عراق درخواست نمایند

فروپاشی حکومت عباسیان و ورود مغولان به بغداد

سرانجام در سال ۶۵۷ ه.ق بغداد به دست هولاکو فتح گردید و «معتصم» آخرین خلیفه بنی عباس از بین رفت. حوزه فرهنگ اسلام و مذهب شیعی در بغداد که از رونق بسزایی برخوردار بود متلاشی شد و بر شهرهای عراق ترس و وحشت از مغولان سایه افکند

پناه‌دادن علما و دانشمندان

ولی به رغم وحشیگری‌های مغولان دور از فرهنگ و با تلاش و همت بلند و درایت فقهای شیعه در حله – بویژه شیخ یوسف سدیدالدین پدر جمال‌الدین حسن – و لطف و عنایت پروردگار، امنیت به شهر حله و شهرهای مقدس عراق بازگشت و سرزمین حله پناهی برای فقها و دانشمندان شد

از این پس حله تا اواخر قرن هشتم، به مثابه یکی از حوزه‌های بزرگ مذهب شیعی شناخته می‌شد که طلاب و اندیشمندان از گوشه و کنار مجذوب آن حوزه می‌شدند. بدین‌گونه وطن جمال‌الدین حسن برای وی و دیگر دانش‌پژوهان در سایه صلح و آرامش و به دور از جنگ و خونریزی مہیای استفاده از محضر بزرگان و عالمان دین قرار گرفت

عصر علامه حلی

عصر علامه را باید زمان توسعه فقه شیعه و حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و دوره پیشرفت تمدن و دانش در گوشه و کنار جهان اسلام نامید. چرا که علامه حلی تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیری در نشر علوم و فقه اسلام بر طبق مذهب اهل بیت نمود و در فقه تحول و شیوه نوی را ارائه کرد.

وی اولین فقیهی بود که ریاضیات را به عنوان دانشی در فقه وارد کرد و به فقه استدلالی تکامل بخشید

تأثیری که دیدگاه فقهی، کلامی و آثار علامه گذارده بود محور بحث و تکیه گاه دانشمندان بر طبق نظرات فقهی فقها و دانشمندان شیعی بود.

در آن روزگار در بغداد و عراق خاندان جوینی حکومت می‌کردند که گرچه از طرف پادشاهان مغول به بغداد و این منطقه گمارده شده بودند، بیش از سی سال فرمانروای مطلق بودند و در ترویج دین مبین اسلام و تعظیم علما و نشر دانش و فضیلت‌ها و ترمیم خرابی‌های مغولان، هرچه توانستند دریغ نکردند. به واقع اگر وجود آنان نبود آثاری از تمدن اسلام بر جای نمی‌ماند.

!حکیم ایرانی که مغولان را رام کرد

در ایران نیز گرچه حاکمان مغول حکومت می‌کردند و مدت زیادی رعب و وحشت و جنایت و خونریزی حکم‌فرما بود، رفته رفته از بی فرهنگی و خوی ستمگری مغولان کاسته شد و این به سبب تأثیر فرهنگ مردم ایران و اسلام و نیز هوشیاری و سیاست وزرای لایق و شایسته‌ای نظیر **خواجه نصیرالدین طوسی**، یاور وحی و عقل و استاد علامه حلی بود.

حضور چنین دانشمندان دلسوز فرهنگ اسلام و ملت در دستگاه مغولان، در پیشرفت علم و جلوگیری مغولان وحشی از تخریب و آتش‌سوزی مراکز فرهنگی و کتابخانه‌ها، نقش بسزایی ایفا کرد. دانشمندی که در انجام این مهم از آبروی خویشتن سرمایه گذاشتند و همچون شمع سوختند.

ماجرای طلاق که پای علامه را به ایران باز کرد

ملاً محمد تقی مجلسی در شرح «من لایحضره الفقیه» از جمعی از اصحاب نقل می‌کند که:

روزی شاه خدابنده به همسرش غضب کرد و در یک مجلس به او گفت: «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا؛ تو را سه طلاقه نمودم.» (با توجه به اینکه اگر مردی همسرش را سه طلاقه کند دیگر نمی‌تواند با او ازدواج کند، مگر آنکه او بامرد دیگری ازدواج نماید. و سپس آن مرد پس از آمیزش، او را (به اختیار خود) طلاق دهد، پس از پایان عده طلاق، شوهر اول می‌تواند با او مجدداً ازدواج نماید).

را به حضور طلبید و ((تمام علمای مذاهب اربعه (اهل تسنن) شاه خدابنده از کار خود پشیمان شد، علمای بزرگ اسلام جریان را به آنان گفت و از آنان خواست تا راه‌حلی ارائه دهند.

همه علمای گفتند: «هیچ راه حلی وجود ندارد جز اینکه همسر مطلقه‌ات با مردی ازدواج کند و آن مرد بعد از آمیزش با او، «...او را طلاق دهد.

«شاه خدابنده گفت: «در هر مسأله‌ای، اختلاف و گفتگو وجود دارد آیا بین شما در این مسأله اختلاف نیست؟

بنابر مذهب اهل تسنن فقهای اهل سنت به اتفاق گفتند: نه

یکی از وزیران شاه گفت: من یکی از علما را می‌شناسم که در شهر «حله» سکونت دارد، به فتوای او اینگونه طلاق، باطل است (منظور او علامه حلی بود).

شاه خدابنده برای علامه حلی نامه نوشت و وی را احضار نمود.

علمای اهل سنت گفتند: «مذهب علامه حلی باطل است، رافضی‌ها بی عقل هستند!! و برای شاه، صحیح نیست که چنین افرادی را دعوت کند» ولی شاه گفت: «حتما باید او بیاید و این مسأله، مورد بررسی قرار گیرد».

وقتی که نامه شاه خداینده به علامه حلی رسید، علامه احساس وظیفه کرد و رنج پیمودن راه طولانی را تحمل نمود و خود را از حله به سلطانیّه (پنج فرسخی زنجان) رساند.

مناظره جنجالی علامه حلی با عالمان اهل سنت نزد پادشاه مغول

به دستور شاه خداینده مجلس بزرگی تشکیل شد علمای برجسته چهار مذهب اهل تسنن در آن مجلس حاضر شدند، سپس علامه وارد آن مجلس گردید، ولی هنگام ورود، کفش‌های خود را به دست گرفت و سلام بر اهل مجلس کرد و در کنار شاه نشست.

«! علمای حاضر در مجلس به شاه گفتند: «آیا ما به تو نگفتیم که علمای رافضی‌ها، ضعف عقل دارند؟»

شاه گفت: آنچه را که او در ورود به مجلس انجام داد از خودش بپرسید

علمای به علامه حلی گفتند:

چرا هنگام ورود در برابر شاه خم نشدی و سجده نکردی؟ و آداب مجلس را رعایت نمودی؟ – ۱

علامه در پاسخ گفت: «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله) عالی‌ترین مقام حکومت را داشت و مردم تنها برای او سلام می‌کردند: نه اینکه او را سجده کنند قرآن کریم می‌فرماید

(...فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ ...)

پس هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویش‌تان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و «پاکیزه».

و همه علمای اسلام اتفاق دارند که سجده برای غیر خدا، جایز نیست

«گفتند: «چرا رعایت ادب نکردی و در کنار شاه نشستی؟ – ۲

علامه در پاسخ گفت: «در مجلس جز در کنار شاه، جای خالی نبود» (هرچه علامه می‌گفت، مترجم گفتار او را برای شاه ترجمه می‌کرد)

«گفتند: «چرا کفش‌های خود را به دست گرفته و همراه خود آوردی؟ این کار را هیچ عاقلی نمی‌کند – ۳

علامه گفت: ترسیدم پیروان مذهب حنفی آن را بدزدند چنانکه ابوحنیفه کفش رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله) را دزدید

علمای حنفی گفتند: این تهمت را نزن، در زمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله) هنوز ابوحنیفه متولد نشده بود

«علامه گفت: «فراموش کردم شافعی این دزدی را کرد

علمای شافعی فریاد زدند: تهمت نزن که تولد شافعی روز وفات ابوحنیفه بود

«علامه گفت: «اشتباه کردم مالک این دزدی را کرد

علمای مالکی فریاد زدند: ساکت باش! بین مالک و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌آله) بیش از صد سال فاصله بود

«علامه گفت: «پس احمد حنبل دزدید

علمای حنبلی، منکر شده و مثل سایرین پاسخ دادند.

در این هنگام، علامه رو به شاه خدابنده کرد و گفت:

دانستی که به اعتراف خود علمای اهل سنت هیچ یک از رؤسای چهار مذهب در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبودند، «پس این چه بدعتی است که اینان درآوردند و در میان مجتهدین خود، چهار نفر را انتخاب نموده اند و اگر مجتهدی از آنان.» «!ا علم و افقه و اتقی باشد، ولی فتوایش برخلاف فتوای آنان باشد، به قول او عمل نمی کنند؟»

عالمی که پادشاه مغول را شیعه کرد

شاه خدابنده به علمای اهل تسنن رو کرد و گفت: «بهراستی هیچ کدام از رؤسای مذهب چهارگانه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبوده اند؟»

آنان گفتند: آری. (نبوده اند)

در اینجا بود که علامه گفت: «جامعه شیعه، مذهب خود را از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) گرفته که آن حضرت جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پسر عمو و برادر و وصی آن حضرت بود

شاه خدابنده گفت: از این حرفها بگذرید من شما را برای امر مهمی دعوت کرده ام و آن اینکه: «آیا سه طلاق در یک مجلس واقع می شود؟»

علامه گفت: طلاق شما باطل است؛ زیرا شروط آن محقق نشده است؛ چون یکی از شرایط آن استماع دو نفر عادل است، آیا دو نفر عادل شنیده است؟

شاه گفت: نه

علامه گفت: «بنابر این، طلاق واقع نشده است و همسر شما بر شما حلال است.» (به علاوه سه طلاق در یک مجلس حکم یک طلاق را دارد)

سپس به بحث و مناظره با علمای مجلس پرداخت و همه آنان را مجاب کرد. شاه خدابنده در همان مجلس مذهب تشیع را قبول کرد

خیر و برکت علامه در ایران

و از آن پس علامه، مورد علاقه مخصوص سلطان محمد خدابنده واقع شد و از امکانات حکومت به نفع اسلام و تقویت ارکان تشیع، کمال استفاده را نمود

علامه حلی کتاب «مفتاح الکرام» را نوشت. سلطان گفت یک کتابی بنویس از تشیع بیشتر بدانیم این کتاب باعث شد تمام سران و تمامی مغولها شیعه شدند و خواهرزاده او خاتم گوهرشاد خاتون به عشق امام هشتم (علیه السلام) صحن گوهرشاد را در مشهد ساخت

سلطان خدابنده انقدر شیفته علامه شد که گفت باید من هر جا میروم شما با شاگردان خود دنبال من باشی تا من از زیارت شما محروم نباشم

اگر بادی که برای تدفین پیکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ساخته شد

و این تاثیر علامه بر شاه مغول بود که باعث شد در زنجان بنای فیروزه ای سلطانیه را به عشق امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسازد

قصد سلطان محمد خدابنده از بنای این گنبد باشکوه و خارق‌العاده که در ۳۰ کیلومتری شهر زنجان قرار دارد و بزرگترین گنبد آجری جهان محسوب می‌شود این بود که پیکر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را به آنجا منتقل سازد.

شبی که می‌خواست به نجف برود حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در خواب می‌بیند و حضرت با زبان فصیح ترکی به او فرمودند: (سلطان خدابنده سَنَدَکِ سَنَدَه. مَنَدَکِ مَنَدَه.) (سلطان خدابنده مال تو مال خودت. مال من هم مال من.)

پادشاه اولجایتو پس از منصرف شدن از انتقال پیکر مطهر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، مقادیری از خاک نجف و کربلا به سلطانیه انتقال داد و در ساخت قسمتی از گنبد استفاده کرد که به تربت‌خانه مشهور است، پادشاه وصیت کرده بود که در سردابه دفن شود که دو سال بعد از اتمام ساخت گنبد در سن ۳۴ سالگی بر اثر بیماری درگذشت و لذا سلطان خدابنده را در همان بنای سلطانیه دفن کردند.

(سلطان محمد خدابنده) گرایش‌ات مذهبی اولجایتو

مادر سلطان محمد خدابنده مسیحی بود و او را در کودکی غسل تعمید داده و نیکلا نامید ولی خدابنده پس از مرگ مادر با زنی مسلمان ازدواج کرد و همان او را مسلمان (سنی) نمود. خدابنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان، شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد؛ و نام خلیفه اول را بر مسکوکات نقش نموده؛ به تشویق علمای این شعبه پرداخت.

علاقه اولجایتو به مذهب حنفی به تدریج علمای این مذهب را در اظهار و بدگویی به مذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها جری ساخت.

در صورتیکه خود اولجایتو مردی متعصب نبود و به همین جهت به تشویق خواجه رشیدالدین فضل‌الله که از مذهب شافعی پیروی داشت نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی را به سمت قاضی القضاتی کل ایران منصوب کرد و عموم اهل مذاهب را تحت امر او قرار داد.

هر قدر بعدها سعی کردند که او را از این راه برگردانند و نفوذ شیعیان را کم کنند قادر نیامدند.

نقش سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) در رونق تشیع

مذهب شیعه در زمان او رونق بسیار یافت و جماعتی از علمای این مذهب که در بحرین و عراق عرب متواری بودند به تدریج از خود جنبشی بروز دادند و کتب بسیار در رد عقائد مخالفین و اقامه مراسم تشیع به رشته تألیف آوردند و زمینه قوی برای دوره‌های بعد تهیه دیدند و در این کار دخالت علامه حلی از همه بیشتر است.

سلطان، تشیع را اختیار کرد و جماعتی را به سوی اقلیم‌ها و شهرها گسیل داشت، تا آنکه بنام ائمه اثنا عشر خطبه بخوانند، و نام آنها را در مساجد و معابد بنویسند.

او عجیب اینکه شاه خدابنده و علامه حلی هردو در یک سال، یعنی سال ۷۲۶ هجری قمری از دنیا رفتند

بازگشت به حله و فوت علامه

علامه پس از مرگ سلطان محمد خدابنده و پس از زیارت بیت الله الحرام به حله بازگشت و در سن ۷۸ سالگی در روز شنبه ۲۱ محرم الحرام سال ۷۲۶ هجری قمری دار فانی را وداع گفته و به لقاء الله شتافت.

پیکر پاک و مقدسش را به نجف آورده و در جوار حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) — در حرم مطهر علوی — به خاک سپردند و آنان که به زیارت مرقد مقدس مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرف می‌شوند، کنار قبر علامه حلی توقیفی کرده و عرض ادب می‌کنند.

وصیت‌نامه زیبای علامه حلی به فرزندش

علامه حلی در آخر کتاب قواعد الاحکام وصیتی دارد برای فرزندش که این وصیت شامل محاسن اخلاقی است.

قسمت‌هایی از این وصیت بسیار جالب علامه را در اینجا نقل می‌کنیم

تو را وصیت می‌کنم – همچنان که خداوند وصیت را بر من واجب کرده است – به تقوای پروردگار زیرا تقوی سنتی ... است پابرجا و استوار و فریضه‌ای است واجب و لازم و سپری است نگهدارنده و ذخیره‌ای است جاودان و بهترین چیزی ... است که انسان برای روز رستاخیز تهیه می‌کند

...دستورات الهی را اجرا کن و آنچه خدا را راضی کند انجام ده

اوقات خود را در فراگرفتن فضیلت‌های علمی صرف کن، و همواره کوشش کن از سرازیری نقصان به اوج کمال بالا روی و از فرودگاه جهل به قله عرفان اوج گیری

و تو را وصیت می‌کنم به نیکی کردن و برادران را یاری نمودن و در مقابل بدی احسان کردن و نیکوکاران را ممنون شدن. و زنهار از دوستی با فرومایگان و نادانان بلکه باید همواره یار دانشمندان و همنشین فضلا باشی زیرا این همنشینی، استعداد تو را برای تحصیل کمال بر می‌انگیزد و ملکه‌ای برای تو می‌شود که مجهولات خود را دریابی

و باید امروز تو بهتر از دیروزت باشد و تو را نصیحت می‌کنم به بردباری و توکل و رضایت. در هر روز و شب نفس خود را محاسبه کن

بسیار استغفار کن خدا را... و بر توست که نماز شب را بپا داری زیرا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر آن اصرار کرد و فرمود: هر کس شب خود را با نماز شب به پایان رسانید و سپس مرد بهشت برای او است

و بر تو باد به نیکی و احسان به خویشاوندان (صله رحم) زیرا عمر را زیاد می‌کند. و تو را به اخلاق نیکو وصیت می‌کنم.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوه بآخلاقکم

مردم را با اموال خود نمی‌توانید راضی کنید، پس آنان را با اخلاقتان خشنود نمایید

به ذریه حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیکی کن زیرا خدای تبارک و تعالی وصیت خود را نسبت به آن‌ها تاکید فرموده است و خوبی به آنان را پاداش رسالت و هدایت حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) قرار داده است

قُلْ لَّا سئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوْدَه فِی الْقُرْبٰی

...بگو (ای پیامبر) من از شما پاداشی نمی‌خواهم جز محبت و مودت در حق خویشاوندان

من اکرم فقی‌ها مسلما لقی الله یوم: فقهاء و دانشمندان را تعظیم و تکریم کن زیرا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود

القیامه و هو عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیامه و هو علیه غضبان

هر کس فقیه مسلمانی را گرامی بدارد روز قیامت خدا را در حالی ملاقات می‌کند که از او راضی باشد و هر کس فقیه

...مسلمانی را اهانت کند خدا را در روز قیامت درحالی دیدار می‌کند که بر او غضب کرده باشد

و: زنهار از مخفی نگهداشتن و کتمان علم و آن را از شایستگان منع کردن خداوند می‌فرماید

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون.

(۱۵۹) – (سوره بقره)

آنان که آیاتی را که برای راهنمایی مردم فرستادیم و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان می‌کنند

...آنان را خدا و تمام لعن کنندگان لعن می‌کنند

قرآن عزیز را تلاوت کن و در معانی آیات بیندیش و دستورات و منهیات آن را اطاعت کن. اخبار و احادیث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و آثار آن حضرت را دنبال کن و در معانی آن‌ها بحث و بررسی و دقت نظر داشته باش و من برای تو کتابهای بسیاری را به یادگار گذاشتم که به تمام آن‌ها می‌توانی مراجعه کنی و بهره‌مند شوی.

و اما آنچه برای من و به نفع من می‌توانی انجام دهی اینکه با من پیمان ببندی که در بعضی از اوقات برای من از خدا طلب مغفرت کنی و ثواب برخی از اطاعت‌ها را به من ببخشی و از یاد من کم نکنی که وفاداران تو را به بی‌وفائی نسبت دهند و همچنین بیشتر از حد مرا یاد نکنی که اندیشمندان تو را به عجز و ناتوانی نسبت دهند بلکه در خلوت بیاد من باش و پس ... از نماز هایت برای من دعا کن

«پیش‌بینی جالب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دربارهٔ «شهرحله»

نقل است مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در مسیر حرکت از کوفه به صفین بر تپه‌های بابل روی تلّ بزرگی ایستاد و اشاره به پیشه و نیزاری نمود و این سخن را فرمود

!اینجا شهری است و چه شهری

: اصبع بن نباته از یاران نزدیک حضرت عرض کرد

یا امیرالمؤمنین! می‌بینم از وجود شهری در اینجا سخن می‌گویی، آیا در اینجا شهری بود و اکنون آثار آن از بین رفته است؟

!فرمود : نه

می‌گویند و مردی از تیره بنی اسد آن را بنا می‌کند و از این «حله سیفیه» ولی در اینجا شهری به وجود می‌آید که آن را شهر مردمی پاک سرشت و مطهر پدید می‌آیند که در پیشگاه خداوند مقرب و مستجاب‌الدعوه می‌شوند

شیخ انصاری

شیخ مرتضی انصاری روز عید غدیر سال 1214 ق در شهر دزفول به دنیا آمد. پدرش شیخ محمدامین و نسبش به جابر بن عبدالله انصاری (وفات 78 ق) از صحابه پیامبر (ص) می‌رسد. شیخ محمدامین از علما و مروجین دین اسلام بود او بجز شیخ مرتضی دو فرزند دیگر به نامهای شیخ منصور و شیخ محمدصادق نیز داشت. او به سال 1248 ق با بیماری طاعون در خارج از شهر دزفول فوت و در نزدیکی بابا یوسف به خاک سپرده شد. مادر شیخ مرتضی دختر شیخ یعقوب فرزند شیخ احمد بن شیخ شمس‌الدین انصاری است. وی از زنان پرهیزگار زمان خود بود. وی به سال 1279 ق در نجف اشرف از دنیا رفت. 1

شیخ مرتضی مقدمات علوم را در زادگاهش نزد پدر و عموی خود شیخ حسین انصاری، که از اکابر علمای آن شهر بود، فرا گرفت. در 1232 ق با پدرش به عتبات رفت و در آنجا مدت چهار سال در خدمت سید محمد مجاهد (وفات 1242 ق) و شریف العلمای

مازندرانی (وفات 1245 ق) درس خواند. شیخ مرتضی بر اثر محاصره کربلا توسط داوود پاشا و عدم امکان تحصیل ابتدا به کاظمین رفت و در 1236 ق با عده‌ای به دزفول بازگشت. اما یک سال بعد به کربلا برگشت و بار دیگر به فراگیری علوم دینی در خدمت شریف العلما، پرداخت. پس از گذشت یک سال عازم نجف گردید و از محضر درس شیخ موسی کاشف الغطاء (وفات 1241 ق) استفاده نمود. در 1240 ق پس از آمدن به زادگاهش رهسپار زیارت مشهد شد و در مسیر خود از حوزه‌های علمی شهرهای بروجرد، اصفهان و کاشان دیدن کرد. در بروجرد به حوزه درسی شیخ اسدالله بروجردی (وفات در حدود 1271 ق) و در اصفهان به حوزه درس سید باقر شفتی پیوست که اقامت در هر یک از این حوزه‌ها بیش از یک ماه به طول نینجامید. اما شیخ مرتضی 4 سال در کاشان توقف کرد و در محضر ملا احمد نراقی به تکمیل معلومات خود پرداخت. پس از گرفتن اجازه روایت و اجتهاد از نراقی رهسپار مشهد گردید. ملا احمد نراقی از این دوران به نیکی یاد می‌کند و علاقه‌مند به مباحثه علمی با شیخ بوده تا جایی که پس از رفتن شیخ از کاشان بیان نمود بهره علمی که من از این جوان بردم بیش از

دانشی بود که او از من آموخت

شیخ پس از پنج ماه توقف در مشهد به تهران و پس از شش سال مسافرت در سال 1246 ق به زادگاهش دزفول بازگشت و در رأس حوزه علمیه شهر دزفول قرار گرفت. در 1249 ق (بعضاً در منابع 1250 ق، 1252 ق و یا 1253 ق ذکر شده است) به نجف وارد شد و به حوزه درس شیخ علی کاشف الغطاء (وفات 1254 ق) و به گزارش برخی از منابع به مجلس درس شیخ محمدحسن صاحب جواهر (وفات 1266 ق) پیوست اما در هر یک از این حوزه‌ها چند ماهی بیشتر نبود و به زودی خودش مستقلاً به تشکیل جلسات درس پرداخت. در 1266 ق پس از درگذشت شیخ محمدحسن اصفهانی معروف به صاحب جواهر به مرجعیت شیعه رسید و به مدت پانزده سال پیشوای دینی شیعیان شد.

شیخ انصاری یکی از برجسته ترین نوابغ فقهی شیعه و مبتکر علم اصول جدید به شمار می آید. دانش شیخ در علوم چندان زیاد بود که او را «خاتم الفقها و المجتهدین» لقب داده‌اند. مرجعیت دینی مطلق شیخ سبب گردید که بیشتر وجوه شرعی شیعیان از هند تا

مغرب اقصی که پیش از وی به روحانیون محلی پرداخت می‌گردید
برای او فرستاده شود.

شیخ انصاری مردی تیزهوش، دقیق و پرحافظه بود به زبان عربی
تسلطی استادانه داشت، و آثار خود را ساده و روان می‌نوشت و
همین سادگی زبان سبب گردید که نوشته‌های وی در مدارس
دینی در شمار کتب درسی درآیند. وی علم اصول و فقه را وارد
مرحله تازه‌ای کرد و در هر دو زمینه ابتکارات بی‌سابقه دارد.

شیخ هر بامداد در جامع هندی به تدریس فقه و اصول می‌پرداخت
و نزدیک به 400 طالب علم در مجلس درس او حاضر می‌شدند و
بسیاری از شاگردان او که شماره آنها را تا 500 تن دانسته‌اند، بعدها
خود عالمی بزرگ و مجتهدی مسلم گردیده‌اند. تعدادی از
شاگردان شیخ نیز، تأثیر شگرفی در اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران
خود برجای گذاشتند. میرزا محمدحسن شیرازی با فتوای تاریخی
تحریم تنباکو کمر استعمار اقتصادی انگلستان را شکست و ملا
محمدکاظم خراسانی معروف به آخوند خراسانی یکی از زعمای
روحانی انقلاب مشروطیت و سید جمال الدین اسدآبادی که از

1266 ق به مدت چهار سال از محضر شیخ استفاده برد و تحصیلات خویش را به پایان رساند؛ تلاش زیادی در بیداری و اتحاد جهان اسلام و وحدت میان شیعه و سنی داشت و مبارزه همه جانبه‌ای بر علیه استعمار انگلیس انجام داد. 2.

شیخ مرتضی انصاری زندگی بسیار زاهدانه و ساده‌ای داشت. وی سه همسر برگزید و چون در 1281 ق در شهر نجف درگذشت دو دخترش به نامهای بی‌بی فاطمه و بی‌بی زهرا که تنها فرزندان شیخ بودند توانایی مالی مناسبی برای برگزاری مراسم سوگواری نداشتند. پس از درگذشت یکی از بزرگترین مراجع تقلید شیعه گویند تمامی ماترک وی برابر هفده تومان ایرانی بوده و معادل همان مقدار نیز به دیگران بدهکار بوده است.

شیخ انصاری بیش از 30 کتاب و رساله نوشته که مهمترین آنها عبارتند از: المتاجر یا المكاسب، در فقه، فرائد الاصول معروف به رسائل، در اصول فقه مشتمل بر پنج رساله درباره قطع و ظن و برائت و استصحاب و تعادل و تراجم، اثبات التسامح فی ادلة السنن، الارث، التقیة، التیمم الاستدلالی، الخمس، الرضاع، الزکوة، الصلوة، الطهارة، المواسعة و المضایقه، رساله فی المشتق، رساله فی قاعده

لاضرر، صنيع العقود، فارسی و فتاوی شیخ انصاری.3

پی نوشت

1. مرتضی انصاری، زندگانی و شخصیت انصاری ([بی جا]: حسینعلی .نوبان، 1361)، ص 57 - 59
2. انصاری شیخ مرتضی، «اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران» .فرهنگی ایران (از آغاز تا سال 1300 ش)، ج 1، ص 310 - 311
- انصاری، شیخ مرتضی، «دایرة المعارف تشیع، ج 2، ص 557 - 558»
- عبدالهادی حائری، «شیخ مرتضی انصاری»، ترجمه نقی لطفی، مطالعات تاریخی، 3 (پاییز 1368)، ص 379 - 383
- عمادالدین باقی، روحانیت و قدرت (جامعه شناسی نهادهای دینی) (تهران: سرایی، 1383)، ص 42
- مرتضی انصاری، ص 215 - 221
3. انصاری، شیخ مرتضی، «اثر آفرینان، ص 311» .
- انصاری، شیخ مرتضی، «دایرة المعارف تشیع، ص 557»
- محمدعلی حبیب آبادی، مکارم الآثار: در احوال رجال دوره قاجار،

ج 2، (اصفهان: مؤسسه نشر نفائس مخطوطات، 1342)، ص

516. <https://iichs.ir/vdcebo8oijh8x.9bj.html>

میرزای شیرازی

سید محمد حسن حسینی شیرازی (متولد ۴ اردیبهشت ۱۱۹۴ در شیراز و متوفای ۱۵ بهمن ۱۲۷۳ در سامرا) مشهور به و میرزای مجدد، از مراجع تقلید شیعه که مرجعیت عام شیعیان در سال ۱۲۴۳ را پس از فوت «میرزای شیرازی» مرتضی انصاری دارا بود. او قریب به ۳۰ سال در این مقام به رفع مشکلات مردم و اداره حوزه‌های علمیه مشغول بوده و همو صاحب فتوای معروف و تاریخی تحریم تنباکو و از طلایه داران وحدت امت اسلامی محسوب می‌گردد. سید محمد حسن حسینی شیرازی در سن ۸۲ سالگی در سامرا و به نقل برخی در اثر مسمومیت ایادی استعمار و شاهنشاهی در گذشت و آرامگاهش در یکی از حجرات صحن حرم علی بن ابی‌طالب در شهر نجف قرار دارد.

ولادت و تحصیلات

در نیمه ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۳۰ هجری قمری در خانه‌ی مردی متدین و مذهبی به نام محمود خوشنویس فرزند پسری چشم به جهان گشود که وی را محمد حسن نامیدند. وی - که بعدها به میرزای شیرازی و میرزای بزرگ معروف گشت - پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در شیراز، وارد حوزه علمیه اصفهان شد و در محضر عالمان آن عصر نظیر سید حسن مدرس و شیخ محمدتقی (صاحب کتاب حاشیه) شاگردی نمود.

وی همچنین مدت‌ها از محضر حاجی کرباسی نیز بهره‌مند بود. وی پس از سپری کردن هجده بهار از زندگیش، در سال ۱۲۵۹ ق عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید. میرزای شیرازی ابتدا از محضر شیخ حسن کاشف‌الغطا و شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) چند سالی توشه‌ها اندوخت، هر چند بیشتر مراتب فقهی و درجات عالی اجتهاد او از نصیب او گردید. میرزا شمع محفل شیخ بود، و با بودن امثال محضر استاد اجل و فقیه اکبر شیخ مرتضی انصاری □ میرزا مباحثات علمی رونق بیشتری می‌گرفت. پس از رحلت شیخ انصاری، با اصرار فقها و مراجع، میرزا به کرسی تدریس و زعامت شیعیان نشست و نزدیک به سی سال، سرپرستی فضلا و علما و زعامت همه شیعیان را به دست با کفایت خویش گرفت.

ابتدا ده سال در نجف اشرف مستقر بود و از سال ۱۲۹۱ تا سال ۱۳۱۲ کرسی درس خویش را به شهر سامرا انتقال داد. میرزای شیرازی در سن ۸۲ سالگی - با سپری کردن عمری با برکت - در آخر ماه شعبان سال ۱۳۱۲ هجری قمری در شهر سامرا یاران را وداع و جانان را لیبیک گفت و پیکر مطهرش پس از تشییع با شکوه از سامرا تا نجف اشرف با پای پیاده، کنار درب شیخ طوسی که به حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) باز می‌گردد، دفن گردید و مجالس فاتحه در تمام شهرها برگزار شد. همه بازارها در این ایام تعطیل بود و این عزاداری تا نزدیک به یک سال ادامه داشت.

اساتید و شاگردان میرزا

میرزا سید محمد حسن شیرازی محضر استادان بزرگ آن عصر را درک کرده و از خرمن علم آنان خوشه‌چینی نمود. وی همچنین خود در سال‌های تدریسش، استاد بسیاری از بزرگان و فقها و مجتهدان در سده بعد خود شمرده می‌شود.

اساتید میرزای شیرازی

استادان میرزا عبارت بودند از: ایشان اساتید مختلفی در موضوعات علوم اسلامی داشت که برجسته‌ترین آنان عبارت بودند از: - شیخ حسن کاشف الغطاء؛ - شیخ حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام)؛ - سید ابراهیم قزوینی (صاحب کتاب اصولی «ضوابط»؛ - شیخ مرتضی انصاری

شاگردان میرزای شیرازی

حوزه درس میرزا، از حوزه‌های موفق بوده که در دامن آن افراد زیادی قلّه‌های علم و عمل را فتح کردند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، نام ۳۷۲ تن از شاگردان میرزا را به همراه شرح حالشان ذکر کرده که بسیاری از آنان دارای موقعیت عالی علمی و نیز از مراجع بزرگ، نام‌آور و آیات عظام بودند. از مبرزترین شاگردان میرزا، می‌توان از افراد ذیل نام برد - میرزا محمدتقی شیرازی حائری (معروف به میرزای دوم)؛ - شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)؛ - میرزا حسین نائینی؛ - شهید شیخ فضل الله نوری؛ - سید محمدکاظم طباطبائی یزدی؛ - ملا محمدکاظم خراسانی (معروف به آخوند خراسانی)؛ - میرزا اسماعیل شیرازی؛ - سید علی‌اکبر فال اسیری؛ - سید محمد فشارکی اصفهانی؛ - شیخ آقا بزرگ تهرانی؛ - حاج آقا رضا همدانی؛ - سید محمد بروجردی هاشمی؛ - شیخ محمد ساروی

میرزای شیرازی و احیای حوزه علم سامراء

سامرا گرچه شهری بود که مرقد پاک دو امام شیعه امام علی نقی و امام حسن عسکری (علیه السلام) و برخی از بزرگان قرن سوم و چهارم در آن قرار داشت، اما از جهات فرهنگی و علمی، پایگاه قابل توجهی به شمار نمی‌رفت و همانند مکان‌های مذهبی دیگر مسلمانان مانند مکه، مدینه، نجف، کربلا و ... مورد توجه عموم مردم قرار نگرفته بود. میرزای شیرازی با مهاجرت به شهر سامرا، برای ایجاد یک نهاد دینی و علمی بزرگ در این شهر تلاش‌های فراوانی نمود. نقش او در ایجاد نهضت علمی و مکتب دینی خود، اثر چشمگیری در بازگرداندن جایگاه علمی و فرهنگی سامرا داشت و بسیاری از علما و طلاب را که از نقاط گوناگون در درس‌های او حضور می‌یافتند، جذب کرد. پرورش عالمانی وزین و برجسته همانند میرزا محمدتقی شیرازی حائری، سیدمحمد فشارکی اصفهانی، شیخ آقا بزرگ تهرانی و دیگران از نمونه‌های بارز زحمات و تلاش‌های طاقت‌فرسای مرحوم میرزای شیرازی به شمار می‌رود. سکونت میرزای شیرازی در سامرا به همراه حضور دانش‌پژوهان علوم دینی، فضای علمی - فرهنگی ویژه‌ای در این شهر ایجاد نمود.

با تحول صورت‌گرفته از سوی پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، دولت عثمانی از بروز افکار و اندیشه‌های علمی جدید ابراز نگرانی کرد و به ویژه پس از اعلام فتوای میرزا دربارہ تحریم تنباکو طی نهضت تنباکو در ایران

(۱۸۹۱-۱۸۹۲) این نگرانی افزایش یافت، به گونه‌ای که برخی از مسئولان دولت عثمانی در عراق، استانبول را (به عنوان مقر دولت عثمانی) جهت مقابله با انتشار این افکار در عراق به کمک فراخواندند و واکنش استانبول در این باره عبارت بود از تأسیس دو مدرسه در سامرا که اداره آنها به یکی از شیوخ متصوفه واگذار شد. ولی با این حال، اندیشه‌های میرزای شیرازی روزبه‌روز رشد یافته و فعالیت‌های وی ادامه یافت و تا مدتی پس از میرزا هم جویندگان دانش از شهرهای گوناگون به سامرا می‌آمدند و شاگردان وی، حوزه علمیه استاد را حفظ نموده و آن را پویا و پرنشاط نگه داشتند؛ چیزی که میرزا نسبت به آن اصرار زیادی داشت. پس از میرزا، شاگرد برجسته او میرزا محمدتقی شیرازی بیش از یک دهه و نیم مسئولیت او را بر عهده گرفت و آموزگار شاگردان میرزا شد. این وضعیت تا سال ۱۹۱۷ که سامرا توسط بریتانیا اشغال شد و میرزا محمدتقی شیرازی به کربلا رفت همچنان ادامه یافت.

میرزای شیرازی و اندیشه‌های تقریبی‌اش

میرزای شیرازی از جمله متفکران و فقیهانی است که علاوه بر تلاش‌های وحدت‌گرایانه، از اندیشه ژرف و والایی برخوردار بود. وی با توجه به موقعیت و زعامت خود، همواره در فکر وحدت و همدلی مسلمانان و نیز برنامه‌ریزی برای دفع نقشه‌های بیگانگان با تأکید بر وحدت پیروان مذاهب اسلامی بود.

تلاش‌های وحدت آفرین

فعالیت‌های وحدت‌گرایانه میرزا محمدحسن شیرازی در سراسر زندگی به ویژه در دوران مرجعیت و زعامت علمی - فقهی وی بیش از هر چیز دیگر توجه علما و بزرگان فریقین را به خود جلب کرده است. وی وحدت تمامی گروه‌های مسلمان را موجب بقای عزت و عظمت جامعه اسلامی، و تفرقه و جدایی اقشار مختلف امت اسلامی را مایه ذلت و تباهی امت می‌دانست. میرزای شیرازی با ارائه نقشه‌ها و طرح‌های مختلف، در ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی تلاش می‌نمود، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

- مقابله با طرح‌های استعماری انگلیس در کشور افغانستان؛ در قرن سیزدهم، استعمار پیر انگلیس، در مناطق مختلف جهان اسلام، توسط افراد جیره‌خوار و مزدور خود سعی می‌کرد به گونه‌ای وحدت مسلمانان را خدشه‌دار نموده و سرمایه‌های مادی و معنوی آنان را تباه گرداند. یکی از این نمونه‌ها، کارهای ناخوشایند فردی به نام «عبدالرحمن محمدزایی» بود که با دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی و کشتار بی‌رحمانه و مظلومانه شیعیان، سعی می‌کرد نقشه‌های شوم انگلیس را پیاده کند. وی در یک کشتار دسته‌جمعی آن‌قدر از شیعیان افغانستان را کشت که از سرهای آنان تپه‌ای تشکیل شد که بعدها به نام «تپه سرها» (و به اصطلاح افغانستانی «کله منار») معروف گشت. میرزای شیرازی پس از اطلاع یافتن از این واقعه ناگوار، به اقدامات مهمی دست زد، از جمله در تلگرافی به ملکه انگلستان، خواستار قطع دست این نوکر جنایت‌کار انگلیس شد. این اقدام میرزا موجب پایان یافتن این اعمال جنایت‌کارانه گردید؛

- انتقال حوزه علمیه تشیع از شهر نجف به شهر سنی‌نشین سامراء؛

- پرداخت مستمری و کمک‌های مادی به طلاب و علمای سنی همانند طلاب و علمای شیعه؛

- ایجاد امکانات رفاهی برای برادران سنی و شیعه به صورت یکسان؛

- خنثی‌سازی نقشه‌های مختلف دشمن برای ایجاد اختلاف و تحمل کردن مشکلات این مسیر، از جمله به شهادت رسیدن فرزند ایشان؛

- برخورد با افراد ناآگاه و عالم‌نما که به اسم محبت به اهل‌بیت (علیهم السلام) و اظهار نفرت از دشمنانشان، قصد اختلاف‌افکنی میان شیعه و سنی را داشتند.

- سکونت در روستایی که هیچ کس از شیعیان در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ به عبارت دیگر، یکی از دلایل این هجرت، ایجاد وحدت و اخوت میان شیعیان و سنیان بود؛ - خاموش نمودن آتش فتنه بین مرجعیت شیعیان و سنیان که در آن روز حربه استعمارگران به حساب می‌آمد. توضیح آن که: یکی از فتنه‌هایی که عوامل و مأموران دولت بریتانیا در پی اجرای آن

بودند، تلاش برای ایجاد درگیری بین میرزا و اهل سنت عراق بود که پیامد آن از بین رفتن اقتدار دولت عثمانی بود؛ اما تقوا و تدبیر میرزای شیرازی بر مکرهای شیطانی آنان پیروز شد. در سال ۱۳۱۱ ق، حسن پاشا والی دولت عثمانی به دیدار مرجع تقلید شیعیان عراق رفت، ولی ایشان به او توجهی نکرد. این رفتار، کینه والی را علیه میرزا برانگیخت و او عده‌ای را علیه شیعه تحریک کرد که به دنبال آن فتنه‌ای پدید آمد و دامنه آن تا بغداد را فراگرفت. سفیر انگلیس به طرفداری از میرزای شیرازی و اطرافیان او تظاهر کرد و به سامرا رفته و از میرزا اجازه ملاقات خواست، ولی میرزا به او اعتنایی نکرد و البته ماجرا ختم به خیر شده و امنیت به سامرا برگشت.

- اصلاح ذات‌البین و برقراری آشتی در ماجرای بین طلبه شیعه و طلبه سنی توسط ایشان؛ - جلوگیری از وسعت یافتن دامنه اختلافات مسلمانان (شیعه و سنی) افغانستان؛ - ارائه نقشه‌ها و طرح‌های گوناگون در جهت ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی.

نهضت تنباکو، تجلی دیگر تلاش‌های وحدت آفرین در مقابله با دشمن استعمارگر امت اسلامی

از مهم‌ترین اتفاقات روزگار میرزای شیرازی مسئله نهضت تنباکو بود که آوازه آن در همه جا پیچید و نقش عالمان دین در عرصه تحولات سیاسی و مبارزه با استعمارگران آشکار گردید. درباره نهضت تنباکو سخنان بسیاری گفته شد است. دکتر حسین علی محفوظ یک نسخه خطی فارسی درباره این موضوع را که نزد میرزا محمد تهرانی در سامرا موجود بوده، ترجمه کرده و به صورت کامل در موسوعه العتبات المقدسه (بخش سامرا، باب مفاخر بزرگان در سامرا) درج نموده است؛ که در ذیل، به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود.

دولت‌های بیگانه و استعمارگر دائماً بر سرنوشت کشورهای اسلامی از جمله ایران، چیرگی داشته، به غارت ثروت‌های آن می‌پرداختند. ناصرالدین شاه، در سال ۱۳۰۶ از لندن دیدن کرد. دیدار شاه ایران از لندن با استقبال فراوان غربی‌ها مواجه شد. غربی‌ها در این سفر از شاه ایران می‌خواهند که امتیاز توتون و تنباکو را به مدت پنجاه سال در انحصار آنان قرار دهد. سپس یازده شرط مطرح می‌کنند که خلاصه آن این است که بدون توجه به سود و زیان، سالانه پانزده هزار لیره به خزانه سلطان بفرستند و این مبلغ به تمامی در مدت پنج ماه ارسال گردد و کشاورزان حق خرید و فروش یا انتقال محصول خود را بدون اجازه صاحب امتیاز ندارند و صاحب امتیاز باید کل محصول تنباکو را خریداری کند و فروشنده حق امتناع ندارد.

همچنین مقرر شد صاحب امتیاز حق دارد به منظور ایجاد انبار دخانیات زمین خریداری کند و باید طی یک سال پس از انعقاد قراردادها به این شرط‌ها عمل شود. ناصرالدین شاه با این قرارداد موافقت کرد و سند این امتیاز در دو نسخه تنظیم گردید و وی آن را مهر و امضا کرد و در پی آن هیأتی به اسم کمپانی به تهران آمد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد. در پی انتشار این خبر در ایران غوغایی به پا شد و مردم درباره نادرستی این معامله شعار سردادند و از جمله گفتند: فقط عواید دخانیات اصفهان به تنهایی بیست هزار لیره در سال است و بر شاه ایران خرده گرفتند. وقتی کار هیأت یاد شده تمام شد، قصد رفتن به شیراز کردند ولی اهالی شیراز اجتماع کردند و مانع ورود هیأت یاد شده به شهر شدند، ولی حکومت دخالت نمود و بعد از تبعید پنهانی سید علی اکبر شیرازی، بزرگترین عالم شیراز، به زور اعضای هیأت را وارد شهر نمود.

در پی این اقدام اوضاع شهر متشنج و بازارها تعطیل شد و سید علی اکبر شیرازی به همراه گروهی از علما راهی سامرا شد و از میرزای شیرازی کمک خواست. مردم آذربایجان هم به همین نحو عمل کردند و شکایت‌های فراوانی صورت گرفت. یکی از منادیان وحدت که درباره این موضوع برای میرزای شیرازی نامه فرستاد سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که به مخالفت با شاه برخاسته و نسبت به اعطای امتیاز تنباکو از سوی شاه به انگلستان به شدت اعتراض کرد. شاه نیز او را از ایران بیرون راند و وقتی سید جمال به بصره رسید نامه‌ای طولانی و رسا خطاب به میرزای شیرازی نوشت و طی آن از میرزای شیرازی استدعای فریادری و یاری کرد. خبر نگارش این نامه در آن زمان در همه جا پیچید و نسخه‌ای از آن به نجف اشرف رسید. در این نامه پس از بسم الله چنین آمده بود

حقیقت را می‌گویم، این نامه خطاب به روح شریعت محمدی است در هر جا باشد و هر مکان قرار گیرد و درخواست ...»
عاجزانه امت اسلام است که به پیشگاه علما و نفوس پاکی که زمام امور امت را به دست گرفته‌اند عرضه می‌شود

دوست دارم این نامه را بر همه دانشمندان عرضه کنم هر چند عنوان آن خاص است. پیشوای دین! پرتو درخشان انوار ائمه! پایتخت دیانت! زبان گویای شریعت! جناب حاجی میرزا محمدحسن شیرازی (خدا قلمرو اسلام را به وسیله او محفوظ بدارد و نقشه شوم کفار پست را به واسطه وجود او به هم زند). خدا نیابت امام زمان را به تو اختصاص داده و از میان طائفه شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دستت نهاده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و برطرف ساختن شک و شبهه را از دل‌های مردم جزء وظایف تو قرار داده است. ... فرمان شما در میان همه نافذ است و هیچ کس یارای مقابله با آن را ندارد و شما اگر بخواهید می‌توانید آحاد ملت را بر سر یک کلمه گرد هم آورید؛ کلمه‌ای که از کیان حق خطاب به جان اهل حق صادر می‌شود تا مایه هراس دشمنان خدا و دشمنان امت گردد. شما روح خفته در یکایک ملت هستید

بدون شما هیچ یک از امت بر نمی‌خیزد و جز به یاری شما وحدت کلمه نخواهند یافت. اگر به حق قیام کنید همه برخواهند خواست و پیروزی از آن آنان خواهد بود.» سید جمال الدین در نامه‌اش درباره رفتار ناشایست شاه و اهانت او به علما و پشتیبانی او از کفار و نیز رفتار ناشایست «غلامان حلقه به گوش و حقیر» شاه سخن می‌گوید که پیکر بیمار او را از حرم حضرت عبدالعظیم تا دارالحکومه روی برف‌ها کشیدند و به همراه عده‌ای از سربازان، به خانقین، و از آن جا به بغداد منتقل کردند. او همچنین می‌افزاید: «شاه از قبل به والی نامه نوشته و از او خواسته بود مرا از بصره دور کند، چون می‌دانست اگر مرا به حال خود رها کند نزد شما می‌آیم.» وی شکایت‌نامه خود را این‌گونه به پایان می‌رساند: «وقتی دیدم دستم از آن جناب کوتاه است از نوشتن شکوائیه خودداری کردم

اما هنگامی که مجتهد قدوه حاج سید علی اکبر پا به بصره نهاد و از من تقاضا کرد نامه‌ای خطاب به آن بزرگمرد دینی بنویسم و طی آن همه این غائله‌ها و حوادث را شرح دهم بی‌درنگ چنین کردم و می‌دانستم خدای متعال به دست شما [فرج و] کار جدیدی حاصل خواهد فرمود؛ والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته». به این ترتیب، از سوی علما، اشراف و تجار نامه‌ها و شکوائیه‌های متعددی به میرزای شیرازی ارسال شد. در نتیجه، میرزا نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت و در آن همه چیزهای لازم را به نیکی شرح داد. اما وی در جواب نوشت که روا نیست شاه از حرفی که زده است برگردد و با توجه به ضعفی که دارد توان رویارویی با آنان را ندارد و به کنسول حامل نامه سفارش کرد تمام تلاش خود را برای راضی کردن میرزای شیرازی به کار برد. ولی میرزا این عذر و بهانه‌های واهی را نپذیرفت و در پاسخ او نامه‌ای متضمن دلایل محکم نوشت که نادرستی این معامله فاسد را ثابت می‌کرد و در پایان مرقوم فرمود: «اگر دولت از جواب دادن ناتوان باشد ما عاجز نیستیم و اگر نمی‌تواند پاسخ دشمن را بدهد و حقوق مردم را مطالبه نماید بگذارید ما این کار را انجام دهیم.» اما وقتی شاه اقدامی نکرد و تشنجات افزایش یافت و مردم از این معامله فاسد به فریادخواهی پرداختند، میرزای شیرازی فتوای خود را که در تمام جهان اسلام بازتاب داشت، صادر نمود. در این فتوا پس از بسم الله آمده بود

از امروز استعمال توتون و تنباکو به هر شکل که باشد حرام است و کسی که آن را استعمال کند مانند کسی است که با «امام زمان (عج) به جنگ برخاسته است». این فتوا نفوذ عجیبی در میان مردم یافت و در پی صدور آن مردم قلیان‌ها را شکستند و چوب‌های آن را به سمت صاحبان امتیاز پرتاب کردند و حکومت ایران در برابر این فتوا که کمر صاحبان امتیاز را خرد کرد دچار اضطراب شد. مردم همگی به شکل عجیب و بی‌سابقه‌ای از استعمال تنباکو خودداری کردند و این اعتصاب فقط به مسلمانان اختصاص نداشت بلکه یهودی‌ها، زردشتی‌ها و پیروان ادیان دیگر هم با مسلمانان همراهی کرده و اعتقاد داشتند این فتوا حکم محترمی است که باید به آن گردن نهاد و تخلف از آن جایز نیست. سپس حکومت تلاش کرد بر علما فشار آورد تا فتوایی در مجاز بودن توتون و تنباکو صادر کنند ولی این کوشش‌ها بی‌ثمر ماند

وقتی وزیر ناصرالدین شاه از حاج میرزا محمدحسین آشتیانی، بزرگترین عالم تهران، خواست بر ضد فتوای میرزا فتوایی صادر کند، مرحوم آشتیانی گفت: «مولایمان میرزای بزرگ، سیدالشریعه و پیشوای شیعه و پناه امت و نایب ائمه

است. حکم ایشان مطاع و فرمانشان لازم‌الاتباع است و ما مریدان او هستیم و در هر چه فرمان دهد مطیع ایشان می‌باشیم، چون کسی که از فرمان ایشان سر بتابد مانند مشرک است.» از این رو وزیر یاد شده و نیز حکومت از این کار ناامید گردیده و مجبور شدند امتیاز را لغو کنند. در نتیجه، صاحبان امتیاز از ایران بیرون رفتند و با دست خالی به اروپا بازگشتند.

مردم از این پیروزی بسیار شاد شدند و این خبر به کشورهای دیگر هم رسید و در جراید نیز انتشار یافت. در پی این ماجرا مرحوم میرزای شیرازی که دست به تجدید دولت و ملت زد، به آیت الله مجدّد شهره گردید. نهضت تنباکو به طور مستقیم و غیرمستقیم همگان - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - و همه اقوام ایرانی را به وحدت و یکپارچگی فراخواند و همه اقشار ملت در سایه رهبری و مرجعیت دینی برای رهایی از نفوذ استعمارگران و خنثی شدن نقشه‌های شوم دشمنان، متحد گردیده و حماسه‌ای آفریدند که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

آخوند ملا کاظم

در سال 1255، در مشهد، در یک خانواده غیر معروف متولد شد و در 22 سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی «تحصیل فلسفه کرد، سپس به نجف رفت. دو سال درس شیخ انصاری را درک کرده است، اما بیشتر تحصیلاتش نزد میرزای شیرازی بوده است. میرزای شیرازی در سال 1291 سامراء را محل اقامت خود قرار داد، ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلاً حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسین بسیار موفق است، در حدود هزار و دویست شاگرد از محضرش استفاده می کردند و در حدود دویست نفر آنان، خود مجتهد بودند.

فقهاء عصر اخیر، نظیر مرحوم آقا سید ابو الحسن اصفهانی، مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم حاج آقا حسین بروجردی، مرحوم حاج آقا حسین قمی، و مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی... همه از شاگردان او بوده اند.

شهرت بیشتر آخوند خراسانی، در علم اصول است. کتاب «کفایة الاصول» او، یک کتاب درسی مهم است، و حواشی زیادی بر آن نوشته شده است. آراء اصولی آخوند خراسانی، همواره در حوزه های علمیه نقل میشود و مورد توجه است. آخوند خراسانی همان کسی است که فتوی به ضرورت مشروطیت داد.

(1) «مشروطیت ایران، رهین اوست. او در سال 1329 هجری قمری درگذشت

در فصل گذشته، در سلسله «رجال فضیلت و کاروان نور و رحمت»، به معرفی میرزای بزرگ شیرازی (اعلی الله مقامه الشریف) پرداختیم. اینک در راستای حفظ ترتیب منطقی و اصولی، به شرح حال محقق فاضل و عالم مدقق و استوانه بزرگ علم فقه و اصول، و یکی از روزنه های بزرگ سیاست آن عصر، مرحوم آخوند (2) ملا محمد کاظم خراسانی می پردازیم. زندگی او در دو بخش خلاصه می گردد:

علم و دانش و فضیلت-1

سیاست و کوشش در برقراری حکومت الهی و اجرای قوانین شریعت اسلام-2

در بخش نخست، فشرده زندگی وی را بررسی می کنیم: او در سال 1255 ه. ق در طوس متولد گردید. پس از طی مراحل تحصیلی لازم، در شهر مشهد، در بیست و دو سالگی عازم تهران گردید و علوم عقلیه را از اکابر فن آن روز فرا گرفت. سپس عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید و مدت اندکی در درس فقه و اصول مرحوم شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) حاضر گشت. پس از وفات او، از میرزا محمد حسن شیرازی تلمذ و کسب علم نمود. پس از آنکه میرزای شیرازی به سامراء مهاجرت کرد، او به تدریس طلاب علوم دینی پرداخت، تا آنکه شماره حاضرین حوزه اش، متجاوز از هزار نفر گردید که صد و بیست تن از آنان از زمره مجتهدان و صاحبان فتوای مسلم بودند. در اواخر، آوازه

اش جهانی گردید و مرجعیت عامه پیدانمود

:تالیفات او

:از تالیفات او می توان کتب زیر را نام برد

کتاب الاجاره-1

الاجتهاد و التقليد-2

.جلسه تدریس آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

در این جلسه آیات عظام:بروجردی،مرحوم حاج آقا حسین قمی،مرحوم حاج آقا ضیاء الدین عراقی،مرحوم حاج شیخ محمد حسن کمپانی دیده می شوند.وقتی این عکس به محضر آیه الله العظمی گلپایگانی(مد ظله العالی)ارائه شد،فرمودند:«در رؤیاهمچو منظره ای را می دیدم،با مشاهده این تصویر آن رؤیا تحقق یافت

التکلمة للتبصرة-3

حاشیه بر اسفار ملا صدرا-4

حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری(ره)-5

حاشیه بر مکاسب شیخ(ره)-6

القضاء و الشهادات-7

کفایة الاصول در دو جلد-8

و مشهورتر از همه تالیفات او،این کتاب آخری است که در تمام اقطار،درنهایت اشتهار می باشد.دانشمندان حاشیه ها و تعلیقه های متعددی بر آن افزوده اند که ازمشهورترین آنها، حاشیه شیخ محمد حسین اصفهانی،شیخ محمد علی قمی،شیخ عبد الحسین آل شیخ،و میرزا ابو الحسن مشکینی است که هر کدام در کشف معضلات و ابراز حقایق آن کتاب،تلاش فراوانی نموده اند که در روشنگری مطالب آن کتاب مفیدمی باشد.و تاسیس چند مدرسه علمیه را در نجف اشرف،در سری کارهای علمی و تربیت علماء او می توان ذکر کرد

:سیاست

سیاست و تشریک مساعی در امور عمومی،و مصالح کلی مسلمین،یکی ازوظایف مهم و بزرگ علماء و فقهاء و دانشمندان علوم الهی است که خداوند متعال دخالت در این امور را بر عهده آنان واگذاشته است و متعهد ساخته است که هرگز

در برابر عربده های سیری سیران مست و مغرور، و ضجه فریادهای گرسنگی گرسنگان مظلوم، آرامش و سکوت اختیار ننمایند، و طبق فرمان علم و معرفت و ایمان خویش، که از معارف الهی کسب کرده اند، به این وظیفه مهم الهی و اسلامی قیام ورزند، هر چند که راحت طلبان و آسایش خواهان می خواهند که همیشه علم و مدارس علمی و دانشمندان علوم الهی را از این مسئولیت، عاری سازند و علم را در زاویه مقدسه کنج مدارس پرورش دهند، و دیگر هیچ وظیفه ای و مسئولیتی و نه تعهد و مقاومتی در برابر نفوذ افکار شیطانی و اعمال جابرانه ستمکاران و جباران تاریخ نداشته باشند. و این جدالی است قدیمی و طولانی که از دورانیهای گذشته نه چندان نزدیک، به یادگار مانده است و متأسفانه در عصرهای اخیر تا عصر انقلاب اسلامی ایران، با تلاش و با آن همه سرمایه گذاری استعمارگران، مسیحیان و سیاستمداران و راحت طلبان که در این راه مبذول داشته اند، کفه دوم ترازو بر کفه اول آن برتری پیدا کرده است و انزواء و سکوت و اشتغال محض به درس و بحث و کتاب بر حوزه نجف سایه افکنده بود که جریان مشروطیت و مبارزه با دیکتاتوری و خودسری فرد حاکم بر سرنوشت عمومی مسلمانان، در ایران اوج گرفت و فریاد مظلومیت مسلمانان به گوش مراجع عالیقدر نجف اشرف رسید. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی شاگرد و تربیت یافته مکتب میرزای شیرازی، از کسانی بود که به این ندای مظلومان پاسخ مثبت داد و همراه با دیگر اساتید علم، مانند: آیه الله شیخ عبد الله مازندرانی و برخی دیگر از علماء احکام روشن و فتاوی صریح در مورد خلع محمد علی شاه قاجار از سلطنت و تشبیه مبانی حکومت الهی و وجوب وحدت میان امت اسلامی، صادر نمودند و مشروطیت را که خود گامی به جلو در راه استواری عدالت بود، به وجود آوردند. هر چند از این مشروطیت عوامل نفوذی و مامورین استعمار و استثمار سوء استفاده ها کردند و نتایج ناروایی از آن گرفتند، ولی اساس کار و آن هسته اولیه و نقطه مرکزی کار، بر اساس قویم و نیت پاک و اقدام الهی استوار بود.

مبارزه با اومانیسم و لامذهبی

بحث و گفتگو از مشروطیت و دقایقی که منجر به جدا شدن نیروی روحانیت گردید، یک بحث تاسف آور و خارج از عهده امروزی نگرانده است و اکنون چندان نیز مفید فایده نمی بیند، ولی موضوعی که امروز نیز مطرح است، موضوع روشنفکری و خودرایی و صاحب رای و نظر بودن در برابر احکام قطعی خدا و اوامر مذهب است که نمونه اش در روزگار مشروطیت، سیاستمدار معروف، سید حسن تقی زاده، و ملکم خان و دار و دسته آنان بود، که معتقد بودند: «ایرانی» باید از نظر روحی و جسمی و آداب اخلاق، پوشش، کوشش و... صد در صد اروپایی و فرنگی باشد

و مفهوم روشن این سخن، مبارزه با تمام مبادی اخلاق و آداب و رسوم و فرائض اسلامی بود که با روش فرنگی مغایرت پیدا می کرد و تقی زاده از جمله کسانی بود که وارد مجلس شورای ملت اسلام آن روز گردید، و این طرز فکر را القاء و تبلیغ و تقنین می کرد و حزبی به نام «حزب دموکرات» تشکیل داد که باعث هیجانهای شدید سیاسی گردید. بدین جهت مجتهد عالی مقام، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و هم رزم او آیه الله شیخ عبد الله مازندرانی که همیشه پاسدار استقلال احکام بودند، تلگراف زیر را دایر بر اخراج او از مجلس و تبعید او از کشور صادر نمودند

از قصر شیرین به تهران

چون ضدیت مسلم سیاسی سید حسن تقی زاده که تاکنون جدا آن را تعقیب نموده است، با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه برخورد و اعیان ثابت شده است و از مکنونات فاسده اش علناً پرده برداشته است، لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منیع، بالکلیه خارج قانونا و شرعاً منعزل است، منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء و اولیاء امور و امناء دار الشوری کبری و قاطبه امراء و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایدهم الله تعالی بنصره العزیز، واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم، و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت (ع) است. به جای او فرد امین دین پرست و وطن پرور، ملت خواه صحیح المسلک انتخاب فرموده، او را مفسد و فاسد مملکت شناسند، و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمنهای ایالتی و

ولایتی هم این حکم الهی عز اسمہ را اخطار فرمایند، و هر کسی از او همراهی کند، در همین حکم است، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. و به جمیع ما رقم قد صدر الحكم من الاحقر عبد الله مازندرانی، قد صدر الحكم من الاحقر الجانی، محمد کاظم خراسانی بذلک «پس از انتشار این حکم تلگرافی، مجلس شورای ایران ترتیبات اخراج او را به منظور تبعید از تهران صادر کرد. تقی زاده به تبریز آمد و مدتی در آنجا اقامت کرد عاقبت به استانبول رفته و متعاقبا به وطن ایده آل (3). خویش که همان اروپا باشد، رهسپار شد

تلگراف آخوند خراسانی به آیه الله انگجی

پس از صدور حکم فساد رای سیاسی تقی زاده، و مغایرت او با احکام مقدسه اسلام، معروف شد که تقی زاده از سوی مرجعیت اسلام تکفیر شده است. عده ای از دوستان و طرفداران او شروع به نامه پراکنی و ایجاد جو مصنوعی نمودند و آیه الله خراسانی، محض جلوگیری از اتلاف وقت مسلمانان در اموری که ضرورت ندارد، تلگرافی در پاسخ این همه نامه ها به آیه الله انگجی (مرحوم میرزا ابو الحسن انگجی، جد بزرگوار حجة الاسلام و المسلمین سید علی انگجی معروف که در مسجد ملک تهران اقامه جماعت می فرمایند.) که یکی از وزنه های بزرگ روحانیت آذربایجان بود، صادر نمودند که متن تلگراف چنین است:

از قصر شیرین به تبریز، عدد کلمات 98، تاریخ اصل مطلب 5 شوال 1328 «جناب مستطاب شریعتمدار کھف الانام ثقة الاسلام آقای حاج میرزا ابو الحسن انگجی دام تاییده

در خصوص حکمی که از این خادمان شرع انور درباره آقا سید حسن تقی زاده صادر شده بود، مکاتیب و سؤالاتی از تبریز رسیده، لازم است جناب مستطاب عالی به عموم علماء و قاطبه مسلمین اعلام فرمائید حکم مزبور تکفیر نبوده و نسبت تکفیری اصل است، فقط حکم به عدم جواز مداخله در امور نوعیه مملکت و عدم لیاقت عضویت مجلس محترم ملی (4) «و لزوم خروجش بوده، لا غیر. البته زاید بر مدلول حکم اثری مترتب نشود

این نوع دقت و موشکافی در مورد یک فرد سیاسی، از دیانت و اعتقاد عمیق ایمانی و الهی آن مردان بزرگ الهی سرچشمه می گیرد که در مورد حفظ اساس تشکیلات اسلامی، آن چنان دلسوزی و مراقبت نشان می دهند و در این راه جان خویش را به مخاطره می افکنند، ولی در حفظ آبرو و حیثیت و شئون یک فرد مسلمان ناسالم هم این قدر تلاش و کوشش دارند تا مبدا افزون بر حکم الهی آثاری بر او مترتب سازند که فردا در پیشگاه عدل الهی مورد مؤاخذه قرار گیرند.

ولی ای کاش این همه دقت و ریزبینی، و این همه تعهد و مسئولیت در برابر قوانین الهی را دیگران نیز بتوانند درک کنند و مورد بررسی و دقت قرار دهند و دست از توطئه ها و نقشه کشیها در مورد چنین رجال الهی و خدمتگزاران شریعت آسمانی بردارند و با این مردان راستین و صادق از صفا و وفاء، نه از راه غدر و جفا رفتار نمایند

وفات او

او در سال 1329 ه. ق، پس از عمری تلاش و کوشش در راه خدا به لقاء الله پیوست

رحمت و رضوان خدا شامل حال او باد

پی‌نوشتها

1- آشنایی با علوم اسلامی، ص 310

آخوند «کلمه ای است فارسی، و معنای آن معلم و استاد می باشد، و آن دو « 2- کلمه «آقا» و «خوانده» است و با سواد ترکیب یافته است و در اصطلاح متأخرین در صورت مطلق ذکر شدن، مقصود از آن در علوم عقلی، ملا صدراى شیرازى، و در علوم نقلی (فقه و اصول) آخوند ملا محمد کاظم خراسانى صاحب ترجمه فوق می باشد.

3- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش نقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ص 208-3

4- اوراق تازه یاب مشروطیت، ص 217-4

محمد تقی شیرازی

میرزا محمدتقی شیرازی (۱۳۳۸-۱۲۵۶ق)، معروف به میرزای دوم یا میرزای کوچک، از مراجع تقلید ایران و رهبر سیاسی نهضت استقلال‌طلبی عراق در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری بود. میرزای دوم در کربلا و سامرا علوم دینی را نزد بزرگانی چون فاضل اردکانی، سید علی تقی طباطبایی و میرزا محمدحسن شیرازی فرا گرفت. او بعد از درگذشت میرزای بزرگ رهبری دینی و سیاسی متوجه او گردید و به تدریس و تربیت شاگردان پرداخت و پس از درگذشت سید محمدکاظم طباطبایی یزدی مرجعیت مطلق شیعیان به او واگذار شد. او از علمای مجاهدی بود که در برابر تجاوز انگلیسی‌ها ایستادگی کرد و صدور فتوای وجوب نبرد با انگلیسی‌ها از مهم‌ترین اقدامات مقابله با استعمار بود. از این عالم تالیفات علمی متعددی برجای مانده است. سرانجام میرزای کوچک در ماه ذی الحجه در نجف درگذشت و پیکر او را در حرم امام حسین (علیه‌السلام) در کربلا دفن کردند.

سید ابوالحسن اصفهانی

تولد

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، فرزند سید محمد و نواده سید عبدالحمید در سال 1284 ق / 1246 ش در مدیسه از روستاهای لنجان اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. [\[1\]](#) خاندان وی در اصل از سادات موسوی ساکن شهر بهبهان بودند که به مدیسه مهاجرت کردند. پدر بزرگ ایشان سید عبدالحمید از عالمان وارسته نجف و از شاگردان شیخ موسی پسر شیخ جعفر کاشف الغطاء و همچنین آیت الله شیخ محمدحسن نجفی معروف به صاحب جواهر بود. او پس از مراجعت از نجف، در اصفهان و لنجان ساکن شد و تا پایان عمر در آنجا به تدریس و انجام امور شرعی اشتغال داشت. سید محمد پدر سید ابوالحسن نیز در همان ایامی که سید عبدالحمید برای فراگیری علوم دینی به عراق مهاجرت کرده بود، در کربلا متولد شد. ایشان از زمره عالمان شمرده نمی شد؛ اما مردی خداترس و روشن ضمیر بود که پس از وفات در شهرستان خوانسار به خاک

سپرده شد.^[2] از آنجا که نسب ایشان به امام موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌رسد، ملقب به «موسوی» می‌باشند.^[3]

در حوزه اصفهان

آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی دروس ابتدایی طلبگی را در زادگاه خود، روستای مدیسه لنجان، نزد یکی از روحانیان آن دیار آغاز کرد و پس از گذراندن دوره ابتدایی تصمیم گرفت به حوزه علمیه اصفهان مهاجرت کند. زیرا آن حوزه در آن عصر یکی از حوزه‌های مهم شیعی به شمار می‌رفت. سید ابوالحسن چهارده ساله بود که به اصفهان رفت و به درس و بحث مشغول شد. معظم‌له در اصفهان مقدمات علوم دینی و سطوح فقه و اصول و بعض دروس خارج را از محضر استادانی، همچون: آقاسید محمد مهدی مشهور به «نحوی» از مدرسین بنام ادبیات عرب در حوزه علمیه اصفهان، ملا محمد کاشی، آیت‌الله ابوالمعالی کلباسی، آیت‌الله سید محمد هاشم چهار سوقی، آقا سید محمد باقر درچه‌ای اصفهانی و آیت‌الله جهانگیر خان قشقایی فرا گرفت.^[4]

در حوزه نجف

بر اساس آنچه آیت الله اصفهانی خود به خط خویش بر پشت
تقریرات خارج فقه شیخ موسی کاشف الغطاء تألیف جد خویش
عبدالحمید موسوی اصفهانی نگاشته است، وی در 13 ربیع الاول
1308 ق برابر با 5 آبان 1269 ش اصفهان را به قصد نجف ترک کرد
و در 11 جمادی الاول / دوم دی ماه همان سال به نجف اشرف وارد
شد. در آنجا در مدرسه «صدر» که از مراکز افاضل طلاب حوزوی
نجف بود، ساکن شد و به استفاده از محضر بزرگ‌ترین استادان فقه
و اصول دست یافت. آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی از میان
استادان خویش در حوزه علمیه نجف، تنها به نام دو تن یعنی میرزا
حبیب رشتی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی تصریح کرده است.
مورخین برخی اساتید دیگر را برای وی نام برده‌اند که کم و کیف
تحصیل آیت الله اصفهانی نزد آن‌ها به خوبی معلوم نیست این
اساتید عبارتند از: میرزا محمد حسن شیرازی، سید محمد کاظم
طباطبایی یزدی، میرزا محمد تقی شیرازی، فتح الله شریعت اصفهانی
و مولی عبدالکریم ایروانی. [5]

از میان همه استادان، آیت‌الله اصفهانی بیشتر از درس آخوند خراسانی بهره برد، زیرا معظم‌له بیش از سه سال از درس میرزا حبیب رشتی را درک نکرد. بعد از آن حدود 17 سال به شیوه ممتد و مستمر از درس آخوند خراسانی بهره‌مند شد، به طوری که از نزدیکترین و بهترین شاگردان و اصحاب این استاد به شمار می‌رفت، معظم‌له همزمان با حضور در درس آخوند خراسانی، خود به تدریس رسائل و کفایه اشتغال داشت.^[6]

حوزه درس

حوزه درس آیت‌الله اصفهانی در زمان اساتید خود در مباحث سطوح از محافل برجسته نجف محسوب می‌شد، همچنین تدریس خارج، خصوصاً خارج فقه معظم‌له یکی از برجسته‌ترین محافل درسی نجف اشرف به شمار می‌آمد.^[7] به همین جهت بعضی از علما و فضلا درس فقه ایشان را بر درس آیات محمدحسین نایینی و آقا ضیاءالدین عراقی ترجیح می‌دادند. چنان‌چه از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد رضا جرقوئی منقول است: «همه علماء نجف و قم و اصفهان را درک کردم، افقه همه ایشان مرحوم سید اصفهانی بودند

و در فروعات فقه، از همه آنان بیشتر تسلط داشتند.» [8] بنابر شهادت اصحاب فقه، آیت الله اصفهانی چنان در مبانی مسلط بوده است که آن جناب را مخزن فقه آل محمد (ص) می گفته اند. به عنوان نمونه از آیت الله شیخ محمد تقی بهجت منقول است: «... یک وقتی درس آقای اصفهانی حدود دو ماه پی در پی با تعطیلی مواجه شد و بعد از آن تعطیلی متوالی و طولانی وقتی مجلس بحث آقا باز شروع شد. مرحوم سید از اصحاب سؤال نمودند: بحث فقهی ما چه بود؟ از آنجا که مدتی بحث تعطیل و آقایان تلامذه به بحث های دیگر مشغول شده بودند، کسی به یاد نیاورد، آقا فرمودند: حال چه بگوییم؟ اصحاب درس مشورت نموده و گفتند آقا اگر مایل باشند بحث ارث گفته شود. آقای بهجت فرمودند: سید بدون درنگ شروع نمودند... بسم الله الرحمن الرحیم آنچنان وارد مبانی فقهی ارث شدند که این بحث مشکله فقهی را گویا دیشب مطالعه نموده و مبانی آن را دسته بندی کرده اند.» [9]

شاگردان

در مکتب علمی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بسیاری از
دانشوران فقه و اصول و مجتهدان عالقدر و گرانمایه حاضر
می شدند که برخی از آنان عبارتند از آیات عظام: محمد تقی بهجت،
سید حسین خادمی، سید عبدالحسین دستغیب، سید محمود شاهرودی،
سید عبدالهادی شیرازی، سید عبداللّه شیرازی، سید نورالدین شیرازی،
سید هبه الدین شهرستانی، سید صدرالدین صدر، سید محمد حسین
طباطبائی، میرزا محمد باقر کمره‌ای، سید محمد حجت کوه کمره‌ای،
سید احمد گلپایگانی، سید محمد صادق لواسانی، شیخ محی الدین
مامقانی، میرزا ابوالقاسم محقق، شیخ بهاء الدین محلاتی، سید اسدالله
مدنی، سید محمد هادی میلانی، سید علی یثربی، و...[\[10\]](#)

مرجعیت

پس از رحلت آخوند خراسانی در ذی الحجه 1329 ق / آذر
1290 ش بعضی از مردم خراسان برای تقلید به وی مراجعه کردند،
اما مرجعیت عامه پس از آخوند خراسانی به سید محمد کاظم
طباطبایی یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی منقل شد. شیرازی
نخستین مرجعی بود که احتیاطات خود را به آیت الله اصفهانی

ارجاع می‌داد. علاوه بر این مرجع عالی مقام؛ سید ابوالحسن اصفهانی و شریعت اصفهانی را بعد از خود شایسته مقام مرجعیت معرفی کرده است. اما در عمل پس از ارتحال آیت الله محمد تقی شیرازی در سال 1338 ق / 1298 ش و شریعت اصفهانی در سال 1339 ق / 1300 ش و شیخ احمد کاشف الغطاء در سال 1344 ق / 1305 ش مرجعیت تقلید نخست توأمان در نجف به آیات اصفهانی و میرزا محمد حسین نائینی و در قم به حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم) منقل شد تا آن که پس از وفات آیات نائینی و حائری یزدی در سال 1355 ق / 1315 ش مرجعیت تقلید شیعیان در سرتاسر جهان در شخص آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی منحصر شد. [\[11\]](#)

تألیفات

مشهورترین اثر آیت الله اصفهانی، کتاب جامعی در فقه به نام «وسیله النجاه» است [\[12\]](#) که شامل اکثر مسائل فقهی مورد نیاز برای مسلمانان در آن عصر بود. بسیاری از فقها و مراجع بزرگ، بر این کتاب حاشیه زده و شرح نوشته‌اند. [\[13\]](#)

تألیفات دیگر آیت الله اصفهانی عبارت اند از:

- 1- انیس المقلدین؛ 2- حاشیه بر تبصره علامه؛ 3- حاشیه بر عروه الوثقی؛ 4- حاشیه بر نجاه العباد؛ 5- ذخیره العباد؛ 6- شرح کفایه الاصول؛ 7- منتخب الرسائل؛ 8- مناسک حج؛ 9- ذخیره الصالحین؛ 10- وسیله النجاه الصغری. [\[14\]](#)

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و جنبش تحریم تنباکو

از ورود آیت الله اصفهانی به حوزه نجف چیزی نگذشته بود که جنبش تحریم تنباکو به رهبری آیت الله میرزا حسن شیرازی به سال 1309ق / 1271ش شروع شد و برای نخستین بار مرجعیت عامه شیعه به اتکاء مقبولیت مردمی توانست خواسته های خود را بر سلطنت مطلقه استبدادی تحمیل کند و ناصرالدین شاه را مجبور کند قرارداد امتیاز تنباکو و لاتاری را که به بیگانگان داده بود، نقض کند. تا قبل از جنبش تحریم تنباکو، برخورد روحانیت با دولت ها، بر سبیل توصیه و از طریق موعظه بود. چه تا آن زمان، اکثریت فقها حاکمیت سیاسی سلطان وقت را (در غیبت معصوم)، بیرون از حوزه

حاکمیت مذهبی خود (که به قضاء و افتاء و بیان احکام محدود می شد) می شمردند.

با عنایت به این واقعیت که آیت الله اصفهانی در حوزه علمیه عراق نه به اصحاب میرزا حسن شیرازی بلکه به حلقه درس میرزا حبیب رشتی پیوسته بود، مدرکی در دست نیست که ایشان در جنبش تحریم تنباکو، مشارکتی فعال داشته باشد. با این همه شک نیست که حضور او در حوزه عراق در اوج برخورد روحانیت شیعه با ناصرالدین شاه برای او که در آن وقت تازه مجتهدی 25 ساله بود، تجربه سیاسی آموزنده ای بوده است.^[15]

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و مشروطیت

بعد از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، در تیرماه ۱۲۸۸، اولین جلسه دومین دوره مجلس شورای ملی، در روز سه شنبه دوم ذی قعدة 1327 / آبان 1288 در بهارستان، برگزار شد. انجمن ایالتی آذربایجان در تبریز، از مجلس خواست که اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی^[16] را از حضرات آیات نجف درخواست کند. انجمن

ایالتی خراسان نیز در 23 ذی القعدة / 15 آذر درخواست مشابهی را مطرح کرد.

آیات عظام آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی در تلگرافی به مجلس، به تاریخ 23 ذیقعدة / آذرماه این موضوع را مطرح کردند و در 22 ذیحجه / 15 دی ماه، از علمای تهران درخواست کردند که افرادی را برای تنظیم اسامی بیست نفر از فقیهان آشنای به زمان، به مجلس معرفی کنند، تا نمایندگان برای نظارت بر سیر قانون گذاری، از بین آنان پنج نفر یا بیش تر، برابر نیاز هر زمان را برگزینند. در نتیجه آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، به تاریخ 3 جمادی الاولی سال 1328 ق / 1289 ش بیست تن از فقیهان را به مجلس، معرفی کردند. [\[17\]](#) آیات عظام، آیت الله اصفهانی را که در آن زمان مجتهدی 44 ساله بود را در شمار یکی از بیست تن مجتهد طراز اول «مطلع از مقتضیات زمان» برای احراز انطباق مصوبات قانونی مجلس شورای ملی با احکام فقه شیعه، به مجلس معرفی کردند.

پس از کش و قوس فراوان در جلسه 7 شعبان / مرداد ماه مجلس شورای ملی، آقایان: حاجی میرزا زین العابدین قمی، به اتفاق آراء و

آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاجی میر سید علی حائری و آقا سید حسن مدرس قمشه‌ای و حاجی امام جمعه خوئی، به حکم قرعه انتخاب گردیدند. [18]

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی پس از آن که از انتخاب خود به عنوان «هیئت مقدس مجتهدین» آگاه شد در تاریخ 2 ذی القعدة 1328 ق / 13 آبان 1289 ش در تلگرافی به مجلس نوشت: هر چند «آرزومند خدمت به دین و ملت بوده و هست، لکن نظر به مواقع [شاید: موانع] کثیر از این توفیق محروم و همان طوری که خدمت آقایان آیت الله دام ظلّهم،» معروض داشته «استغای خود را به مجلس محترم با کمال اعتذار تقدیم و امید پذیری دارد.» [19]

در هر صورت، از مجموع علمای انتخاب شده هیئت طراز اول، تنها سید حسن مدرس و امام جمعه خوئی در مجلس دوم حضور یافتند و بقیه علمای معرفی شده از همکاری با مجلس خودداری کردند.

قیام علیه مظالم انگلیس در عراق

بعد از جنگ جهانی اول، بریتانیا نمایندگان سیاسی و نظامی خود را در خاومیهانه احضار کرد تا در کنفرانس قاهره شرکت کنند. این کنفرانس از 12 تا 30 مارس 1921 برابر با 22 اسفند 1299 تا 10 فروردین 1300 در هتلی در قاهره برگزار شد. از جمله برنامه‌های این کنفرانس، نحوه مدیریت سرزمین‌ها تجزیه شده از امپراتوری عثمانی بود که عراق هم در زمره این سرزمین‌ها به شمار می‌رفت. [\[20\]](#) در این کنفرانس حمایت از تمامیت ارضی کشور عراق و برقراری رژیم سلطنتی به رهبری ملک فیصل، یکی از پسران شریف مکه، تأیید شد. در همین راستا نیز قرار شد پس از انجام همه‌پرسی، ملک فیصل به پادشاهی عراق برسد.

چون بیعت فیصل اتمام پذیرفت، انگلیس‌ها مصمم شدند که قیمومیت خود را بر عراق ادامه دهند. از این‌رو به حیل‌های مختلفی دست زدند، از جمله تلاش برای ایجاد نفاق بین اهالی عراق بود، متعاقب این اقدامات بود که آیت‌الله محمد مهدی خالصی [\[21\]](#) فتوای ذیل را بین قبایل منتشر کرد:

«بر عموم مسلمین واجب است که با یکدیگر کمال معاضدت و مساعدت را به عمل آورده، از نفاق و اختلاف دوری جویند و

هر کس برای خشنودی اجانب خلاف این رویه را پیش گیرد، در شمار کفار محسوب شده، سلام و معاشرت و مکالمه و عبادت و تشییع جنازه او بر عامه حرام و دفن او در مقابر مسلمین غیر جائز و سزاوار غضب و سخط الهی و مستحق عذاب جهنم می باشد.

الراجی محمد مهدی کاظمی الخالصی عفی عنه» [22]

چون انگلیس ها از تولید نفاق و اختلاف بین قبائل مأیوس شدند، به وهابیین از حیث اموال و اسلحه و غیره کمک نمودند و آن ها را تحریک کردند تا به عراق حمله کنند تا شاید اهالی عراق به واسطه علاقه زیادی که به عتبات عالیات و مراقد ائمه اطهار (ع) دارند برای رفع خطر آنان دست به دامن انگلیس شوند. در این زمان آیت الله اصفهانی قیام نموده و در تلگرافی به آیت الله خالصی می نویسد:

« کاظمیه - حجت الاسلام آقا شیخ محمد مهدی خالصی دامت برکاته.

به هیچ وجه بر مواعید و اقوال انگلیس در دفع خوارج اعتماد و اطمینان نمی توان کرد. خواهش می کنیم با تمام رؤسای که حاضر هستند، عازم کربلا شوید تا در امور عراق مذاکره کنیم.

محمدحسین غروی نائینی، ابوالحسن الموس[و]ی الاصفهانی.» [23]

چون این تلگراف به آیت‌الله خالصی رسید، عموم رؤسای را که حضور داشتند امر به حرکت نمود و تلگراف ذیل را هم در جواب آیات اصفهانی و نائینی نوشت: «در روز دهم شعبان با تمام رؤسای قبایلی که حاضر هستند، به کربلا خواهیم آمد. به رؤسای قبایل اطراف هم اطلاع داده‌ام که در روز مذکور حاضر شوند.» [24]

هنوز روز دهم نشده بود که دسته‌ها از اطراف کربلا هجوم آوردند و عده آن‌ها بالغ بر سیصد هزار بود که با خود متجاوز از 2500 نفر رئیس همراه داشتند. و بعد از مذاکرات زیاد در تحت ریاست آیت‌الله خالصی و آقای سید ابوالحسن اصفهانی تعهدنامه ذیل را نوشتند:

«ما امضاء کنندگان این ورقه در روز 15 ماه شعبان المعظم حسب الامر علمای اعلام که اطاعت او امر آن‌ها فرض به ذمه‌ی ماست، در کربلا حاضر و متعهد شدیم که در مقابل هرگونه حملات خارجی از قبیل وهابی و غیر آن از عراق دفاع کرده و آنچه را که از تصرف عراق خارج شده، عودت دهیم و برای مقاومت با متجاوزین به استقلال عراق از بذل جان و مال مضایقه ننماییم.» [25]

عموم رؤسای قبایل و بزرگان عراق این ورقه را امضا کرده نسخه‌ای از آن را به فیصل دادند و نسخه‌ای هم نزد علما به ودیعه گذاشتند و شاید هم به ایران فرستاده باشند. [26]

در خلال این قضایا فیصل ضمن تشکیل کابینه، برگزاری انتخابات عمومی را برای تشکیل مجلس مؤسسان اعلام کرد. متعاقب فضای پیش آمده ارتباط بین علما مستحکم‌تر شد. و ارتباط میان شیخ محمد مهدی خالصی با سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی، پیرامون لزوم صدور فتوایی مبنی بر عدم شرکت در انتخابات، برقرار گردید. مردم نیز از شرکت در انتخابات امتناع جسته و در این خصوص از علما استفتاء کردند:

«حضرات علمای اعلام و حجج اسلام متعنا الله بظلمهم مد[ی] الایام.

شایع است که شما به مقتضای وظیفه دینی و ریاست روحانیه خود، مداخله در انتخابات را بر عموم اهالی عراق حرام فرموده‌اید و مساعدت در این امر را از هر جهت غیر جائز شمرده و به منزله محاربه با خدا و پیغمبر دانسته‌اید. استرحاماً تقاضا می‌کنیم که صحت این مسئله را بیان فرمایید تا اوامر عالیّه شما را که خداوند به اطاعت آن فرمان داده اطاعت کنیم.

جواب: بلی ما حکم تحریم انتخاب را صادر کرده‌ایم. چنان که بر عموم اهالی واضح و آشکار است و هر کس در این امر دخالت یا همراهی نماید، مثل کسی است که اقدام به محاربه [با] خدا و پیغمبر کرده باشد.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی» [27]

بعد از صدور احکام فوق و «به برکت آن احکام مبارکه» برگزاری انتخابات با تأخیر مواجهه شد اما بعد از چندی «باز دسایس انگلیس‌ها به جریان افتاده و تزریق لزوم انتخابات را در بین‌النهرین مشغول شدند. این است که حضرات آیات‌الله العظام و آقایان حجج اسلام باز حکم سابق خود را تجدید فرموده» و ضمن تحریم انتخابات، احکام سابق خود را یادآور شدند. [28]

بنابراین در خرداد 1302 سید ابوالحسن اصفهانی فتوای مشهور خود را صادر کرد، او دخالت در انتخابات را بار دیگر حرام دانست و اعلام کرد این حکم را سابقاً داده و کماکان به قوت خود باقی است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا قد حكمنا سابقاً بحرمة الدخول في الانتخاب و لم يتغير الحكم و لم يتبدل و الامر كما كان. الاحقر ابوالحسن الاصفهاني الموسوي» [29]

روشنگری علما نقش مهمی در بسیج توده‌ها بر ضد حکومت دست‌نشانده داشت [30] متعاقب فضای پیش آمده، انگلیس و فیصل به رویارویی با علما پرداختند و آیت‌الله خالصی و فرزندان را از عراق بیرون کردند. در پی این اقدام، آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله نائینی در مقام اعتراض به تبعید آیت‌الله خالصی و نیز انتقاد به دولت دست‌نشانده عراق، درس‌های خود را تعطیل کرده و به سوی کربلا حرکت کردند، حکومت عراق نیز آنان را به ایران تبعید کرد. منابع موجود در مورد اختیاری یا اجباری بودن این تبعید هم نظر نیستند؛ در حالی گزارش‌های موجود در وزارت امور خارجه انگلیس حاکی از آن است که «علما به قصد اعتراض به تبعید خالصی، آهنگ ایران کردند»، منابع عراقی بر این باورند که عالمان معترض را در خیمه‌ای ویژه دور از مردم نگه داشتند و سپس بدون اینکه امکان برقراری تماس با کسی داشته باشند راهی ایران کردند. [31]

آیت‌الله اصفهانی در آستانه تبعید از عراق، طی اعلامیه‌ای شیعیان را به جلوگیری از «تسلط کفار» بر مسلمانان مکلف کرد:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

سلام بر همه بالخصوص برادران عراقی، وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می‌گردد که در حفظ حوزه اسلام و بلاد اسلامی تا آن‌جا که قدرت دارند بکوشند و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را که شاهد ائمه هدی (علیهم‌السلام) و مراکز دینی ما در آنجا است از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم من شما را بر این دعوت کرده و ترغیب می‌نمایم خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق گرداند.

ابوالحسن الموسوی الاصفهانی.» [32]

ورود علمای تبعیدی به ایران

علما نخست به خانقین [33] و سپس به حوالی قصر شیرین و به احتمال بسیار زیاد هنگام غروب و یا شب دهم تیرماه 1302 شمسی وارد قصر شیرین شدند. [34] بر طبق تلگراف‌هایی که از کرمانشاه به تهران

می‌رسید روز 22 ذیقعه 1341ق / 14 تیر 1302ش با نهایت تجلیل و شکوه و در میان احساسات فوق‌العاده اهالی، در حالی که تمام دکانین و تجارت‌خانه و ادارات را تعطیل نموده بودند وارد این شهر شدند. بر اثر این وقایع و انتشار خبر تبعید علمای اعلام، علما در کلیه شهرستان‌ها، اجتماعات کرده و به تلگراف‌خانه‌ها آمده، در مورد تبعید آقایان علما، تلگراف‌های زیادی به مرکز مخابره کرده و در این مورد، اقدامات فوری دولت و شخص شاه را خواستار گردیدند. علمای مقیم مرکز، همچنان اجتماعات خود را در مساجد داشته و در روز 24 و 25 ذی قعه 1341ق برابر با [17 و 18 تیر 1302ش] در مسجد جامع، مسجد سید عزیزالله و مسجد و مدرسه خان مروی، اجتماعات آقایان علما و طلاب علوم دینی و طبقات مختلفه باقی و مذاکرات راجع به تبعید آقایان علما جریان داشته و از طرف ناطقین نیز نطق‌های حرارت‌آمیز ایراد گردید. قرار شد؛ که رسماً آقایان علما از طرف دولت و شخص شاه پذیرایی شوند و شاهزاده عضدالسلطان (عموی سلطان احمدشاه) از طرف شاه و حکیم‌الدوله (وزیر فرهنگ) از طرف هیات دولت به عنوان نمایندگی برای پذیرایی و تبریک ورود و احترامات لازمه به

کرمانشاه حرکت نمایند و وجهی هم از طرف دولت در اختیار این دو نفر گذارده شد؛ که به خرج برسانند. همچنین، از طرف علمای مقیم تهران نیز قرار شد؛ یک نفر به عنوان نمایندگی از طرف علمای ایران و تهران به معیت این دو نفر به طرف کرمانشاه حرکت نماید. [35] شاهزاده عضدالسلطان و حکیم الدوله عصر روز 19 تیر ماه با ابلاغ از احمدشاه به طرف کرمانشاه حرکت کردند.

علما در جواب احمدشاه نوشتند: «... تلگرافی که متضمن تفقادات و عنایات کامله ملوکانه بود بر تشکر و دعاگویی و امیدواری داعیان و سایر آقایان حجج اسلام و همراهان افزود.» [36]

ضمناً آقایان اظهار داشتند: «فعلاً مقصدی جز زیارت ندارند و مایل نیستند اشکالات سیاسی برای دولت مبتوعه [ایران] تولید شود. لیکن چون نجف را که قید اسلام و مرکز علم است نمی توان خالی گذاشت، مقتضای اسلامیت و دیانت دولت علیه [ایران] این است: اولاً آقای خالصی را سریعاً عودت بدهند [37] و برای تدارک این اقدام فوق العاده تاریخی که به مقام روحانیت اسلامیّه کرده اند وسایل صحیحه - به طوری که لایق مقام روحانیت است - اتخاذ

فرموده و حضرات را بعد از زیارت ارض اقدس باز محترمانه به

محل خودشان عودت بدهند.» [38]

همزمان دکتر محمد مصدق وزیر وقت خارجه، در 19 تیرماه با

ارسال تلگرافی به کرمانشاه با عنوان «محضر مبارک حضرات

آیات الله العظام آقای آقا میرزا ابوالحسن و ملاذالاسلام و المسلمین

آقای حجت الاسلام نائینی» نوشت: «به اقتضای خلوص عقیدت و

ارادت، تأثرات خود را از زحمات و اراده و وجود مبارک آقایان

عظام و حضرات حجج اسلام ادام الله بقائهم که در نتیجه مسافرت

غیر مترقبه وارد شده معروض و عرض تحیات و خیر مقدم سعادت

توأم آن ذوات مقدسه را که قطعاً برکات آن شامل احوال المسلمین

است، تقدیم می دارد.»

پاسخ علما به مصدق این گونه بود:

«تلگراف محترم که کاشف از احساسات اسلام پرستانه و تأثیر قلبی

از این پیشامد محیرالعقول و عدم النظیر [بی نظیر] بود، بر مراتب

امتنان و امیدواری افزوده همواره دوام تائید و حسن موفقیت

وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام و اداء وظایف مقایسه [منطبق]

با اسلام] خواستاریم. ان شاءالله تعالی. الاحقر ابوالحسن موسوی

اصفهانى - الاحقر محمد حسين الغروى نائينى.» [39]

سردار سپه وزیر وقت جنگ، نیز به حضرات آیات در کرمانشاه نوشت: «به امیر لشکر هم که در این دو روزه وارد و شرفیاب می شود دستور مؤکد داده شده است که از اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند.» و علما خطاب به سردار سپه پاسخ دادند: «تلگراف محترم که متضمن تبریک ورود به کرمانشاه و ضمناً هم مأموریت امیر لشکر غرب بود، بر امتنان افزود. چقدر این موهبت عظیمه الهیه جلت آلائه شایان تشکر و موجب مسرت است که بحمدالله تعالی و حسن تأییده، عساکر منصور اسلامیه که تأمین بلاد و ترفیه [رفاه] عمومیه به وجود آقایان است به حسن موقعیت آن وجود اشرف در کمال انتظام و در هر نقطه به قدر حاجت حاضر فرموده اند.» [40]

علمای تبعیدی، در تاریخ 13 مرداد 1302 از کرمانشاه به طرف همدان حرکت کرده و روز جمعه چهارم محرم 1342 قمری برابر با 25 مرداد 1302 وارد قم شدند. [41] و در همان جا توقف نمودند. در این زمان شیخ عبدالکریم حائری از آنان استقبال کرد

و به احترام آنان، شاگردان خود را واداشت تا در درس آیات نائینی و اصفهانی حاضر شوند. آیت الله محمد حسن گلپایگانی، که خود از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری بود، در این باره می گوید: «مرحوم حاج شیخ خیلی به این ها احترام کرد و جای نمازش را داد به آسید ابوالحسن و منزل هم برای آن ها گرفت و به ما که شاگردان حاج شیخ بودیم، دستور داد که بروید به مباحثه این ها.» [42]

آیت الله اصفهانی و همراهانش بدون رسیدن به اهداف خود (بیرون راندن کافران متجاوز انگلیسی از عراق) پس از چندماه حضور در ایران در نهایت روز جمعه هشتم فرودین 1303 شمسی بازگشت خود به عراق را آغاز کردند و روز سی ام فروردین از قصر شیرین به طرف خائنقین حرکت کردند. [43]

مخالفت با جمهوری خواهی رضاخان

هم زمان با تبعید آیت الله اصفهانی از عراق به ایران در 1302 ش رضاخان سردار سپه به منظور تثبیت انحصاری قدرت خود، برای

جمهوری شدن ایران تبلیغ و تلاش می کرد. در آن زمان اکثر روشنفکران موافق تغییر رژیم از سلطنت به جمهوریت بودند.

بزرگ ترین دلیل منصرف شدن سردار سپه از جمهوریت این بود که رهبران روحانی (از جمله آیت الله اصفهانی) تغییر نظام سیاسی ایران را به جمهوری مصلحت ندانستند. روحانیون بیم آن داشتند که مانند ترکیه پس از رسمیت یافتن جمهوری، دین و مذهب ملغی گردد و ایران به سرنوشت ترکیه دچار شود.^[44] بنابراین در ملاقاتی که سردار سپه در قم با سه مرجع بزرگ وقت: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی داشت، توافق شد که گفت و گو از جمهوریت موقوف شود. آن دو مجتهد که بقای رضاخان را در پایبندی اش به قانون و مشروطیت می دانستند در اعلامیه اظهار داشتند: «جنابان مستطابان آقایان حجج و ارکان اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران تأیید اتم چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهارات شده که مرضی العموم نیست و با مقتضیات این مملکت مناسب نداشت، لذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت شکوته برای مواعده به دارالایمان قم نقض این

عنوان و القای اظهارات مزبوره و اعلان آن به تمام بلاد خواستار

شدیم و اجابت فرمودند ... ابوالحسن الموسوی اصفهانی،

محمدحسین غروی نائینی، عبدالکریم حائری.» [45]

متعاقب این اعلامیه، رضاخان هم مجبور شد طی اعلامیه‌ای رسماً

انصراف خود را از جمهوری خواهی اعلام نماید: [46] «به تجربه

معلوم شده است که اولیای دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه

ضدیت و مخالفت کنند و نظر به همین اصل ... مقتضی دانستیم که به

عموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری را موقوف و در عوض

همت خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت

را از پیش برداشته و در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و

استقلال مملکت و حکومت ملی با من مساعدت نمایند. این است که

به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می‌کنم

که از تقاضای جمهوریت صرف [نظر] کرده و برای نیل به مقصد

عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی [وحدت کلمه]

نمایند.» [47]

تلاش برای احیای متمم اصل دوم قانون اساسی

قبل از سفر سردار سپه به قم، نامه‌ای از سوی جمعی با عنوان «جمعیت وطنیون اسلامی» در باره احیای اصل دوم قانون اساسی سؤالی از علماء در قم می‌شود که نظر خود را در این باره اعلام فرمائید. [48] آقا سید ابوالحسن اصفهانی در پاسخی ضمن تشکر از نامه آنان، اظهار داشت در موقع مناسب این کار انجام خواهد شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم

ذوات محترمه جمعیت وطنیون اسلامی دامت تائیداتهم را بعد از تبلیغ سلام اعلام می‌دارد، مکتوب راجع به تقاضای تعیین نظار واصل و از احساسات دینیه اسلامیة آن ذوات محترمه کمال تشکر حاصل. البته قیام به این امر وظیفه این جانبان است در موقع خود تجافی از اداء این تکلیف نخواهیم بود. إن شاء الله تعالی موفقیت همه را در قیام به وظیفه دینیه و تشیید شعائر اسلامیة از حضرت باری تعالی شأنه مسئلت می‌نماید و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی.»

بنابر این به دنبال درخواست فوق، آیات عظام (نائینی، اصفهانی و حائری) طی نامه‌ای در حد فاصل 5 تا 15 فروردین 1303 [49]

بیست نفر از مجتهدان شیعه ایرانی مقیم ایران و عراق را برای نظارت استصوابی بر قوانین به شرح زیر مجلس شورای ملی به مجلس معرفی کردند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه

چون به موجب اصل دوم متمم قانون اساسی مقرر است بیست نفر از علماء اعلام به مجلس محترم معرفی شود و پنج نفر از ایشان را بالاتفاق یا به قرعه برای مراقبت در عدم مخالفت آراء صادره با قوانین مقدسه اسلامیه انتخاب نموده امضاء (و) رد آن پنج نفر را در این باب مطاع و متبع دانند، لهذا علماء عظام مفصله الاسامی را به مجلس محترم معرفی می نمائیم.

شهر شعبان المعظم 1342

نجف اشرف: آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، آقای حاج شیخ محمد کاظم شیرازی، آقای حاج میرزا احمد آیت الله زاده و آقای حاج شیخ اسحق آیت الله رشتی.

تهران: آقای آقا میرزا سید محمد بهبهانی، آقای امام جمعه خوئی،
آقا حاج سید محمد امام جمعه و آقای آقا سید حسن مدرس.

اصفهان: آقای حاج آقا نورالله و آقای فشارکی. خراسان: آقای حاج
میرزا محمد آقازاده (خراسانی) آقای حاج شیخ احمد شاهرودی.
کرمانشاه: آقای آقا شیخ هادی، آقای حاج آقا محمد مهدی. شیراز:
آقای آقا شیخ مرتضی، آقای آقا شیخ جعفر، آقای آقا سید جعفر.
یزد: آقای حاج میرزا سید علی یزدی مدرس. عراق (اراک): آقای
حاج آقا مصطفی، آقای حاج میرزا محمد علی خان.

و نسئل الله تعالى أن يؤيدهم جميعاً بالنبي و آله الطاهرين صلوات الله
عليهم اجمعين.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمد حسین النائینی.

بسم الله الرحمن الرحيم

اشخاص مفصله فوق دامت برکاتهم که حضرتین آیتین، أدام الله
ظلهما، معین فرمودند صحیح و محل اعتماد این جانب هستند.

أيدهم الله تعالى لنصره الاسلام بجاه محمد و آله الطاهرين.

الاحقر عبدالکریم الحائری. «[50](#)»

با آن که قرائت نامه مزبور در مجلس به تعویق افتاد و هیئت مجتهدان تعیین نشدند، اما آیت الله اصفهانی هرگز این قضیه را پیگیری نکرد و تنها هیئت علمیه اصفهان، در اواخر تیر 1303 ش، با ارسال تلگرافی ضمن اشاره به معرفی بیست تن از علمای معرفی شده از سوی مراجع، خواستار تعیین هیئت طراز اول از جانب مجلس شد. پس از آن حوادث دیگری رخ داد که سایر مسائل از جمله طرح لایحه مزبور را در مجلس تحت الشعاع قرار داد، مانند قتل میرزاده عشقی در 12 تیر 1303 ش، تحصن تعدادی از مدیران جراید اقلیت در مجلس در 14 تیر 1303 ش، قتل ماژور ایلمبری کنسول آمریکا در ماجرای سقاخانه شیخ هادی در 27 تیر 1303 ش، و واقعه استیضاح رضاخان و... پس از مدتی نیز با طرح مسائل مهمی چون خلع احمدشاه، واگذاری حکومت به رضاخان و تشکیل مجلس مؤسسان، دیگر مسئله هیئت مجتهدان طراز اول در مجلس پنجم مطرح نشد و یکسره به فراموشی سپرده شد. [\[51\]](#)

بنابر این اقدام مراجع تقلید برای تجدید نظارت استصوابی فقیهان بر قوه مقننه هیچ تأثیری بر نظام حقوقی بر جای نگذاشت.

آیت‌الله اصفهانی و سیاست‌های دین ستیزانه رضاشاه

رضاشاه در سال های آغازین اقتدارش ریاکارانه با روحانیون رابطه‌ای دوستانه داشت و به این حسن ارتباط تا 1306 ادامه داد. از 1306 به بعد، او به محدود کردن قدرت روحانیون، محاکم، محاضر شرع، مکتب خانه‌ها و مدارس دینی پرداخت. روحانیون ایران که تحت فشار غربی قرار گرفته بودند، به آیت‌الله اصفهانی که مرجع اعلای شیعیان جهان بود، متوسل شدند، اما دولت همه راه‌های ارتباط ایشان را از طریق جاسوس‌های متعدد مسدود کرده بود. با این همه، بالاخره اوضاع روحانیون ایران از نظر آیت‌الله اصفهانی پنهان نماند و او سرانجام سال 1306 دو تن از شاگردان مبرز خویش یعنی آیت‌الله شیخ احمد شاهرودی و آیت‌الله سید حسین طباطبایی بروجردی که بعدها هر دو یکی در مشهد و دیگری در قم به اشتهار و اعتبار بسیار رسیدند، با پیامی ویژه برای تجهیز روحانیون ایران گسیل داشت. [52]

اما شاعر متجدد محمدحسین بدیع بهبهانی (نصرت‌الوزاره) که خود متولد کاظمین بود، در مقام ژنرال کنسول ایران در بصره، طی

گزارش محرمانه‌ای به وزارت امور خارجه راپرت داد و هم زمان به مسوولان انتظامی / امنیتی مستقر در قصر شیرین - با قرار قبلی - دستور داد که این دو روحانی را به محض عبور از مرز عراق در سرحد قصر شیرین توقیف کنند. در واقع آیت‌الله اصفهانی به تحرکاتی برای جلوگیری از برنامه‌های اسلام ستیزانه رضاشاه دست زد، اما با توجه به قدرت امنیتی، اطلاعاتی و انتظامی متمرکز رژیم رضاشاهی، این کوشش‌ها به جایی نمی‌رسید. برای مثال، تمام راه‌های ارتباط مقام مرجعیت در نجف با روحانیون داخل ایران از طریق پست و تلگراف تحت کنترل و سانسور بود، در حالی که هم در جنبش تنباکو و هم در انقلاب مشروطه و هم در انقلاب اسلامی ایران در بهمن 1357، دولت نتوانست از ارتباط مستقیم مرجعیت وقت با نمایندگان مراجع تقلید در تهران و شهرستان‌های مختلف کشور جلوگیری کند. [\[53\]](#)

آیت‌الله اصفهانی، محروم از ابزارهای مدرن تکنولوژی مانند پست، تلگراف و رادیو، شخصاً نامه‌ای به امضای خویش خطاب به شخص رضاشاه نوشت و در آن از برنامه‌های اسلام‌زدایی شاه انتقاد و شکایت کرد که شاه با قدرت تمام به آیت‌الله اصفهانی می‌گوید که

برنامه‌های دولت ایران در جهت پالایش دیانت و روحانیت از خار و خاشاک زاید است و آیت‌الله اصفهانی باید اشخاصی که دور و بر او را گرفته و با سوء نیت به او القا کرده‌اند که شاهنشاه شیعه ایران با اسلام سر مخالفت دارد، از گرد خود براند! [\[54\]](#)

آیت‌الله حاج شیخ علی غروی علیاری از شاگردان مرحوم اصفهانی در خاطرات خود اشاره می‌کند که رضاشاه برای اینکه اطرافیان آیت‌الله اصفهانی را شناسایی کند و آن‌ها را از سر راه بردارد، مأمورانی را با هدایای گران‌قیمت خدمت آیت‌الله اصفهانی می‌فرستاد:

روزی، در محضر ایشان [سید ابوالحسن اصفهانی] بودم، خدمتکار آقا وارد شد، گفت: چند نفر از بغداد آمده‌اند خدمت شما برسند. فرمود: کیستند؟ گفت: سفیر ایران است به همراه چند نفر دیگر که از ایران آمده‌اند. مرحوم سید اجازه ملاقات داد. احساس کردم، جلسه خصوصی باشد خواستم بیرون بروم. آقا فرمود: بنشینید، مانعی ندارد.

آن چند نفر وارد شدند. معلوم شد همراه سفیر، فرستاده رضاخان است. وی هدایایی از طرف رضاخان آورده بود: عینک، عصای

مزین به طلا و مقداری پول، که پس از ابلاغ سلام رضاخان، تقدیم سید کرد و گفت: مانعی نیست که وکلای شما از ایران برایتان پول بفرستند، ولی بهتر است آنان را بشناسیم.

سید فرمود: لازم نیست شما آنان را بشناسید. نیازی هم به عصا و عینک و پول ندارم، بردارید و ببرید. هرچه فرستاده رضاخان اصرار کرد، آقا نپذیرفت. آنان رفتند. آقا فرمود: می‌خواستند وکلای مرا شناسایی کنند تا به اذیت و آزار آنان پردازند. به فاصله کمی، عربی وارد شد. دست آقا را بوسید. مقدار زیاد پول تقدیم آقا کرد و رفت.

سید فرمود: آقای علیاری! اگر من پول آن خبیث را گرفته بودم، حال خداوند چنین پول پاک و طاهری را نصیبم نمی‌کرد. این عزت نفس و بی‌توجهی به ستمگران، در حالی بود که به خاطر مانع شدن رضاخان از رسیدن وجوه شرعیه از ایران به نجف، سید در مضیقه مالی شدیدی افتاده بود، به گونه‌ای که پول چند ماه شهریه و نان طلاب را مقروض بود و به آقایان می‌فرمود: دعا کنید خداوند فرجی کند. [\[55\]](#)

آیت الله اصفهانی و قیام آیت الله آقا نورالله اصفهانی

از اقدامات دیگر رضاشاه که با مقاومت علما روبه‌رو شد قانون نظام اجباری بود که در خرداد 1304 به تصویب رسید، اما اجرای آن با احتیاط و تأخیر همراه بود تا اینکه در سال 1306 استاندار اصفهان، اداره نظام اجباری را تأسیس و اعلامیه‌ای صادر کرد. انتشار خبر سربازگیری موجب تشنج و آشوب در اصفهان شد. تظاهرات و تعطیلی عمومی آغاز شد و مردم به منزل علما و به خصوص حاج آقا نورالله پناه آوردند.

حاج آقا نورالله که رهبری قیام را برعهده داشت در مشورت با علمای اصفهان به این نتیجه رسید که به قم مهاجرت کنند و از آنجا خواسته‌های خود را عنوان کنند. بنابر این همراه با حدود سیصد تن از طلاب اصفهان به قم مهاجرت کردند. از سایر بلاد نیز علما به قم آمدند. از شیراز مرحوم سیدعبدالباقی و سیدعبدالله شیرازی، از همدان شیخ الاسلام همدانی، از خراسان حاج میرزا عبدالله، از کاشان میرزا شهاب‌الدین کاشانی، از خمین میرزا محمد مهدی احمدی به قیام پیوستند. [56]

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در 12 ربیع الثانی 1346 (16 مهر 1306) در نامه‌ای خطاب به آقا نورالله نوشت: «هرچه تأمل شده و می‌شود، طریق اصلاحی بعد از مدد غیبی به نظر نمی‌آید...» ایشان در این نامه از سوءاستفاده دشمنان اسلام ابراز نگرانی کرده و درباره اوضاع ایران تصریح کردند: «شَهِدَ اللهُ دِلَ مَا هُمْ خُونِ اسْتِ و اگر راهی برای اصلاح و انجام بعضی مطالب داشته باشیم که دفع فاسد به افسد نشود، بلکه احداث فساد بالنتیجه نشود، حاضر و فداکار هستیم.»

تشویق و حمایت طلاب به مبارزه علیه سیاست‌های ضددینی رضاشاه از اقدامات مهم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه رژیم رضاخان تشویق و حمایت طلاب در مبارزه علیه سیاست‌های ضد دینی رضاخان بود. به عنوان نمونه در جریان سفر حجت الاسلام شیخ محمد تقی بهلول گنابادی به عتبات در سال 1309 ش، آیت الله ابوالحسن اصفهانی از وی پرسید: «به چه خیال به کربلا آمدی؟ برای زیارت یا برای درس؟ گفتم: فعلاً برای زیارت آمده‌ام و مادرم همراه من است، ولی اگر او را به وطن رساندم دوباره برای درس

خواندن خواهیم آمد، چون که دوره سطح را خوانده‌ام و احتیاج به خواندن درس خارج دارم که مجتهد شوم. گفتند: از که تقلید می‌کنی؟ گفتیم: از شما. گفتند: به فتوای من امروز درس خارج خواندن و برای اجتهاد کوشش کردن برای تو حرام است و منبر رفتن و بر خلاف مقرراتی که رضا شاه پهلوی در ایران بر خلاف قرآن اجرا می‌کند سخن گفتن، واجب عینی است. مجتهد بسیار داریم، ولی مبلغ منبری که بفهمد چه بگوید و با تقوا و متدین هم باشد کم داریم. تا زمانی که تو مجتهد شوی، رضاشاه مسلمانی در ایران باقی نخواهد گذاشت که از تو تقلید کند.» [57]

آیت‌الله اصفهانی سپس به او توصیه می‌کند: «ابتدا بر تو لازم نیست که جنگ کنی؛ منبر برو و حکم خدا را بگو. اگر جلوگیری کردند و به شما حمله کردند، مدافعه کن. در این صورت حق داری و مسئول نیستی و هر کس در راه خدا کشته شود، شهید است.» [58]

از دیگر اقدامات معظم‌له در این راستا حمایت کامل از تشکلهای دینی و انجمن‌های تبلیغی در جهت خنثی‌سازی توطئه‌های رژیم بود. معظم‌له در نامه‌ای به سید ابوالحسن طالقانی اعلام داشت:

«از این که برای رفع شبهات معاندین و حفظ عقاید ضعیفای مسلمین، بنای تأسیس مرکزی در مدرسه مروی دارید که مرکب از فضلا و صلحا باشد بی اندازه مسرور شدم... لکن این مطلب بزرگ محتاج است به استعداد کامل و ترکیب از اشخاص فاضل متتبع مستقیم السلیقه و کتب بسیار و مجلات خارجه و داخله که به السنه مختلف است و مترجمین صحیح العقیده که خدای ناکرده اگر با استعداد ناقص و عدم تهیه اسباب، علاف [معطل] این مطلب شود و از عهده کماهو حقه بیرون نیایند، معاندین شیرتر می شوند... علی ای حال جدیت نمایید و بزودی داخل در مطلب شوید و حقیر هم بر حسب وظیفه دینیه خود به مقدار مقدور مساعدت خواهم [کرد] و هر مطلبی که دخالت در تایید این مطلب داشته باشد و از حقیر بر آید اشاره فرمایید کوتاهی نخواهد شد؛ و اگر فرصت و مجال باشد، شاید یک دستورالعمل اساسی کلی برای دخول در مطلب عرض کنم که پسند آن ذوات مقدسه - ایدهم الله تعالی - باشد.» [59]

همچنین در حادثه خونبار گوهرشاد و تبعید آیت الله حاج حسین قمی به عتبات، آیت الله اصفهانی ساکت نماند و موضع اعتراض آمیز گرفتند، وقتی آیت الله قمی به کربلا وارد شد، آیت الله اصفهانی

داماد خویش را با نامه‌ای به نمایندگی از جانب خود به خدمت ایشان اعزام کرد. در آن دیدار داماد آیت‌الله اصفهانی خطاب به آیت‌الله قمی گفت: آقا به من دستور دادند از طرف ایشان دست شما را ببوسم. در واقع این عمل به نشانه رضایت آیت‌الله اصفهانی و تأیید معظم‌له از اقدامات مرحوم آیت‌الله قمی در ایران انجام شد. [60]

مشى آیت‌الله اصفهانی در کشته شدن فرزندش
داستان به قتل رسیدن سید محمدحسن فرزند آیت‌الله سید
ابوالحسن اصفهانی و برخورد معظم‌له با قاتل فرزندش، یکی از
استثنایى‌ترین حوادثى است که در نجف در این سطح رخ داده
است.

گفته شده است: «به سبب سیاست‌های ارزی دولت و نیز جلوگیری
از سفر زائران ایرانی به عتبات، ارسال وجوهات شرعی به عراق با
دشواری همراه بود و حوزه نجف و مراجع مسئول برای اداره
حوزه با دشواری‌های بسیار روبرو بودند. این وضع چند سالی ادامه
داشت و همین مضیقه مالی دستاویز یکی از طلاب گردید و وی [از

روی خشم و غضب] به قتل سید محمدحسن فرزند آیت الله اصفهانی اقدام کرد.» [61] این اقدام در حالی صورت گرفت که بنابر منابع موجود: «شیخ قاتل دارایی نداشته و تمام زندگانی او از آیت الله اصفهانی بوده...، به علاوه هر وقت مسافرت می کرده خرج سفر هم می گرفته، و برای گرفتن عیال از آیت الله اصفهانی پول اخذ و بعد از آن نفقه عیال و مخارج او به عهده آیت الله اصفهانی بوده است.» [62]

درگذشت سید محمدحسن در 15 صفر سال 1349 ق (21 تیرماه 1309) در وقت نماز مغرب و عشا اتفاق افتاد. در حالی که آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مشغول اقامه نماز جماعت بود، در پشت سر او، فرزندش سید محمدحسن موسوی، همراه مردم در صف نماز ایستاده بود. ناگهان شخصی به نام شیخ علی قمی، با چاقو به سید محمدحسن حمله کرده، با یک ضربت وی را به قتل می رساند.

بنا بر گفته آیت الله حاج سید جواد میرسجادی (نوه دختری مرحوم سید ابوالحسن) وقتی:

«مرحوم سید متوجه همه و شلوغی شدند. به ایشان گفتند: چیزی نیست برای «سید محمدحسن» پیش آمدی شده و ایشان را به بیمارستان بردند. شما نماز عشاء را بخوانید. ایشان هم نماز عشاء را خوانده و به سمت منزل رفتند. مرحوم سید با جمعیت بسیار زیادی که در اطراف منزل ایشان و پشت بامها تجمع کرده بودند با سر و صدا و گریه مواجه می‌شود. سید محمدحسن به واسطه ضربه شدید چاقو در همان صحن شهید شده بود، اما هنوز «آقا» خبر نداشتند. آیت‌الله سید ابوالحسن مات و مبهوت، همین‌طور به جمعیت نگاه می‌کرد، متعجب و متحیر بود. اطرافیان مانده بودند که چه کسی و چگونه خبر شهادت را به «سید» بدهند؟. قرار شد، به آقا شیخ جواد جواهری (نوه پسر مرحوم صاحب جواهر) که از علماء بود (و در سفر تبعیدی سید به قم؛ از نجف آمد به قم و مرحوم سید را به نجف آورد) بگویند که او این خبر را در همان شب واقعه به «سید» بدهد و آقا را از تحیر در آورد تا راحت شود. زن‌ها (حتی مادر سید محمدحسن) هم از قتل و شهادت، خبر نداشتند. به «مرحوم جواهری» خبر دادند. ایشان آمد. جمعیت را کنار زدند «آقا شیخ جواد جواهری» از پله‌ها بالا آمد، روبروی آقا ایستاد در حالی که به

عصا تکیه داده بود، خطاب کرد به مرحوم سید (که نشسته بود)
گفت: آقای سید ابوالحسن اصفهانی! خدا، یک بلایی به شما داده و
می‌خواهد شما را امتحان کند! همین را گفت و خدا حافظی کرد و
رفت. «آقا» از جریان با خبر شد، شروع کرد به گریه کردن! [63]

بعد از این اتفاق، مردم به برخی از طلاب بی‌احترامی و گاهی آنان
را اذیت [مسخره و استهزاء] می‌کردند. سید ابوالحسن در جلسه‌ی
ختم پسرش به شیخ محمدعلی یعقوبی که واعظ جلسه بوده گفت که
از قول او اعلام کند: «یکی از فرزندان من فرزند دیگرم را کشته
است! به فرزندانِ دیگر من چه کار دارید؟! همه طلاب فرزندان من
هستند.» [64]

آیت‌الله غلامحسین جعفری همدانی [امام جماعت شجاع و مبارز
شبستان گرمخانه مسجد جامع بازار تهران] از شاگردان آیت‌الله
اصفهانی که در آن وقت در نجف بود در مورد رفتارشناسی آیت‌الله
اصفهانی در مواجهه با این پیش‌آمد می‌گوید: «از این حادثه غم
انگیز، دو خاطره عبرت‌آموز به یاد دارم:

1- چگونگی برخورد حضرت آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی با
این حادثه: ایشان، انصافاً، با این حادثه غم‌انگیز، با متانت و وقار و

شکیبایی بر خورد کردند. در تشییع جنازه، هنگام نماز، که به مرحوم نائینی تعارف کردند اقامه نماز کنند و... با اینکه شاهد بودم از دیدگانش اشک می ریخت، ولی تغییری در حالاتشان و از نظر روحی مشاهده نکردم.

2- جلوگیری از فتنه: مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، به گونه ای در این حادثه رفتار کردند که جلو هر گونه سوءاستفاده و فتنه ای گرفته شد. چون سال پیش از این حادثه، در اربعین حسینی، بین هیئت های سینه زنی که از نجف به کربلا رفته بودند، با اهالی آن جا درگیری های پیش آمده بود و چند نفری هم از بین رفته بودند، به طور حتم اگر بعد از کشته شدن آقا زاده آقا سید ابوالحسن اصفهانی، دسته ها و هیئت های سینه زنی به کربلا می رفتند. فتنه ای دیگر به وقوع می پیوست... وقتی قضیه کشته شدن فرزند آقا سید ابوالحسن اصفهانی پیش آمد، چون مقارن با اربعین حسینی بود، آن سال نه تنها نجفی ها به کربلا نرفتند که هیئت های اطراف هم برای سر سلامتی خدمت آقا سید ابوالحسن آمدند.» و با درایت آیت الله اصفهانی جلوی هر گونه فتنه گرفته شد. [65]

مرحوم اصفهانی کشته شدن فرزند را با شکیبایی تاب آورد و در پاسخ به نامه تسلیتی که یکی از علمای اصفهان به ایشان نوشته بود می‌نویسد:

«به عرض می‌رساند: مرقومه شریفه که حاوی تعزیت و اظهار تأثر از این مصیبت بود واصل، موجب تشکر گردید. جزاکم الله خیراً. غیر از صبر و شکیبایی چاره‌ای نیست. به اجداد طاهرینش تأسی و تسلیت خاطر می‌دهیم. رضا بقضاء الله و تسليماً لامره. البته دعا کنید از برای این ضعیف صبر و برای این جوان مظلوم رحمت و مغفرت را که اعظم چیزی است که به آن تسلیت خاطر می‌دهم. همین که این جوان که به منزله روح من بود، به بحار رحمت‌های غیر متناهی مستغرق و به مقامات عالیّه فائز باشد، برای ما سهل است. انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. در خاتمه تأیید و تسدید آن جناب را مسألت دارم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

لاحقر سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی» [66]

منابع موجود علاوه بر صبر و تحمل آیت‌الله اصفهانی در این مصیبت، از گذشت معظم‌له از قاتل فرزندش خبر داده و به نیکی از این رفتار یاد کرده‌اند. به طوری که نقل شده است: آیت‌الله اصفهانی پس از دستگیری قاتل، شخصی را به نمایندگی از طرف خود به دادگستری فرستاد تا اسباب آزادی قاتل را فراهم کند. [67]

شیخ علی قمی پس از آزادی از زندان طی نامه‌ای از سید ابوالحسن اجازه خواست تا به نجف آمده، به ادامه تحصیل پردازد. سید ابوالحسن به پیکی که نامه را برایش آورده بود، گفت: «از نظر من مانعی ندارد، اما ایشان در اینجا امنیت ندارد. بهتر است برود ایران در جایی گمنام زندگی کند.» مرحوم سید پولی هم داد برای کمک خرج زندگی که به قاتل فرزندش بدهند. [68]

آیت‌الله اصفهانی در سلطنت محمدرضا شاه

پس از سقوط رضاشاه پهلوی در شهریور 1320، محدودیت‌ها از روحانیت برداشته شد و مخالفان رضاشاه از جمله روحانیون قوی شدند و روابط نسبتاً متعادلی بین دربار و مرجعیت پدید آمد، از جمله کشف حجاب اجباری موقوف شد و پوشیدن لباس روحانی

(بدون داشتن جواز مخصوص از دولت) آزاد شد. انتقاد مستقیم و صریح آیت‌الله اصفهانی از شخص محمدرضا شاه پهلوی از تبادل تلگراف‌های زیر در آخر دی و اول بهمن 1322 به دلیل کشته شدن حاج طالب یزدی در مکه به دست حکام عربستان سعودی آشکار می‌شود. در تلگراف آیت‌الله اصفهانی به شاه آمده است:

«تهران - ... بعد از دعوات صمیمه به عرض اعلی می‌رساند: سکوت ذات شاهانه از قتل دلخراش طالب نام ایرانی در حجاز به بهانه یک تهمت بی اساس روا نیست. ... ابوالحسن الموسوی الاصفهانی.» [69]

محمدرضا شاه هم در پاسخ آیت‌الله اصفهانی تلگراف کرد:

«نجف اشرف - جناب مستطاب حجت‌الاسلام آیت‌الله اصفهانی دامت افاضاته. از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه قتل دلخراش طالب نام ایرانی ابراز داشته‌اید، امتنان داریم. در این باب، از طرف ما سکوت اختیار نشده است و به دولت دستور مؤکد داده‌ایم که قضیه را با کمال جدیت تعقیب نمایند تا احقاق حق به عمل آید و منافع ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند. اول بهمن 1322

- شاه» [70]

رحلت

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تا واپسین سال حیات خویش در نجف اشرف اقامت داشت. ایشان در اواخر عمر به ضعف مزاج و بیماری‌های گوناگون مبتلا شد. ایشان در آن سال‌ها در فصل تابستان برای در امان ماندن از گرمای زیاد نجف به کاظمین و سامرا می‌رفت. در آنجا گرچه وی در ظاهر استراحت می‌کرد؛ ولی در عمل این چنین نبود زیرا به تنهایی در آنجا به نامه‌های مسلمانان و دوستدارانش برای کسب نظرهای فقهی و رهنمودهای علمی پاسخ می‌داد. چند صباحی پیش از اینکه دار فانی را وداع گوید، وضعیت مزاجی‌اش رو به وخامت گذاشت. به او پیشنهاد کردند که محلی دیگر را برگزیند که هوایی مناسب‌تر داشته باشد. آن بزرگوار، ایران را انتخاب کرد؛ اما خیلی زود از این سفر منصرف شد و سفر به بعلبک لبنان را برگزید. پس از مدت کوتاهی که ایشان در بعلبک بود، بسیاری از بزرگان و دانشمندان جبل عامل، بعلبک، بیروت، دمشق و دیگر نقاط لبنان و سوریه با وی دیدار کردند. پس از اینکه وضعیت مزاجی وی تا اندازه‌ای بهبود یافت، روزی بر اثر سانحه‌ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در نهم ذیحجه 1365

ق برابر با 13 آبان 1325 ش در 81 سالگی دار فانی را وداع گفت.

[71]

پیکر شریف آن مرجع بزرگ پس از حمل از کاظمین به نجف و
تشیعی کم سابقه در صحن مطهر امیرمؤمنان(ع) کنار قبر فرزند
مرحومش حجت الاسلام سید محمدحسن و آرامگاه آیت الله آخوند
خراسانی به خاک سپرده شد. شعرای به نام فارس و عرب در رثای
آن عالم بزرگ چکامه‌هایی سرودند. [72]

:پی‌نوشت‌ها

[1]. مرحوم شیخ آقا بزرگ می‌گوید من از خود آقا سید ابوالحسن
شنیدم تاریخ ولادتش ۲۸۴ق / 1246 ش است. ولی زیر عکس
موجود در مقبره وی ۲۷۱ق / 1233 ش نوشته یعنی ۱۳ سال
اختلاف! آیت الله سید موسی شبیری زنجانی بنا به قرائنی معتقد است
۲۷۱ق / 1233 ش صحیح است از جمله اینکه از میرزا هاشم آملی
نقل می‌کند که آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی هنگام ورود به
مدرسه صدر نجف روحانی ذی‌شانی بوده که طلاب قبل از دیدن

ایشان وی را می‌شناختند لذا نتیجه می‌گیرد همان ۱۲۷۱ق/ 1233ش باید صحیح باشد. (شبیری زنجانی، موسی، جرعه‌ای از دریا، ج 3، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، 1393، ص 435-436)

[2] منظور الاجداد، محمد حسین، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران، انتشارات شیرازه، 1379، ص 97.

[3]. نسب آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بدین شرح است: ۱ -
أبو الحسن بن ۲ - محمد بن ۳ - عبد الحمید بن ۴ - محمد البهبهانی
بن ۵ - علی بخش بن ۶ - محمد بن ۷ - خلیل بن ۸ - محمد طاهر بن
۹ - أسد الله بن ۱۰ - نصر الله بن ۱۱ - ولی بن ۱۲ - نصر الله بن ۱۳ -
محمد بن ۱۴ - جلال الدین بن ۱۵ - محمد بن ۱۶ - صدر الدین بن
۱۷ - محمد الطیار بن ۱۸ - محمد بن ۱۹ - طاهر بن ۲۰ - مهدی بن
۲۱ - عزالدین بن ۲۲ - تاج الدین بن ۲۳ - قطب الدین بن ۲۴ -
ابراهیم بن ۲۵ - موسی بن ۲۶ - محمود بن ۲۷ - رکن الدین بن ۲۸ -
أبو طاهر البذلاء بن ۲۹ - أبو الحسن بن ۳۰ - علاء الدین بن ۳۱ -
مرتضی بن ۳۲ - موسی بن ۳۳ - ابراهیم بن ۳۴ - امام موسی بن
جعفر (علیهما السلام). ر.ک: حسینی میبدی، سید ناصر، سراج المعانی

در احوالات امام سید ابوالحسن اصفهانی 1365 - 1284 (هـ-ق)،
انتشارات اردشیر، 1375، ص 73.

[4]. همان، ص 81-83.

[5]. امین، سید حسن، مرجعیت و سیاست، ماهنامه حافظ، شماره 30،
تیر 1385، ص 8-9.

[6]. همان، ص 9. درباره مرحوم آیت الله آخوند خراسانی بنگرید
به: مروری بر حیات علمی و سیاسی آیت الله العظمی آخوند
ملا محمد کاظم خراسانی، سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی.

[7]. سراج المعانی، پیشین، ص 97..

[8]. نجوم امت، پیشین، ص 96.

[9]. سراج المعانی، پیشین، ص 215.

[10]. برای آشنایی بیشتر با شاگردان معظم له ر.ک: سراج المعانی،
پیشین، ص 98 تا 215.

[11]. باقری بیدهندی، ناصر، نجوم امت، مدخل بیست و پنجم،
آیت الله العظمی سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (ره)، مجله نور علم،

دوره سوم، شماره چهار، ص 96. همچنین ر.ک: مرجعیت و سیاست، پیشین، ص 9.

[12]. این کتاب ابتدا رساله عملیه مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی بود و به نام ذخیره الصالحین نامیده می شد و توسط سعید بن محمد رضا الحلی جمع آوری شده بود، مرحوم سید در دو نوبت فتاوی خود را جهت مراجعه مقلدین در آن درج می کنند و لکن به علت جامع نبودن آن، با افزودن مسائل زیادتری که به کلی با اصل خودش تفاوت دارد آن را به صورت فعلی تغییر می دهند. این کتاب در دو جلد تدوین شده است؛ در جلد اول مباحث عبادی مانند تقلید، طهارت، نماز، زکات، خمس و در جلد دوم مباحث غیر عبادی مانند مکاسب، متاجر، شفعه، صلح ... قرار دارد. وسیله النجاه به اسم «صراط النجاه» به وسیله سید ابوالقاسم اصفهانی به فارسی و به اسم «ذریعه النجاه» به وسیله شیخ سعادت حسین بن منور علی السلطان پوری به اردو ترجمه شده است. بسیاری از علما از جمله امام خمینی (ره) بر آن حاشیه زده اند. امام خمینی فتاوی خود را به صورت حاشیه بر آن نوشته و سپس در زمان تبعید به ترکیه با تحریر و درج فتاوی خود در کتاب و افزودن مسائل دیگری، آن را به

صورت یک کتاب فقهی - فتوایی مستقلی در آوردند که مورد استفاده فقها و علما است و به تحریرالوسیله نامیده شد. از جمله مسائل ارزنده‌ای که امام خمینی به این کتاب افزودند، عبارتند از: امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه، دفاع، قضاء و مسائل مستحدثه. ن.ک: نجوم امت، پیشین، ص 109-110.

[13]. در صفحات 220 تا 232 کتاب سراج المعانی فهرستی از تعلیقه نویسان بر کتاب وسیله النجاه آمده است.

[14]. ر.ک: نجوم امت، پیشین، ص 109-110.

[15]. ر.ک: مرجعیت و سیاست، پیشین، ص 11.

[16]. این اصل بیان می‌کند: برای این که قوانین مصوب مجلس بر خلاف شرع نباشد، همیشه پنج تن مجتهد و فقیه متدین آگاه از مقتضیات زمان از لیست بیست نفره‌ای که از سوی مراجع بزرگ به مجلس معرفی می‌شوند، اعضای مجلس شورای ملی، بالاتفاق و یا به قید قرعه آنان را برگزینند و آنان با دقت آن چه را که مورد تصویب نمایندگان می‌رسد بررسی کنند و موادی که مخالف با قواعد مقدسه اسلام باشد طرح و رد نمایند، تا عنوان قانونیت نیابد و

این اصل تا زمان ظهور حضرت حجت، عجل الله فرجه، تغییر پذیر نخواهد بود.

[17]. از نجف اشرف: 1. سید مصطفی کاشانی. 2. شیخ اسماعیل محلاتی. 3. میرزا محمدحسین نائینی. 4. سید ابوالحسن اصفهانی. 5. شیخ مهدی مازندرانی. 6. ضیاءالدین عراقی. 7. شیخ عبدالله گلپایگانی.

از مشهد: 8. سید اسدالله قزوینی تنکابنی.

از تهران: 9. سید عبدالله بهبهانی. 10. امام جمعه خوئی. 11. سید محمد آقازاده بهبهانی.

از اصفهان: 12. نورالله ثقه الاسلام. 13. سید حسن مدرس قمشه‌ای.

از تبریز: 14. میرزا ابوالحسن انجری انگزی (انگجی تبریزی).

از شیراز: 15. سید علی کازرونی.

از یزد: 16. حاج سید علی حائری.

از قم: 17. میرزا زین العابدین قمی.

از همدان: 18. شیخ محمدباقر.

از سلطان آباد اراک: 19. آقای آقا نورالدین عراقی.

از گلپایگان: 20. آخوند ملا زین العابدین گلپایگانی. برای مطالعه بیشتر ر.ک: ذاکری، علی اکبر، اولین انتخاب و آخرین تلاش‌ها برای تعیین مجتهدان ناظر بر مجلس مشروطیت، مجله حوزه پاییز 1390، دوره بیست و ششم - شماره 161، از صفحه 144 تا 205.

[18]. سلطانی، سید ناصر، اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی در مجلس دوم مشروطه، فقه حکومتی، شماره هشتم، پاییز و زمستان 1398، ص 70.

[19]. مرجعیت در عرصه اجتماع، پیشین، ص 98.

[20]. آبادیان، حسین، تحلیل مبانی مذهبی قیام‌های 1299 تا 1304ش عراق و پیامدهای آن در ایران، مطالعات تاریخ اسلام، سال دوازدهم، شماره 47، زمستان 1399، ص 59.

[21]. محمد مهدی کاظمی خالصی، مشهور به شیخ مهدی خالصی، پدر آیت‌الله شیخ محمد خالصی زاده از علمای انقلابی دوران قاجار تا محمدرضا پهلوی.

[22]. آریابخشایش، یحیی، مظالم انگلیس در بین النهرین / تصحیح،
اضافات و مقدمه، فصلنامه مطالعات تاریخی 1384 شماره 6، ص 31-
30.

[23]. همان، ص 31.

[24]. همان.

[25]. همان، ص 32.

[26]. همان.

[27]. بسمه تعالی. حضرات علمائنا الاعلام و حجج الاسلام متعنا الله
تعالی بظلم مدی الایام، بلغنا انکم بمقتضی وصیتکم الدینیہ و
ریاستکم الروحانیہ حرمتہ علی کافہ الامہ العراقیہ المداخلہ فی هذا
لا انتخاب المضر بالامه و حرمتہ المساعدہ فیہ بکل وجہ و جعلتم
المساعدہ فیہ محادہ لله و لرسولہ فنسترحم منکم ان تبینوا الناصحہ
ذلک حتی نمثل اوامرکم الشریعہ الی امر الله تعالی بامثالها ادام
الله ظلمکم. 15 ربيع الاول سنہ 1341 [آبان 1301]

نجف اشرف

بسم الله الرحمن الرحيم

نعم قد صدر منا تحريم الانتخاب في الوقت الحاضر لما هو غير خفي
على كل بلاد و حاضر، فمن دخل فيه و ساعد عليه فهو كمن حارب
الله و رسوله و اوليائه صلوات الله عليهم اجمعين. الاحقر ابوالحسن
الموسوي). آريابخشایش، يحيى، مظالم انگليس در بين النهرين /
تصحیح ، اضافات و مقدمه، فصلنامه مطالعات تاريخی 1384 شماره 6،
ص 41-42.

[28]. همان، ص 55.

[29]. در همان روزها يعنى فاصله بين 15 تا 18 شوال 1341 قمری
برابر با 11 تا 14 خرداد 1302 فتاوى جديد علمای بين النهرين عليه
برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان در آن کشور که وظیفه تصویب
قانون اساسی و معاهده انگليس و عراق را داشت، صادر شد. علاوه بر
سيد ابوالحسن اصفهانی فتاوايی دیگر از طرف محمد حسين الغروي
نائینی، علی الحسينی شیرازی، حسن الصدرالدین، محمد مهدی
الصدر، عبدالحسين آل یس، محمد اسمعیل آل المرحوم شیخ
اسدالله، محمد مهدی الکاظمی خالصی، محمد مهدی
الموسوی الخراسانی، راضی الکاظمی، مهدی الکاظمی، ابراهيم
الاعربی و ابراهيم السماسی» صادر شد. کوهستانی نژاد، مسعود،

مهاجرت علما از عراق به ایران و بازگشت آنان به عراق 1301-.

1303شمسی، فصلنامه مطالعات تاریخی 1383 شماره 4، ص 18.

[30] ر.ک: فلاح توتکار، حجت و محسن پرویش، مهاجرت علمای

عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن، فصلنامه مطالعات تاریخ

فرهنگی؛ پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ سال چهارم، شماره

چهاردهم، زمستان 1391، ص 75 - 106.

[31] . مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، پیشین، ص 22.

[32] . نجوم امت، پیشین، ص 98.

[33] . از شهرهای پرجمعیت استان دیاله در اقلیم کردستان عراق در

نزدیکی مرز ایران و با شهرهای قصر شیرین و گیلانغرب در ایران

هم مرز است.

[34] . مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن،

پیشین، ص 83.

[35] . مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج 2، انتشارات بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، 1359، ص 350-352.

[36] . تاریخ بیست ساله ایران، پیشین، ص 349.

[37]. سرانجام با تغییر تبعید آیت‌الله خالصی از حجاز به ایران موافقت شد. چندی بعد، که قرار بر بازگشت علما به عتبات شد، آیت‌الله خالصی اجازه بازگشت به عراق را نیافته بنابر این؛ «با خانواده خود به مشهد مهاجرت کرد و در آنجا هم بدرود حیات گفت.» ابوالحسنی (منذر)، علی، جهان اسلام و فزون‌خواهی صلیبی، فصلنامه زمانه، 1382 شماره 10 ص 20-25.

[38]. مهاجرت علما از عراق به ایران و بازگشت آنان به عراق 1301-1303 شمسی، پیشین، ص 30.

[39]. مهاجرت علما عتبات به ایران؛ زمینه‌ها، بازتاب و پیامدها، پیشین، ص 88. تاریخ بیست ساله ایران، پیشین، ص 349.

[40]. همان، ص 31.

[41]. همان، ص 46.

[42]. ر.ک: مروری بر زندگی و رفتار سیاسی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی.

[43]. برای اطلاعات بیشتر از ورود، حضور و خروج علمای تبعیدی به ایران، ر.ک: مهاجرت علما از عراق به ایران و بازگشت آنان به عراق 1301-1303 شمسی، پیشین، ص 9 تا 81.

[44]. نساج، حمید، «مقایسه‌ی نوسازی ایران و ترکیه در دوران رضاشاه و آتاتورک»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ش 5 (تابستان 1392)، ص 118.

[45]. پورآرین، فؤاد و علی‌اصغر محبی، تبیین چالش‌های جمهوری‌خواهی رضاخان در دوره مجلس پنجم، فصلنامه پارسه، سال 15، شماره 24، بهار و تابستان 94، ص 37-38.

[46]. برخی نیز معتقداند اول اعلامیه رضاخان منتشر شد چند روز بعد از آن، علما اعلامیه خود را منتشر کردند. ر.ک؛ ذاکری، علی‌اکبر، حوزه و غوغای «جمهوری» رضاخان در آغاز قرن اخیر، دوفصلنامه تاریخ اسلام در آئینه پژوهش، سال نوزدهم، شماره اول، پیاپی 52، بهار و تابستان 1401، ص 102-103.

[47]. تبیین چالش‌های جمهوری‌خواهی رضاخان در دوره مجلس پنجم، پیشین، ص 38.

[48]. «بسم الله تعالى. حضور مبارک حجج اسلام و آیات الله علی الانام، ادام الله ظلالهم العالیه علی مفارق الانام، معروض می دارد به حکم محکم مبارک اعلی حضرت، حجت الله المطلق ولی الله علی الحق امام عصر، عجل الله فرجه «و اما الحوادث الواقعه علیکم فارجعوا (فیها) الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجه الله علیهم» عامه شیعه و فرقه جلیله اثنی عشریه مأموریت دارد که در پیش آمد حوادث خود در زمان غیبت کبری پناه به اولیا دین و روساء شرع خاتم النبیین، کثر الله امثالهم، بیاورند تا به وسیله بزرگان دین، به شاهراه محکم مبارک «و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» اولیا دین مؤمنه که از ایتام اسلام کفالت فرمایند و در حفظ حوزه مسلمین حتی الممكن بذل جهد فرمایند و چون اصل دوم قانون اساسی که ذیلاً از لحاظ مبارک می گذرد، دولت ایران با هزاران تلفات جانی و خسارات مالی این اصل مقدس را تحصیل و حصن حصین خود قرار داده و در سه دوره تقنینیه در بوته اجمال و اهمال ما، رها بود، اکنون که دوره پنجم مجلس شورای ملی است با اوضاع افس آمیز محیط امروزه که در انظار مبارکتان مشهود و ذکرش موجب تطویل است، تعطیلی این اصل

مقدس موجب پیش آمدهای ناگوار به عالم اسلامیت خواهد بود
لذا قاطبه مسلمین، عموماً و جمعیت وطنیون اسلامی خصوصاً، با
کمال بی صبری از پیشگاه آن ذوات مقدسه و حماه اسلامی به
جدیت تقاضا می نمایند که به فوریت عده مرقوم در اصل سطور را
تعیین و معرفی فرمایند و مسلمین را از تیه [بیابان و وادی] ضلالت
نجات داده به برکات انفاس قدسیه آن ذوات محترمه، مسلمین روی
به اوج ترقی آورده و موجب سرافرازی عامه و مایه تشکر قاطبه
موحدین گردد و هر آن گاه خدای نخواست، بزرگان ما استنکاف
نمایند و مضلین را مهمل و معطل به خود واگذار فرمایند در پیشگاه
عدل الهی عامه را مسئولیتی نخواهد بود. «مهر جمعیت وطنیون.
ر.ک: اولین انتخاب و آخرین تلاش ها برای تعیین مجتهدان ناظر بر
مجلس مشروطیت، پیشین.

[49]. مهاجرت علما از عراق به ایران و بازگشت آنان به عراق

1301-1303 شمسی، پیشین 65.

[50]. ر.ک: مرجعیت و سیاست، پیشین، ص 14.

[51]. ، بازخوانی مواضع آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در برابر

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، پیشین، ص 145.

[52]. ر.ک: مرجعیت و سیاست، پیشین، ص 14.

[53]. همان، ص 15.

[54]. برای مطالعه این مکاتبات به اسناد پایانی همین مقاله رجوع شود.

[55]. مصاحبه با آیت الله حاج شیخ علی غروی علیاری، مجله حوزه، مرداد و شهریور - مهر و آبان 1373، شماره 63 و 64، ص 37.

[56]. مقایسه‌ی نوسازی ایران و ترکیه در دوران رضاشاه و آتاتورک، پیشین، ص 119. در باره زندگی آیت الله نورالله بنگرید به: نگاهی به زندگانی سیاسی و اجتماعی شهید آیت الله نورالله اصفهانی، سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی.

[57]. بهلول، محمدتقی، خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد، مؤسسه امام صادق (ع)، 1369، ص 36-38.

[58]. داود قاسم‌پور، قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1386، ص 46. همچنین بنگرید به: نگاهی به حیات سیاسی و اجتماعی

حجت الاسلام شیخ محمد تقی بهلول گنابادی، سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی.

[59]. احمدوند، زینب، نوگرایی رضاشاه و اقدامات آیت الله

اصفهانی، سایت مؤسسه مطالعات پژوهش‌های سیاسی.

[60]. ر.ک: نجوم امت، پیشین، ص 98-99. درباره قیام مسجد

گوهر شد بنگرید به: جنايات رضاشاه در مسجد گوهرشاد، 20 و 21

تیرماه 1314، سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی.

[61]. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، پیشین، ص 102.

[62]. ر.ک: اسناد پایانی. همچنین ر.ک، جعفریان، رسول، واقعه

هائله کشته شدن فرزند آیت اله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی در صف نماز جماعت پدر، مجله آینه پژوهش، سال سی و دوم، شماره پنجم، آذر و دی ماه 1400، ص 313-318.

[63]. فقیه بزرگوار آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، سایت مؤسسه

آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، لینک مطلب:

<https://moaser.iki.ac.ir/node/513>

[64]. ر.ک: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کیست؟...، پایگاه

اطلاع رسانی جماران، کد مطلب: 1517938.

[65]. مجله حوزه، مصاحبه با آیت الله میرزا غلامحسین جعفری

همدانی، مهر و آبان 1371، شماره 52، ص 37.

[66]. ر.ک: اسناد پایانی، همچنین ر.ک، جعفریان، رسول، پیشین.

[67]. سیره عملی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، پیشین، ص 99.

[68]. خبرگزاری رسمی حوزه، به نقل از میرآقایی، سیدهادی و

سید جعفر موسوی اصفهانی، حیات جاودانی: زندگانی آیت الله

العظمی سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (1365 - 1284 ق)، نشر

<https://noo.rs/1x1C4> رستگار، ص 110. لینک خبر:

[69]. مرجعیت و سیاست، پیشین، ص 16.

[70]. همان.

[71]. فرهادیان، فاطمه؛ سیره عملی آیت الله سید ابوالحسن

اصفهانی، ماهنامه مبلغان اسفند 1388 و فروردین 1389 - شماره

126، ص 111.

[72]. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سراج المعانی، پیشین، ص 338 - 341

ایه الله شیخ عبدالکریم حائری

تولد و تحصیلات

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال 1276 ق (1239 ش) در قریه مهرجرد از مضافات میبد که از توابع اردکان یزد است به دنیا آمد. [1] پدر شیخ عبدالکریم، مولی محمد جعفر مهرجردی یزدی [2] بود و شغل او را قصاب یا کرباس و یا گوسفند فروش ذکر کرده‌اند. جد اعلای وی نیز محمد مدون از اهالی میبد یزد بود. [3]

شیخ در 6 سالگی از نعمت پدر محروم شد و تحت صیانت و سرپرستی مادر قرار گرفت. استعداد وی توجه شوهرخاله‌اش میرابوجعفر را جلب کرد، به طوری که او را از روستای دور افتاده‌اش به اردکان یزد برد و مقدمات تحصیلات ابتدایی وی را فراهم ساخت. وی در مکتب‌خانه اردکان، نصاب، صرف، مقدمات علوم و ادبیات را فراگرفت. ایشان تحت تعلیم عالم شهر آن سامان «مجدالعلماء اردکانی» قرار گرفت و پس از طی دوران مقدماتی، به مدرسه محمدتقی خان که از معروف‌ترین مدارس یزد بود، عزیمت

نمود، در همین مدرسه بود که نزد علمایی چون حاج میرزا سید حسین وامق و آقا سید یحیی مجتهد یزدی مبادی اصول را فرا گرفت.^[4]

در کربلا

حاج شیخ 18 ساله بود که به کربلا مهاجرت کرد. اقامت او در کربلا دو سال به طول انجامید. در این مدت به محضر درس آیت الله ملامحمدحسین فاضل اردکانی (رئیس حوزه علمیه کربلا) رفته و شرح لمعه و قوانین را نزد ایشان تلمذ کرد.^[5] در این مدت نبوغ و استعدادش برای استاد آشکار گشت و آیت الله فاضل اردکانی در یافت که حوزه علمیه کربلا برای پرورش و شکوفایی خلاقیت ها او کوچک است. از این رو مقدمات سفر به حوزه سامرا را برای او فراهم ساخت و نامه ای نیز که حاوی شرح معنویت و خصوصیات اخلاقی و خلاقیت های علمی شیخ بود به میرزای بزرگ محمدحسن شیرازی^[6] صاحب فتوای تنباکو نوشت و او را با احترام به سامرا فرستاد.^[7]

در حوزه سامرا

میرزای شیرازی در آن زمان مرجع وقت و در رأس حوزه علمیه سامرا بود. وی از آنجا که به علم و معنویت آیت الله اردکانی احترام زیادی می گذاشت شیخ عبدالکریم را مورد توجه قرار داد. می گویند وقتی نامه فاضل اردکانی را خواند رو به عبدالکریم کرد و فرمود: «من به شما اخلاص پیدا کردم.» از همین رو آن طلبه جوان و پرتلاش را در منزل خود جای داد. [8]

شیخ عبدالکریم یزدی در سامرا از محضر میرزا ابراهیم محلاتی، آیت الله محمد تقی شیرازی (شیرازی دوم) صاحب حکم جهاد علیه انگلیس (ثورالعشرین) و شهید شیخ فضل الله نوری، استفاده نمود و سطوح عالی را به اتمام رساند و در درس خارج اصول آیت الله سید محمد طباطبایی فشارکی اصفهانی و خارج فقه آیت الله شیرازی بزرگ شرکت نمود تا به اجتهاد نائل آمد. [9]

پس از فوت میرزای شیرازی وی به اتفاق استاد خود آیت الله فشارکی به نجف آمد تا از محضر وی کسب فیض نماید و چون ریاست حوزه به عهده آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود چندی نیز از محضر درسی ایشان استفاده کرد [10] علم الحدیث را از محضر

میرزا حسن نوری صاحب مستدرک الوسائل فراگرفت و از ایشان اجازه روایی دریافت نمود. [\[11\]](#) و تا سال 1316 ق / 1278 ش که سال وفات آیت الله سید محمد فشارکی است، در نجف باقی ماند.

شیخ عبدالکریم در یکی از سفرهای زیارتی به کربلا، متوجه حوزه علمیه کربلا شد که بعد از ارتحال آیت الله فاضل اردکانی رو به سردی نهاده و بی رونق شده بود. لذا برای رونق این حوزه از نجف اشرف مهاجرت کرد و در کربلا ساکن شد. [\[12\]](#) اینجا بود که او لقب حائری [\[13\]](#) را برای خود برگزید و با حضور اندک مدت خود در حوزه علمیه کربلا، غبار عزلت و فراموشی سال های گذشته را از چهره این شهر زدود و پس از سال ها آرامش و سکوت بار دیگر همه همه طلاب در مدارس پیچید و بارگاه امام حسین (علیه السلام) نیز با طنین افکندن بحث های علمی دانش پژوهان در آن، جلوه ای دیگر گرفت. آیت الله حائری در این مدت دو درس عمده خارج اصول و فقه تدریس می کرد و باقی اوقاتش را در اختیار طلاب علوم دینی قرار می داد و علاوه بر این ها، در مقام کسی که آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی مرجع تقلید شیعه احتیاطات [\[14\]](#) خود را به ایشان ارجاع داده، پاسخگویی به مسائل دینی مردم را نیز بر عهده

گرفت. [\[15\]](#) همین امر باعث جلب توجه انظار به شخصیت بلند پایه وی شد. به طوری که بعد از ارتحال مراجع آن روز (همچون آیات سید محمد کاظم یزدی، میرزا محمد تقی شیرازی و شریعت اصفهانی) بسیاری از مقلدان آنها به معظم له رجوع کردند. [\[16\]](#)

از اقامت در اراک تا تأسیس حوزه علمیه قم

آیت الله حائری در دو مرحله به اراک وارد شدند. اولین بار در سال 1318 ق / 1280 ش. یا 1316 ق / 1278 ش از نجف به اراک آمد و اقامت گزید و در آنجا مشغول تدریس شد [\[17\]](#) و بار دوم در سال 1331 ق / 1292 ش به اراک مهاجرت نمود.

در مورد بازگشت مجدد ایشان به ایران و ساکن شدن در اراک نظرات مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند آیت الله حائری در این سال از طرف حاج سید اسماعیل عراقی فرزند حاج محسن عراقی و دیگر علمای شهر اراک به حوزه علمیه اراک دعوت شد. [\[18\]](#) برخی نیز بر این عقیده هستند که به علت بروز جنگ جهانی اول و مشکلات داخلی کشور عراق عرصه بر بسیاری از علماء تنگ شد و عده ای از آنها مجبور به مهاجرت به ایران شدند. [\[19\]](#) برخی نیز

تنها دلیل آمدن مجدد شیخ به اراک را نذر واجب و زیارت امام رضا (علیه السلام) می دانند. [\[20\]](#)

به هر حال حاج شیخ در نظر داشت پس از زیارت به منزل خود در کربلا برگردد و به هیچ عنوان قصد اقامت دائم در ایران را نداشت، اما قبل از عزیمت ایشان، طلابی که در اراک حضور داشتند از معظم له درخواست کردند تا زمانی که وسایل سفر فراهم شود، کلاس های درسی را دایر کند شیخ نیز پذیرفت و از آن جایی که ایشان در بین علماء و فضلاء آن زمان دارای شهرت بسزایی بود، از شهرهای اطراف به مجلس درسی وی شتافتند [\[21\]](#) و آن چنان استقبال شایانی از محافل درسی او شد که از شدت و کثرت جمعیت طلاب، تدریس در منزل امکان پذیر نبود، بنا بر این ایشان مجلس خود را به مدرسه کوچکی منتقل نمود و همین محفل باعث ایجاد حوزه نوپایی در شهر اراک شد. [\[22\]](#)

آیت الله حائری به مدت هشت سال در این حوزه پر شکوه بر مسند تدریس تکیه زد و در کنار مسؤولیت سنگین مرجعیت از پرورش و شکوفایی استعداد های طلاب جوان نیز لحظه ای غافل نبود و به موجب اهمیت فوق العاده به این امر صدها جوان پاک طینت دیگر

را که امید آن می‌رفت همه در زمره مراجع بزرگ بشمار آیند در دامان پر مهر و محبت پدرانه خود پرورش داد.

همزمان با اقامت آیت‌الله حائری در اراک، شهر قم محل تدریس و ارشاد مجتهدینی بزرگ همچون: حاج میرزا محمد ارباب، آیت‌الله حاج میرزا محمد فیض، آیت‌الله شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، آیت‌الله آقا شیخ ابوالقاسم صغیر، آیت‌الله آقا محمد کبیر، محمدحسین نجار، آیت‌الله آقا شیخ مهدی حکمی معروف به شیخ مهدی پایین شهری، آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (معلم اخلاق و عرفان)، آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی بافقی یزدی و عده‌ای دیگر بود. [\[23\]](#)

با این حال قم فاقد درس رسمی بود و مدارس قم مرکزیتی برای سایر بلاد نبودند تا محل پرورش شاگردان دیگری باشد. از این رو علمای قم، آیت‌الله حائری را در عید نوروز 1340 ق (عید سال 1301) برای زیارت به قم دعوت کردند و با اصرار از او خواستند تا در صحن نو حضرت معصومه نماز مغرب و عشا را امامت کند. بعد از اقامه‌ی نماز، حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی به توصیه‌ی علمای قم به منبر رفت و مردم را واداشت تا آیت‌الله حائری را در قم نگهدارند. وی خطاب به مردم گفت: ای اهل قم! زمانی که

دِعبل خُزاعی به قم آمد و جبهی امام رضا را به همراه آورد، شما نگذاشتید که جبهی امام رضا را از شهرتان بیرون ببرد، حال آیت الله حائری حامل علم امام رضا(ع) است، نگذارید از شهر بیرون برود. در ادامه در اثر اصرارهای زیاد به آیت الله حائری مبنی بر اقامت در قم، ایشان تصمیم گرفت مسئله را به استخاره واگذار کند. آیهی: «و اتونی باهکم اجمعین»^[24] در برابرش ظاهر شد. حاج شیخ نیز دستور داد: بروید اهل و عیالم را به قم بیاورید.^[25]

با ورود آیت الله حائری به قم شخصیت ها و فقهای بزرگ چون آیت الله خمینی، گلپایگانی، سید محمد تقی خوانساری، سید احمد خوانساری و محمد علی اراکی به قم مهاجرت کردند. این مهاجرت تاریخی، ابتدا تحولی عظیم را در قم و سپس تحولی عظیم تر را در جهان تشیع ایجاد کرد.^[26]

مروری بر خدمات فرهنگی، اجتماعی و عمرانی آیت الله حائری
تأسیس حوزه علمیه قم

سال 1301ش را می توان سر آغاز شکل گیری حوزه علمیه قم، در وضعیت کنونی آن تلقی کرد. آیت الله حائری با برگزاری دروس خارج فقه و نیز با اعمال تدابیری ویژه در سامان دادن به امور حوزه زمینه های مرکزیت یافتن آن را فراهم آورد، هم چنان که با آمدن اساتید بزرگ فقه، اصول، فلسفه و عرفان به این شهر نظیر حاج سید محمد تقی خوانساری، حاج سید ابوالحسن قزوینی و... حوزه علمیه قم رونق جدی گرفت. [27] در این سال حوزه علمیه قم آن چنان تجدید حیات شد که از آیت الله حائری به عنوان «مؤسس حوزه ی علمیه قم» نام می برند. [28]

تعمیر مدارس و تغییر روش آموزشی

اساسی ترین گام آیت الله حائری پس از تأسیس حوزه، تعمیر مدارس دینی و تغییر روش آموزشی بود که تحوّل عظیم را در آن ها به وجود آورد. به این ترتیب دوران نابسامان حوزه علمیه قم که پس از میرزای قمی وضع رقّت باری یافته بود، پایان گرفت. ابتکار آیت الله حائری پس از توجه دادن محصلان علوم دینی به ژرف نگری در درس و بحث علمی [29] گزینش «هیأت ممتحنه»

برای گرفتن امتحان از دروس حوزوی بود که امروز چنین روشی در آموزش و پرورش همه کشورها از ضروریات کار محسوب می‌شود. [30] همچنین برای طلاب مستمری ماهیانه (شهریه) تعیین کرد. [31]

پرورش یافتگان حوزه علمیّه قم به سایر بلاد سرازیر گشتند، و دهها کتابخانه و مدرسه علوم دینی در سراسر کشور تأسیس شد. وضع مدارس دیگر شهرستان‌ها- نیز با گسیل شاگردان مکتب آیت‌الله حائری بدان مناطق - رو به بهبود گذاشت. و در خود شهر قم علاوه بر احیای مدرسه‌های علمیّه قدیمی چون، فیضیه، دارالشفا، مؤمنیه، خان، مدرسه‌های بزرگ دیگری نیز تأسیس شد. [32]

راه اندازی دارالطعام برای فقرا و مساکین

نخستین گام‌هایی که آیت‌الله حائری در مسائل خدمات اجتماعی برداشت، توجه به معاش و سرپرستی فقرا و مساکین بود، به ویژه در زمان قحطی و گرانی قیمت نان در قم که فقرا و مساکین از گرسنگی به زحمت افتاده بودند، حاج شیخ دارالطعامی درست کرد

و با جمع آوری بیچارگان و فقرا، خود شخصاً شب و روز آذوقه و اطعام آن‌ها را به عهده داشت.^[33]

محمدعلی صفوت تبریزی^[34] درباره این گونه اقدامات شیخ چنین روایت کرده است: «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری با آن همه اشتغالات فکری که در نگاه‌داری و اداره کردن حوزه علمیه داشت و با آن همه مراجعه که از نقاط ایران و مجامع اسلامی خارج از کشور می‌شد و اوقات او را مستغرق کردی، یگانه میان‌دار میدان اجتماع در زمانه خویش نیز بود. از هیچ کار مفید در آسایش مسلمانان شانه خالی نمی‌کرد. او پدر فقیران و سرپرست مسکینان بود. از آنان که بی‌بضاعت یا عجزه بودند دستگیری کردی، شهریه دادی، نانشان را تأمین کردی، شب‌های عید به مستمندان عیدانه می‌رساند. سالی احصائیه مردان عیدانه ستان به یازده هزار تن رسیده بود. سالی که قیمت نان ترقی کرد و فقرا از مجاعه به سختی افتادند دارالطعامی ترتیب داد و فقرا را جمع آوری کرد و شب و روز آذوقه و اطعام آن‌ها را در عهده گرفت و بدین وسیله از تلف نفوس مساکین جلوگیری شد. همچنین برای بهداشت ضعفا و

فقرا مریضخانه مختصری ترتیب داد و مرحوم سعیدالاطباء کهکی را معالج بیماران معین کرد.» [35]

تأسیس بیمارستان

نخستین بیمارستان در قم معروف به بیمارستان فاطمی، که به همت و تدبیر آیت الله حائری توسط حاج سید محمد فاطمی قمی از مؤمنین قم که تنها وارثش را از دست داده بود و اموال خود را به آیت الله حائری واگذار کرده بود بنا شد. بعدها آیت الله حائری با وجوهی که از شخص مؤمن دیگری به نام «سهام الدوله» به ارث مانده بود، این بیمارستان را گسترش داد و خلاء بزرگ درمانی و بهداشتی مردم را پر کرد. [36]

این بیمارستان در زمانی احداث گردید که در قم هیچ بیمارستانی وجود نداشت، این مکان نه فقط برای بیماران بلکه برای کودکان و یتیمان و فقرا پناهگاهی بود که برای معالجه به آن جا می رفتند؛ چنانچه در آنجا حتی برای افراد معتاد هم جهت ترک اعتیاد مساعدت می شد و پیوسته حاج شیخ اذعان می داشت تا من زنده

هستم این بیمارستان می‌بایست به فعالیت خود ادامه دهد، تا مردم بیمار و محتاج سرپناهی داشته باشند.^[37]

تأسیس کتابخانه مدرسه فیضیه

این کتابخانه در سال 1349 قمری مطابق با 20 آبان 1309 شمسی، یعنی نه سال بعد از ورود آیت‌الله حائری به همت آن مرد نامی تأسیس شد.^[38] و در آن زمان دارای 4500 جلد کتاب در موضوعات فقه و اصول، تفسیر، حدیث، فلسفه و کلام، منطق و ریاضی، رجال و تراجم، تاریخ، هیئت و نجوم، طب و شعر و ادب بود.^[39]

ایجاد سیل بند

در حادثه سیل 1313 ش^[40] که بسیاری از خانه‌های مردم فقیر ساحل رودخانه را طعمه خود ساخت و انبوهی از آنان را آواره و بی‌خانمان کرد، آیت‌الله حائری با ارسال پیام به سایر شهرهای ایران، خواستار کمک دیگر هموطنان به این شهر سیل زده شد و

انبوه کمک‌های مردم را به شهر قم سرازیر ساخت. ایشان در رسیدگی به این مهم قطعه زمین وسیعی را در منطقه خاک فرج که متعلق به آستانه حرم حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) بود، خریداری نمود و با کمک دیگر اقشار جامعه، خانه‌هایی منطبق با اصول مهندسی وقت، به منظور اسکان آوارگان احداث کرد.^[41]

حاج شیخ در این حادثه شخصاً با طلاب برای بستن سد حرکت کرد و بیل و کلنگ برداشت و به مهار سیل همت گماشت و وقتی مردم و دولتیان این فداکاری را دیدند آن‌ها هم جلو آمدند و مشغول سدسازی شدند و با این عمل بسیاری از قسمت‌های شهر قم از خطر سیل گرفتگی در امان ماند.^[42]

ایجاد قبرستان و غسل‌خانه

از دیگر فعالیت‌های حاج شیخ در قم، ایجاد قبرستان نو با یک غسل‌خانه بود که بودجه آن از محل ثلث سهام مرحوم حاج ابراهیم تهرانی تأمین شد.^[43] چرا که در آن روزها قبرستان بزرگ قم در جوار در شمالی حرم حضرت معصومه (علیها السلام) قرار داشت و چهره ناخوشایندی به بافت قدیمی شهر داده بود و شهری

که پذیرای زائران اهل بیت و محل درس و بحث طلاب علوم دینی به شمار می‌رفت، به صورت قبرستانی بزرگ به نظر می‌آمد و ای بسا این امر موجب هتک حرمت به مقبره بزرگان تلقی می‌شد. [44]

مروری بر مواضع سیاسی حاج شیخ عبدالکریم حائری

حاج عبدالکریم حائری و جنبش مشروطه

بخشی از زندگی آیت‌الله حائری همزمان با حوادث مشروطه و مشروطه‌خواهی است. از لحاظ موضع‌گیری سیاسی گفته شده است که معظم‌له در ماجرای مشروطه خود را بی‌علاقه نشان داده و هیچ‌گونه ورودی به قضایا نکرد. نقل شده است که او برای اثبات بی‌طرفی خود در جریان مشروطه، هم کتابی از سید محمد کاظم یزدی که از مدافعان مشروطه مشروعه بود را تدریس می‌کرد و هم کتابی از آخوند خراسانی که از رهبران مشروطه‌خواه بود. [45] این شیوه شیخ عبدالکریم برای آن بود که اثبات کند دل بجانب هیچ کدام ندارد و از دخالت در این سیاست پرهیز می‌کند. به علاوه مراقب بود که موضع‌گیری ایشان موجب بروز اختلاف بین نظرات مختلف و متفاوت نشود.

از زبان شیخ عبدالکریم گفته شده که علت عدم حضور خود در
ماجرای مشروطه را این گونه عنوان کرده است: من در مسائلی که
آگاهی ندارم، به هیچ وجه دخالت نمی‌کنم و از آن جایی که
ایران کشور ضعیفی است و پیوسته تحت فشار و استعمار کشورهای
قدرتمندی چون روس و انگلیس می‌باشد، امکان دارد سیاست‌ها و
خطوط سیاسی که در ایران وجود دارد، از سوی این قدرت‌های
استعماری ترسیم شده باشد و کسانی که در سیاست دخالت می‌کنند،
امکان دارد ملعبه دست این قدرت‌ها بوده و ناآگاهانه آب به آسیاب
دشمن بریزند. من اگر در کشور فرانسه و انگلیس و روس بودم،
مسلماً در سیاست دخالت می‌کردم، چون خطوط سیاسی در آنجا
روشن بوده و از جایی دیگر این جریانات تحمیل نمی‌شود، بنابر این
دخالت خود را در سیاست مقدور نمی‌بینم. گذشته از این، دخالت
من در سیاست مستلزم درگیری و خونریزی است و من حاضر نیستم
که باعث شوم خون بی‌گناهان ریخته شود. [46]

حمایت از مردم در مقابل حکام وقت

یکی از اقدامات شیخ رسیدگی به امور و دادخواهی مردم در مواجهه با حکام وقت بود. یک سند از معظم‌له باقی مانده که ملاحظه‌ی تاریخ آن (31 سنبله، شهریور 1302 خورشیدی) این نظر را تأیید می‌کند. بر اساس این سند مردم محلات از فردی به نام شاپورخان که خود را تبعه‌ی انگلیس معرفی کرده و دست به اذیت و آزار مردم می‌زده، نزد آیت‌الله حائری شکایت کرده‌اند. حاکم حکومت قم چنین گزارش می‌کند: «آقای حاج شیخ عبدالکریم به بنده فرمودند که چون ایشان در این امور دخالتی نمی‌کنند خود بنده به طور دوستانه با حکومت محلات در این باره مکاتبه کرده و اگر لازم باشد مراتب را به عرض وزارت جلیله‌ی داخله برسانم و آسایش رعایای مذکور را فراهم سازند.» (سند شماره دو)

علاوه بر این آیت‌الله حائری موفق شد فرماندار نالایق قم را که نسبت به مردم تعدی و زیاده‌طلبی می‌کرد برکنار سازد. حسن اعظام قدسی در خاطرات خود می‌گوید: شفاهاً آقای آیت‌الله [حائری]، خصوصی از فرماندار قم عدم رضایت نمودند و حق هم داشتند برای این که فرماندار به نام مالک که خود را منتسب به آقای جم نخست‌وزیر معرفی کرده بود در تمام ساعات شب مشروب می‌خورد،

به طوری که گفته می‌شد در وقت خواب هم بطری مشروب بالای سرش بود و آن وقت چنین فردی را به فرمانداری قم که مرکز روحانیت قرار گرفته بود انتخاب نمودند، رمزاً با آقای نخست‌وزیر تغییر مالک فرماندار را خواستم که موجب رضایت خاطر آیت‌الله خواهد بود، فوراً احضار گردیده و این اقدام در جامعه روحانیت قم فوق‌العاده مؤثر و تلگراف تشکرآمیز به نخست‌وزیر نمودند. [47]

همدلی با علمای تبعیدی

در سال 1302 شمسی، اقدامات ملک فیصل (فرزند شریف حسین) که از طرف انگلیسی‌ها به سلطنت عراق گماشته شده و پیمان بریتانیا-عراق را تصویب کرده بود، با مخالفت شدید علمای نجف مواجه شد.

در این زمان، مرجعیت شیعه شدیداً به مبارزه علیه سلطه انگلیس مشغول بود لذا دولت عراق با کمک انگلیسی‌ها تبلیغات وسیعی علیه روحانیت شیعه آغاز و زمینه تبعید آنان را فراهم کرد و گروهی از علماء به حجاز و گروهی دیگر به ایران تبعید شدند که در بین علمای تبعیدی به ایران نام آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله

محمد حسین نائینی، آیت الله میرزا علی شهرستانی، آیت الله مهدی خالصی و آیت الله محمد خالصی زاده دیده می شد.

علمای تبعیدی پس از ورود به ایران، در 4 محرم 1342 (مرداد 1302) وارد قم شدند. در این زمان شیخ عبدالکریم حائری از آنان استقبال کرد و به احترام آنان، شاگردان خود را واداشت تا در درس آیات نائینی و اصفهانی حاضر شوند. آیت الله محمد حسن گلپایگانی، که خود از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری بود، در این باره می گوید: «مرحوم حاج شیخ خیلی به این ها احترام کرد و جای نمازش را داد به آسید ابوالحسن و منزل هم برای آن ها گرفت و به ما که شاگردان حاج شیخ بودیم، دستور داد که بروید به مباحثه این ها.» [48] آیت الله حائری علی رغم احترام، همدردی و همدلی با علمای تبعیدی، موضع خود را با موضوع علماء تبعیدی یکی ندانست. در این میان موضع آیت الله حائری، موضع شخص ثالثی میان علماء تبعیدی و دولت ایران، همراه با همدردی کامل نسبت به علماء بوده است. [49] اقامت علمای عتبات در ایران هشت ماه به طول انجامید. اما رویه ی غیرسیاسی آیت الله حائری در این مدت، ظاهراً مورد رضایت آیت الله نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی

قرار نداشت. این موضوع در واقع به نگرش متفاوت علمای نجف و ایران در ارزیابی امور داخلی و مسائل خاص شیعیان به ویژه در عراق باز می گردد. [50] وقتی به معظم له اعتراض شد، اظهار داشتند: «من یک مجتهدم و معتقد شدم که باید حوزه‌ای به وجود بیاورم که در آن عده‌ای تحصیل کنند و مجتهد بشوند و فقیه بشوند و به نظرم رسیده است که وظیفه‌ام این است و هر چیزی را که سر راه این وظیفه‌ام قرار بگیرد، جلوش را می گیرم.» [51]

آیت الله حائری و مسئله جمهوری خواهی رضاخان

همزمان با تبعید علماء به ایران، قضیه جمهوری خواهی رضاخان به پا شد. پس از مسافرت احمدشاه به اروپا، سردار سپه فعالیت خود را در برقراری یک رژیم جمهوری به تأسی از سیاست عمومی استعمار انگلیس در منطقه و آتاتورک در ترکیه آغاز کرد. او برای اجرای این اندیشه نیاز به همکاری و مساعدت رهبران دینی داشت. بیشتر روحانیون مخالف جمهوریت بودند چرا که تصور می کردند در این صورت قانون اساسی عهد مشروطه لغو شود و علماء دیگر نخواهند توانست دین و مذهب رسمی را اسلام قلمداد کنند و اصل اول و

دوم متمم قانون اساسی را به قوت خود نگه دارند چرا که احتمال می‌دادند مثل ترکیه پس از رسمیت یافتن جمهوری، دین و مذهب ملغی گردد و ایران نیز به سرنوشت ترکیه مبتلا شود. [52]

آیت‌الله حائری و علمای مهاجر در این زمینه نشست‌هایی ترتیب دادند و به تبادل نظر پرداختند و سرانجام تصمیم گرفتند که سردار سپه را قانع کنند که خطری از سوی احمدشاه برای کشور وجود ندارد، زیرا طبق قانون اساسی، شاه از مسئولیت مبرا است و از نیروی مطلق برخوردار نیست. [53]

رویدادهای بعدی به گونه‌ای شد که رضاخان چاره‌ای جز متوقف ساختن قضیه جمهوری ندید و برای حل مشکل به نزد علمای قم رفت و در پی این ملاقات (6 فروردین 1303) آیات عظام نائینی، و اصفهانی به همراه آیت‌الله حائری در 12 فروردین تلگرافی به علمای تهران ارسال داشتند. [54] متن تلگراف به قرار زیر است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

جنابان مستطابان حجج اسلام، و طبقات اعیان و تجار و اصناف، و قاطبه ملت ایران دامت تأییداتهم. چون در تشکیل جمهوریت بعضی

اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت
مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای
رئیس‌الوزرا دامت شوکته، برای مواعده بدارالایمان قم، نقض این
عنوان والغاء و اظهارات مذکوره و اعلان آن را به تمام بلاد خواستار
شدیم و اجابت فرمودند. ان شاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را
بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمدحسن غروی
نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری.» [55]

روش و عملکرد شیخ عبدالکریم حائری یک رویه‌ی خاص و منحصر
به فرد محسوب می‌شد که مطابق رضایت و خواست رضاخان نبود،
از این رو بود که در مبارزه سیاسی بر روی علمای عتبات
سرمایه‌گذاری کرد. حتی در جریانات و حوادث منجر به تغییر رژیم
و مجلس مؤسسان، آیت‌الله حائری قدمی به نفع رضاخان برنداشت
و حتی تلگراف تبریک هم برای او نفرستاد. معظم‌له از شرکت در
جشن تاج‌گذاری نیز خودداری کرد و در پاسخ دعوت به این جشن
اظهار داشت: من به الکفایه موجود است و به وجود من احتیاجی
نیست. [56]

عملکرد آیت‌الله حائری در جریان قیام حاج آقا نورالله اصفهانی

در جریان نهضت آقا نورالله اصفهانی که منجر به مهاجرت (1306) علمای اصفهان و برخی شهرهای دیگر به قم گردید. آیت‌الله حائری از روحانیون استقبال کرد و حتی تعدادی از آنان به تدریس طلاب پرداختند... آیت‌الله حائری در هر دو مهاجرت علماء به قم، با آنان همدلی کرد و شاگردان خود را به استقبال آنان فرستاد، برای آنان در قم امکانات رفاهی و منزل مسکونی فراهم آورد. [\[57\]](#)

همچنین معظم‌له به میانجگری بین مهاجرین و رژیم پرداخت و طی تلگرافی از رضاشاه خواست تا نماینده‌ای برای شنیدن اعتراضات علماء مهاجر به قم اعزام نماید. [\[58\]](#)

در این ماجرا از آنجایی که همراهی تام و تمام با علمای مهاجر و خواسته‌های آنان دشوار بود معظم‌له کوشید تا ضمن تأکید بر ضرورت رعایت حرمت و اجرای خواسته‌های علماء از سوی دربار و دولت، از بحرانی شدن رابطه شاه و علماء نیز جلوگیری نماید. معظم‌له هرگاه در مورد این احتیاط مورد سؤال قرار می‌گرفت در

پاسخ تنها یک جمله کوتاه «من حفظ حوزه را اعم می دانم» قناعت می کرد. [59]

احتیاط شیخ عبدالکریم حائری روشی عاقلانه بود که از احتمال شکست نهضت روحانیون و نتایج وحشتناک آن بر حوزه های علمیه جلوگیری به عمل آورد. تا جایی که مخبرالسلطنه، رئیس الوزراء وقت می نویسد: در این نهضت آماده بودیم که قم را به توپ ببندیم که موقعیت حاصل نشد. [60]

آیت الله حائری و ماجرای مرحوم بافقی

در ماجرای سفر خانواده رضاشاه به قم در نوروز 1307 و اعتراض آیت الله شیخ محمدتقی بافقی به رعایت نکردن حجاب توسط آنان، یک بار دیگر متانت و درایت آیت الله حائری، بهانه را از دست رضاشاه - که سراسیمه با نیروی نظامی به قم یورش برده بود - گرفت. گفته می شود که به دنبال این حادثه، آیت الله حائری از طلاب راجع به چگونگی مردم پرسش می کند و پس از آن که می شنود «به تدریج پراکنده شدند و رفتند» به طلاب درباره دروس خود سفارش می کند. [61] در این ماجرا چون احتمال می رفت از

طرف عامه واکنشی صورت گیرد و منجر به قتل نفوس گردد، حکم شرعی مهمی صادر کرد و در آن اعلام داشت: «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه اتفاقیه مربوط به شیخ محمد تقی برخلاف شرع انور و مطلقاً حرام است.» [62]

روزنامه قیام شرق در سال 1325 در تحلیلی «این حکم [را] مانند آبی می‌داند» که روی آتش ریخته و از یک انقلاب و بلوای عام و قتل و غارت‌های بعدی ممانعت» به عمل آورد. در این روزنامه آمده است: «قطعاً پس از مراجعت شاه و اسکورتش، از طرف عامه، عکس‌العمل شدیدی داشت که ممکن بود به انقلاب منتهی به بلوایی عام و انقلاب وسیعی گردد و منجر به خون‌ریزی و قتل نفوس زیادی گردد، ولی عمل و سیاست مرحوم حاج عبدالکریم که مرجعی عاقل بود، حسن تدبیر عاقلانه و خیرخواهانه‌ای کرد که از فساد و خون‌ریزی‌های بعدی به کلی جلوگیری و مقام روحانیت در قم را محفوظ و اعمال نفوذ به موقعی نمود.» [63]

به گفته شریف رازی (مورخ، رجال شناس و نویسنده کتاب آثارالحجه) در این ماجرا تنها هدف آیت‌الله حائری حفظ اسلام و حوزه علمیه بود زیرا در غیر این صورت نه تنها در قم بلکه در تمامی

ایران اثری از علم و عالم باقی نمی ماند. به عقیده او: «آیت الله حائری با آن که از تبعید بافقی دلش مجروح بود ولی، مجبور به تقیه بود و چاره‌ای نداشت. او مبتلا به اهم (اسلام) و مهم (عالم) شده بود. آیت الله حائری می دید که اگر پشتیبانی علنی از مرحوم بافقی کند نه بافقی آزاد و جبران اهانتش می شود و نه حوزه می ماند و نه آستانه قم و نه شخصیت خودش... او با فراست و شم فقاہتی که داشت سلطان زندیق و دیکتاتور و مدلس را خوب می شناخت، می دانست تنها تظاهرش به ارادت و اخلاص و اینکه مرید و مخلص و مقلد شما هستیم و نهایت چاپلوسی را می نمود جز تدلیس و تزویر و حقه بازی چیز دیگری نیست.» [64]

با این حال مدارای آیت الله حائری و وساطت‌های بعدی ایشان باعث شد که آیت الله بافقی از زندان شهربانی که سخت تحت فشار بود آزاد شود. چه بسا اگر میانجگری معظم له نبود، مرحوم بافقی هرگز از زندان خلاصی نمی یافت.

سیاست آیت الله حائری در جریان تبعید آیت الله مدرس

در اواسط مهرماه 1307، رضاخان که به شدت از مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری آیت‌الله سید حسن مدرس به تنگ آمده بود، دستور تبعید وی را صادر کرد. از این رو شهید مدرس به خوف تبعید شد. در این زمان یکی از خویشاوندان وی به نزد آیت‌الله حائری رفته و از او درباره آزادی مدرس استمداد می‌طلبید، اما آیت‌الله حائری ظاهراً اعلام بی‌طرفی نمود.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در این زمینه می‌نویسد: «آیت‌الله حائری مطمئن بود که مقصود رژیم از تمام سخت‌گیری‌ها خود اوست و با این اقدامات او را هدف قرار داده است و از گوشه و کنار آیت‌الله حائری را تحریک می‌کردند که سخنی بگوید تا بهانه‌ای به دست رژیم دهد، اما او هوشیار بود و از این مطلب غافل نبود.» [65]

در این باره نکته ظریف دیگری مطرح است و آن اینکه با توجه به تحت فشار قرار گرفتن آیت‌الله حائری به وسیله رژیم در باب تبعید آیت‌الله مدرس، چاره‌ای جز خط و مشی اتخاذ شده نداشت در این خصوص آیت‌الله محمدعلی اراکی شاگرد نزدیک شیخ عبدالکریم با واسطه‌ای از وکیل قم در مجلس شورای ملی نقل می‌کند که رضاشاه گفت «اگر نفس می‌کشید شیخ عبدالکریم یا کلمه‌ای

می گفت فوری ماشین در خانه اش حاضر می کردم و می فرستادمش
آن جایی که عرب نی می اندازد. یعنی او را هم مثل آقا سید حسن
مدرس به قتل می رساند و آن وقت آیا دیگر اثری برای حوزه باقی
می ماند؟ اصلاً و ابداً» [66] بنابر این لازم به نظر می رسد که شیخ
عبدالکریم حائری جهت استوار ساختن پایه های تازه تأسیس حوزه
علمیه قم، از موضع گیری های تند در برخی مسائل پرهیز کند.

موضع گیری آیت الله حائری در جریان تغییر لباس روحانیون و
آزمون گیری از طلاب

با پایان گرفتن دوره هفتم مجلس شورای ملی، نمایندگان مخالف
رژیم به کنار گذاشته شدند. در این میان آیت الله سید حسن مدرس
به خواف تبعید شد و زمینه برای اعمال فشار بر روحانیون اعمال
گردید و مجلس نیز قانون متحدالشکل ساختن البسه را در 6 دی ماه
1307 به تصویب رسانید و این قانون در سال 1308 به اجرا گذاشته
شد.

گفته شده است که آیت الله حائری در این مورد سکوت کرده
است، اما سندی موجود است که در آن کنسول گری ایران در

نجف اشرف به تاریخ 17 آبان 1307 (پیش از تصویب قانون اتحاد شکل در دی ماه 1307) در گزارشی ضمن اشاره به ورود رضاشاه به قم و دیدار با آیت الله حائری می پردازد و می نویسد: «اعلی حضرت همایونی ... راجع به تبدیل لباس و کلاه فرموده می خواهم بعد از این احترام عمامه را معلوم نمایم تا بر سر روحانیون حقیقی گذاشته شود و از سر آن هایی که مخرب روحانیت و دین هستند و عمامه را برای ملعبه و مقاصد شخصی بر سر گذاشته اند، برداشته شود و حضرت آیت اللهی [شیخ عبدالکریم] نیز از فرمایشات ملوکانه خوشوقت و اظهار تشکر نمودند. این خبر فوق العاده جالب توجه تمام آقایان حجج اسلام نجف اشرف و باعث تحقیر مفسدین واقع گردیده است.» [67]

هر چند صحت موضوع این گزارش سخت محل تردید است اما باید گفت اگر هم حاج شیخ این مسأله را تأیید کرده باشد، ولی در مرحله عمل، اسنادی یافت شده است که با این موضوع مغایرت دارد و نشان می دهد که این مسأله مورد تأیید آیت الله نبوده است. [68]

بدین ترتیب که بنا به ماده ششم قانون مصوبه 15 اسفند 1307
طلابی مجاز به استفاده از لباس روحانیون بودند که در امتحاناتی که
از طرف وزارت معارف برگزار می شد موفق به دریافت تصدیق
طلبگی می شوند والا می بایست به لباس متحدالشکل دریايند. [69]

بنا بر سندی، امتحاناتی که از طرف وزارت دربار معارف جهت طلاب
قم برگزار می شد، به دستور آیت الله حائری تعطیل گردید و رئیس
وزارت معارف و شهربانی مجبور شدند به حضور حاج شیخ بروند و
علت موقوف داشتن امتحانات طلاب را که از سوی وزارت معارف بر
گزار می شد جویا شوند. [70]

در بخشی از گزارش فرماندار قم به وزارت داخله، در خصوص
مخالفت ایشان با برگزاری امتحانات توسط وزارت معارف، از قول
معظم له آمده است:

«تشکیل چنین مدرسه و تهیه یک چنین طلاب علوم دینییه البته باید
تحت نظر من (حائری) و پروگرامی که من می دهم، اداره شود.
وزارت معارف نباید مداخله در این قسمت داشته باشد. خودم
پروگرام آنها را تهیه و ممتحنین لازم را انتخاب خواهم کرد. اگر
دولت قصد دارد که یک چنین طلابی تهیه نماید، البته باید تحت

نظر من باشد و اگر نمی‌خواهد طلاب علوم دینییه داشته باشد، من
ابداً مداخله نکرده و در خانه خود خواهم نشست و هر نوع معارف
می‌خواهد، مدرسه را تنظیم و پروگرام آنها را تهیه نماید...»
بالاخره پس از مذاکره زیاد بین معظم‌له و نمایندگان دولت، ایشان
با برگزاری امتحانات موافقت نموده و امتحانات با اجازه وی برگزار
می‌گردد.

یکی از موارد اختلافات میان آیت‌الله حائری و وزارت معارف،
برگزاری آزمون در تهران بود. مرحوم حائری در برابر این مسأله
پایداری کرد و سرانجام رژیم را متقاعد کرد تا از اصرار خود دست
بردارد. یکی از دلایل اصلی مخالفت وی، این بود که بر آزمون
نظارت مستقیم داشته باشد. نظر آیت‌الله حائری در نامه‌ای که
حکمران وقت قم برای ریاست وزراء ارسال می‌کند، منعکس شده
است:

«اعزام طلاب ... به تهران خیلی اشکال دارد؛ در صورتی که به
ممتحنین سوءظن دارند که ممکن است نسبت به طلبه ارفاق نمایند،
امر شود که هیأت ممتحنین از تهران بیایند و اعزام طلبه مزبور به
تهران اشکال دارد و تقاضا دارند که امتحانات طلاب در قم بشود.»

بدین ترتیب به شدت با برگزاری امتحانات در تهران ممانعت به عمل آمد تا اینکه محمود جم، وزیر داخله، دستور داد که مراسم امتحان در قم انجام شود. [71]

آیت الله حائری علاوه بر تذکرات به دولت در خصوص عدم تعلل در صدور کارت معتبر برای طلاب امتحان داده، رسماً از رژیم خواست همان طوری که وی کارت‌های صادره از ناحیه دولت را معتبر و با ارزش تلقی می‌کند، آنان نیز از مجوزهایی که ایشان برای طلاب و روحانیون صادر می‌کند، استقبال کرده و آن را مورد تأیید قرار دهند. محمود جم در جواب نامه فرماندار قم که از وی تقاضای آیت الله حائری را استفسار کرده بود، چنین می‌نویسد:

«در جواب مراسله شماره 1103، اشعار می‌دارد که البته تصدیقی که جناب مستطاب آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری به امضای خودشان داده باشند، معتبر است...» [72]

علاوه بر این اسنادی موجود است که مجوزهای طلبگی از سوی آیت الله حائری، آیت الله اصفهانی و آیت الله نائینی مورد تأیید و تصدیق دولت قرار گرفته است و این حاکی از موفقیت پیشنهاد

آقای حائری است که نه تنها خود، بلکه سایر علماء نیز می‌توانستند برای طلاب رأساً مجوز صادر کنند.^[73]

مخالفت با طرح دولت در مسأله اوقاف

اسفند 1309 رضاشاه برای استفاده از عایدات اوقاف تصیم گرفت که قانونی تهیه کند و از وجوه آن بتواند برای افتتاح مدارس جدید و تربیت آموزگار استفاده نماید و برای این منظور سید مهدی خان فرخ معتمد السلطنه را مأمور ساخت که به نزد حاج شیخ برود و موضوع را از لحاظ شرعی با او در میان بگذارد.

فرخ در خاطرات خود می‌گوید: طبق دستور شاه پس از شرکت در مراسم سلام نوروزی به طرف قم حرکت کردم و پس از چند ساعت به حضور «حاجی شیخ عبدالکریم» مرجع تقلید رسیدم و ضمن صحبت‌ها مسئله موقوفات را به میان کشیدم. ایشان در مورد صرف وجوه مجهول‌المصرف تسلیم شدند و گفتند ایرادی ندارد. ولی در مورد آن مقدار صاحب موقوفه صریحاً وصیت کرده بود اظهار داشتند:

آقای فرخ یکی مرده است و مقداری هم پول گذاشته است و وصیت کرده که پس از مرگش فلان قاری ماهیانه فلان مبلغ بگیرد و سر مزارش قرآن بخواند، چه طور می شود وصیت او را نقض کرد؟ پول مال او بوده و او می توانسته پس از مرگش تکلیف پولش را روشن کند و کرد. حالا دلیلی ندارد ما از لحاظ شرع بر خلاف وصیت یک مرده عمل کنیم. [74]

فرخ در مورد تأثیر کلام شیخ بر لغو این تصمیم می گوید: من از ایشان جدا شدم و فوراً خودم را به تهران رساندم و به حضور اعلیحضرت شرفیاب گشته و جریان را خدمت ایشان عرض کردم و حتی به عرض ایشان رساندم که فعلاً صلاح نیست چنین قانونی از مجلس بگذرد. شاه نیز پس از لحظه ای تفکر قبول کردند و از طرح این قانون - اگرچه از لحاظ مملکت مفید و شاید ضروری بود - صرف نظر فرمودند. [75]

واکنش آیت الله حائری نسبت به مسئله فلسطین در سال 1933 (1312) استعمار انگلیس با حمایت از صهیونیست ها و سرکوب مسلمانان، زمین های فلسطینیان را از دست آنان خارج و به

یهودیان مهاجر واگذار می کرد. در حقیقت انگلستان با غصب زمین های فلسطینیان و ساکنان اصلی آن، در فراهم آوردن مهاجرت یهودیان نقش اصلی را ایفا کرد. سکوت دولت ایران در این قضیه با واکنش علماء و مراجع روبرو شد به طوری که آیت الله شیخ عبدالکریم حایری و به تبع وی سایر روحانیون ایران برای دفاع از مردم فلسطین دست به کار شدند و از دولت خواستند که به حمایت از مردم فلسطین پردازد.

حرکت اصلی مؤسس حوزه در این زمان، ارسال نامه ای به رضاشاه بود. آیت الله حائری در دی ماه ۱۳۱۲ این نامه را توسط آیت الله سید محمد بهبهانی به رضاشاه ارسال کرد.

متن تلگراف آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی به رضاخان چنین است: «حضور مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه. بعد از دعاگویی صمیمی، امروزه مسلمین در این هجوم یهود به فلسطین و بیت المقدس مستغیث به آن یگانه حامی است و چشم همگی به الطاف خاصه ملوکانه است. امید به اعانت پروردگار جل و علا این غایله مهم با توجهات خاصه مرفع، موجب مزید دعاگویی این ضعیف و عامه مسلمین گردد. الاحقر عبدالکریم حائری.»

موضوع تلگراف آیت‌الله حائری توسط آیت‌الله بهبهانی در تاریخ ۷ دی ۱۳۱۲ به اطلاع نخست‌وزیری رسید. در پاسخ به این درخواست گفته شد:

«حسب الامر جهان مطاع مبارک شاهانه - ارواحنا فداه - ابلاغ می‌نماید انتشار تلگراف راجع به مسلمین فلسطین در جراید مقتضی نیست.» [76]

موضع آیت‌الله حائری در برابر کشف حجاب

رضاشاه پس از سفر به ترکیه در سال ۱۳۱۳ش عقیده خود را در مورد رسمی کردن کشف حجاب جامه عمل پوشاند و رسماً در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ موضوع کشف حجاب اعلام گردید. با طرح و اجرای قانون کشف حجاب، علماء و روحانیان اولین گروهی بودند که عکس‌العمل شدیدی نسبت به این قضایا نشان دادند. در این بین، مخالفت آیت‌الله حائری از اهمیت خاصی برخوردار بود.

ناراحتی و نارضایتی آیت‌الله حائری از موضوع کشف حجاب به قدری بود که از شدت ناراحتی، نماز جماعتی را که اقامه می‌کرد به

آیت‌الله سید صدرالدین صدر واگذار و دروس خود را نیز تعطیل کرد. در همین روزها بود که جلسه‌ای با حضور ایشان و عده‌ای از مردم تهران برگزار شد. آیت‌الله حائری در این جلسه مردم را برای مقاومت و ایستادگی در مقابل برنامه‌های ضد دینی حکومت ترغیب کرد [77] و آنگاه که از او درباره تکلیف شرعی‌شان در مقابل کشف حجاب نظر خواستند، در حالی که از شدت ناراحتی چشم‌هایش سرخ شده بود، به رگ‌های گردنش اشاره کرد و چنین گفت: «تا پای جان باید ایستاد و من هم می‌ایستم، ناموس است، حجاب است، ضروری دین و قرآن است.» [78]

حسین شاه‌حسینی نیز در ارتباط با دستورات آیت‌الله حائری در مقابله با کشف حجاب رضاخانی می‌گوید: «در کشف حجاب رضاخانی، پدر من جزء رؤسای اصناف بود... پدر ما جزء مخالفین [سیاست کشف حجاب] بود، خیلی شدید مخالفت می‌کرد و از تهران یکبار بلند شد و رفت خدمت آقای حاج شیخ عبدالکریم ... که ما چه کنیم؟ آیت‌الله حائری حکم داده بود: «هیچ تبعیت نمی‌شود کرد، به هیچ وجه من الوجوه نپذیرید و تا آنجا که می‌توانید مقاومت کنید.»... پدرم آن موقع می‌رفت درس مرحوم حاج شیخ

عبدالکریم [حائری یزدی]... ولی در عین حال بعضی از روزها چند نفری بودند که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم می‌فرستاد این‌ها را تهران حالا چه می‌کردند، دیگر ماها نمی‌دانیم...» [79]

آیت‌الله حائری تنها به این اقدامات بسنده نکرد و در 11 تیر 1314، در تلگرافی اعتراضی به رضاشاه اعلام کرد: «اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری (ع) است، موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده‌دار نوامیس اسلامیّه هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید...» [80]

این تلگراف در شرایط اوج قدرت و دیکتاتوری رضاشاه ارسال شد و با وجود موقعیتی که آیت‌الله حائری داشتند جوابیه‌ای محکم و تهدیدآمیز برای ایشان ارسال شد و این پاسخ نه به دست شاه، بلکه به وسیله رئیس‌الوزراء در روز ۱۲ تیر ماه ۱۳۱۴ به حاج شیخ مخابره گردید. در این تلگراف نه تنها اوضاع موجود را مخالف شرع ندانسته بلکه اساساً کسانی را که چنین فکری کنند مستحق تعقیب و عقوبت قانونی دانسته است:

«تلگراف حضرت مستطاب عالی به حضور مقدس اعلیحضرت
همایون شاهنشاهی — اروحنا فداه — مشعر بر این که اوضاع حاضره
خلاف قوانین شرع مطهر و مذهب جعفری است، با وجود سوابق
معلومه، فوق‌العاده باعث تعجب و تغیر خاطر مهر مظاهر گردید و
کسانی را که این قسم افتراها می‌زنند امر صادر فرمودند قانوناً تحت
تعقیب درآورند. اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و شایعه
است، عجب است که بدون تحقیق ترتیب اثر داده عنواناتی که به
هیچ وجه شایسته مقام مقدس ملوکانه نیست، فرموده‌اید.» [81] بدین
گونه آیت‌الله حائری مورد تهدید جدی قرار گرفت. و حتی پس از
این قضایا دو نفر از روحانیون را به نام‌های آقا شیخ حسین قمی و
حاج شیخ علی اصغر سلامت به بهانه این که حاج شیخ را تحریک
کرده‌اند تا مدتی به کاشان تبعید کردند. [82]

نقل شده پس از تلگراف، رضاشاه برای تحکیم و قدرت‌نمایی بیشتر
شخصاً به قم رفته و در حالی که یک اسلحه کمری نیز در دست
داشت به منزل آیت‌الله حائری رفته و گفته رفتارتان را عوض کنید
و گر نه قم و حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم. کشور مجاور ما
(ترکیه) کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است، ما نیز باید

این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود. [\[83\]](#) آیت‌الله شیخ حیدرعلی محقق از علماء اصفهان به نقل از شاهد عینی آن یعنی مرحوم شیخ محمدحسین فاضل اصفهانی نقل می‌کند: «روز بعد [از تلگراف شیخ به رضاشاه] حاج شیخ عبدالکریم با چند تن از یاران خود در منزل نشسته بودند که کسی در زد؛ سید علی نامی که خادم حاج شیخ بود برای باز کردن در منزل رفت و بلافاصله با حالت وحشتناک برگشت و گفت: شاه آمده است، او راست می‌گفت این خود رضاخان بود که تنها آنجا آمده بود و به کسان خود دستور داده بود به داخل نیایند. رضاخان، فرصت این را نداد که کسی به استقبال او رفته و به او تعارف کند که بفرمایید و....، سر و کله خشمگین او در حالی که یک اسلحه کمری نیز در دست داشت ظاهر شد! او بدون سلام و تعارف وارد اتاق شد و خطاب به حاج شیخ عبدالکریم گفت: آیا مرا می‌شناسید و می‌دانید من چه کسی هستم؟ حاج شیخ جواب داد بلی، شما رضاشاه هستید. رضاخان گفت: شما کی هستید؟ حاج شیخ جواب داد: عبدالکریم یزدی مسئول حوزه علمیه. رضاخان گفت: نه من یزید بن معاویه هستم و [نه] شما امام حسین، شما از من چه می‌خواهید؟ رفتارشان را عوض

کنید، و گر نه حوزه قم را با خاک یکسان می کنیم. کشور مجاور ما (ترکیه آتاترک) کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است؛ ما نیز باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی شود. او بعد از گفتن این سخنان، بدون آن که منتظر پاسخ دیگر بماند، غضبناک و به سرعت از آنجا دور شد. [84]

گفته می شود در جریان ماجرای کشف حجاب برخی از افراد نزد آیت الله حائری رفتند و اظهار داشتند: «چرا شما اقدام نمی کنید، چرا مبارزه نمی کنید؟» آیت الله حائری در جواب گفتند: «کسی که می خواهد قیام کند باید طرفدار داشته باشد. باید همه قیام کنند و از خودگذشتگی داشته باشند. من با نماینده مجلس یا وزیری که حاضر نیست از ماهی دویست تومان بگذرد، با تاجری که حاضر نیست از منافع خودش دست بکشد چه کار می توانم بکنم...» [85]

مقابله با دستگیری طلاب

همزمان با ماجرای کشف حجاب رضاخانی، آیت الله حائری بیماری قلبی شدیدی گرفت، برای استراحت او را به باغ سالاریه بردند. از طرف دیگر دستگیری دسته جمعی طلاب شروع شد و هر روز فشار بر

طلاب بیشتر و شدیدتر می شد تا جایی که آیت الله محمد تقی خوانساری در جلسه ای به طلاب گفت: همه متحدالشکل می شویم، اول خودم لباس ها را در می آورم، البته قبل از این با آقا شیخ مشورت می کنیم، برای کسب تکلیف، آیت الله عبدالحسین غروی تبریزی و آیت الله سید محمود طالقانی را نزد آیت الله مؤسس فرستاد. آنها به باغ سالاریه رفتند. آیت الله صدر آنجا بود. قضیه را به ایشان گفتند، قرار گذاشتند که آیت الله صدر مطالب را برای آیت الله مؤسس بیان کنند. وقتی وارد شدند بعد از احوال پرسی آیت الله طالقانی گفت: خودتان به اینجا آمدید و ما را در چنگال دژخیمان گذاشتید! آیت الله غروی گفت: آقا یا اجازه بدهید طلاب به اینجا بیایند و یا به شهر و روستای خود برگردند. آیت الله حائری فرمود: هرگز سنگر را رها نکنید، ظلم خواهد رفت و شما باقی خواهید ماند، امروز سرپرست ما امام زمان (عج) است، رابطه تان را با او محکم کنید. آیت الله صدر وضعیت طلاب را گزارش داد، تا این که گفت: طلاب را دسته جمعی برای تغییر لباس به شهربانی می برند. آقای شیخ حالش خراب شد و به حال غش افتاد. او را ماساژ دادند و قطره به ایشان خوراندند تا حالش بهتر شد.

فرمود: امروز تکلیف را روشن می‌کنم. وقتی رئیس شهربانی و فرماندار به دیدن ایشان به باغ سالاریه رفتند، ایشان قضیهٔ طلاب را فرمود، آنها انکار کردند، آیت‌الله مؤسس فرمود: نمی‌خواهم خونی ریخته شود و الاً به شما می‌فهماندم که قدرت دست کیست؟! از آن به بعد تعقیب دسته جمعی موقوف شد. [86]

رحلت

در 17 ذیقعه 1355 / 10 بهمن 1315 حدود یک سال پس از عملی شدن کشف حجاب، آیت‌الله حائری دار فانی را وداع گفت. برحسب گفته برخی از معاصرانش او به مرض دِق از دنیا رفت. [87] گفته شده که وقایع و حوادث مهم سال‌های اخیر زندگی ایشان از قبیل کشتار مردم در مسجد گوهرشاد و کشف حجاب و سختگیری بر طلاب و جلوگیری از عزاداری‌ها و اهانت‌ها و تبلیغات مسموم علیه روحانیون، باعث شد تا وی با دلی مالا مال از رنجش و ملال دار فانی را وداع گوید. [88]

مجلس ترحیم آیت‌الله حائری در نهایت مظلومیت و اختناق صورت گرفت. دولت به عموم حکام و ولایات دستور داد که در هر شهر

فقط یک مجلس ترحیم برپا شود و از تعطیلی بازار، مدارس و ادارات جلوگیری به عمل آید. علی‌رغم همه تنگناهایی که رژیم اعمال کرد، از جنازه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری تشیع کم‌نظیر و بی‌سابقه‌ای صورت گرفت.

پس از مراسم تشیع، مرحوم آیت‌الله حاج میرزا فخرالدین شیخ‌الاسلام بر ایشان نماز خوانده و در جوار حضرت معصومه سلام‌الله علیها در مسجد بالاسر همان جایی که خود نماز می‌خواندند و درس می‌گفتند مدفون شدند. [\[89\]](#)

پی‌نوشت‌ها

[\[1\]](#). ر. ک. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج 1،

کتابفروشی، اسلامیه، 1352، ص 283.

[\[2\]](#). جایی نیامده است که کسی از نیاکان ایشان، روحانی بوده‌اند یا

نه، ولی این نکته روشن است که از خاندان «آل مظفر» هستند. از

این‌رو شاید به ذهن ایشان رجوع نمی‌کرد که عبدالکریم به سلک

روحانیت درآید. باری بر خلاف نیاکان حاج شیخ، که هیچ فرد روحانی در میان آنان نمی‌شناسیم، فرزندان آ‌ شیخ عبدالکریم همه روحانی بوده و به درجه‌های علمی و فقهی بس والایی دست یافته‌اند. (اولیاء شعبانی، معمار فضیلت، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، 1380، ص 9)

[3]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1378، ص 25.

[4]. همان، ص 26.

[5]. همان، ص 27.

[6]. از میان دانشمندانی که در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم ه. ق می‌زیسته‌اند، نام مبارک میرزای بزرگ شیرازی، مرجع بزرگ شیعه، بر تارک تاریخ می‌درخشد. آیت‌الله سید میرزا محمدحسن حسینی شیرازی، معروف به «میرزای شیرازی» و «میرزای بزرگ»، دانشمندی بلند مرتبه و مجاهدی پرهیزکار است که یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های مذهبی علیه ظلم و فساد حاکم و استعمار در حال سیطره بر کشور اسلامی ایران را پایه گذاشت. شاید

بتوان گفت که شاه بیت قصیده زندگی پر بار میرزا، تحریم تنباکو است، اما شخصیت آسمانی و فوق العاده این مرد بزرگ، در جای جای حیات طیبه او هویداست و تحریم تنباکو، تنها جلوه‌ای از برکت‌های وجودی اوست.

[7]. عباس زاده، سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی، 1373، ص 27.

[8]. گلشن ابرار، تدوین: جمعی از پژوهشگران حوزه‌ی علمیه‌ی قم، جلد دوم، قم، نشر معروف، چاپ اول، 1379، ص 554.

[9]. مجله حضور، تابستان 1385، شماره 57، ص 164.

[10]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم، پیشین، ص 27.

[11]. مجله حوزه پیشین، ص 164.

[12]. همان.

[13]. در تاریخ آمده است: متوکل عباسی (که دوران حکومتش از

سال 232 تا 247 بوده است)، به علت دشمنی با امام علی(ع) و

شیعیان آن حضرت، در سال 236 هجری دستور تخریب قبر امام

حسین(ع) و خانه‌های اطراف آن را صادر کرد. وی دستور داد قبر

را شخم برنند و بذر بپاشند و آبیاری کنند و مردم را از رفتن به آن جا منع کنند. آب هر چند دور تا دور قبر را در بر گرفت، اما قبر آن حضرت را فرا نگرفت و بر روی قبر جاری نشد. به همین سبب نام «حائر» را بر مرقد مطهر آن حضرت گذاشتند. (برای اطلاعات بیشتر ر.ک. رحیمی، عبدالرفیع، حائرالحسین(ع)، فلصنامه علمی -

پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، سال سیزدهم، شماره 46 و 47، تابستان و پاییز 1382)

[14]. مواردی که مرجع تقلیدی فتوای صریح ندارد و به صورت احتیاط واجب نظر می‌دهد، باید به فقیه دیگری مراجع شود.

[15]. گلشن ابرار، ج 1، پیشین، ص 555.

[16]. نجوم امت (8) حاج شیخ عبدالکریم حائری (رضوان الله تعالی علیه)، نور علم مرداد 1364 - شماره 11، ص 107.

[17]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم، پیشین، ص 56.

[18]. ر.ک مجله حضور، تابستان 1385، شماره 57، ص 167.

[19]. عباس زاده، سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، پیشین،

ص 38.

[20]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم، پیشین، ص 57.

[21]. گویند در این ایام امام خمینی (ره) جوانی بیست ساله بود که با شنیدن آوازه حوزه علمیّه شهر اراک، از عزیمت به حوزه اصفهان صرف نظر کرد و به سوی اراک شتافت و تا انتقال این حوزه به شهر مقدس قم از حوزه دانش و معرفت این مرد بزرگ بهره‌ها جست (گلشن ابرار، پیشین، ص 55).

[22]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم، پیشین، ص 57.

[23]. استادی، رضا، شرح احوال حضرت آیت‌الله اراکی، ناشر: انجمن علمی، فرهنگی و هنری استان مرکز، اسفند 1375، ص 66 تا 76.

[24]. قرآن کریم، سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 93 (یوسف به برادرش گفت: بروید همه‌ی اهل و خانواده را به مصر بیاورید)

[25]. حسینیان، روح‌الله، چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1391، ص 666.

[26]. همان.

[27]. شیرخانی، علی و عباس زارع، تحولات حوزه علمیه قم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384، ص 33.

[28]. احمدی، سید عباس و مسعود جاسم‌نژاد، از نجف تا قم؛ ژئوپلیتیک اندیشه‌ی سیاسی شیعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1394، ص 117.

[29]. از جمله طرح‌های ایشان تخصصی شدن فقه بود. برابر این طرح، طلبه پس از فراگیری کلیات و رسیدن به مرحله اجتهاد، برای هرچه کاربردی شدن فقه و پاسخگویی به نیازهای روز، با برنامه‌ریزی، باب خاصی از فقه را که مورد نیاز جامعه است و او نیز توان درک و فهم آن را دارد و می‌تواند در آن عرصه به شکوفایی برسد، برگزیند و تمام توان خود را در آن بخش و باب به کار بندد. (مجله حوزه - ش ۲۶ - ص ۱۹۸)

[30]. گلشن ابرار، پیشین، ص 588.

[31]. حسینیان، روح‌الله، چهارده قرن...، پیشین، ص 667.

[32]. عباس زاده، سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، پیشین،

ص 77.

[33]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص

105.

[34]. محمدعلی صفوت تبریزی (متوفی به سال 1335ش) از رجال

علمی، ادبی و فرهنگی آذربایجان است که در حوادث سیاسی دوران پهلوی اول همچون قیام آذربایجان و قیام لاهوتی در تبریز حضور داشت و از وی تألیفات متعددی در این زمینه به چاپ رسیده است.

[35]. پیام بهارستان، ش 14 (1390)، ص 461.

[36]. عباس زاده، سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، پیشین،

ص 98.

[37]. ر.ک. مجله یاد، سال اول، شماره 4، پاییز 1365، ص 44-45.

[38]. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 204.

[39]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص

110.

[40]. این سیل در روز 8 صفر 1353 ق / خرداد 1313 ش از گلپایگان به سوی قم سرازیر شد.

[41]. گلشن ابرار، پیشین، ص 560.

[42]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 108.

[43]. همن، ص 110.

[44]. عباس زاده، سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، پیشین، ص 98.

[45]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 78.

[46]. همان، ص 79.

[47]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 81.

[48]. مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره 14، ص 86.

[49]. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران،

انتشارات امیر کبیر، 1381، ص 181.

[50]. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، پیشین، ص 238.

[51]. منظورالاجداد، سید محمد حسین، مرجعیت در عرصه اجتماع

و سیاست، تهران، شیرازه، 1379، ص 320.

[52]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص

83.

[53]. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، پیشین، ص

188.

[54]. بهشتی سرشت، محسن، نقش علما در سیاست، تهران،

پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی، 1380، ص 365.

[55]. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج 3، زوار، چاپ ششم،

1388، ص 601-602.

[56]. ر.ک. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، پیشین، ص

240.

[57]. همان، ص 243.

[58]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 89.

[59]. گنجینه اسناد، پاییز و زمستان 1374 شماره 19 و 20، ص 13.

[60]. مجله حضور تابستان 1385، شماره 57. ص 177.

[61]. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، پیشین، ص 244.

[62]. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج 4، تهران، ناشر، 1361، ص 287.

[63]. همان.

[64]. ر.ک. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاخان، پیشین، ص 245.

[65]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 93.

[66]. مجله یاد، سال اول، ش 4، پاییز 1365، ص 27-28.

[67]. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، پیشین، ص 50.

[68]. فیاضی، عمادالدین، حاج شیخ عبدالکریم حائری، پیشین، ص 94.

[69] .. همان، ص 95.

[70]. همان.

[71]. گنجینه اسناد پاییز و زمستان 1374 شماره 19 و 20، ص 14.

[72]. کریمی، علیرضا، رژیم شاه و آزمون گیری از طلاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1378، ص 13.

[73]. برای دیدن برخی از این اسناد ر.ک. گنجینه اسناد پاییز و زمستان 1374 شماره 19 و 20، ص 27 تا 30.

[74]. فرخ، مهدی، خاطرات سیاسی فرخ «معتصم السلطنه»، انتشارات جاویدان، ص 256.

[75]. همان.

[76]. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، مؤسسه چاپ و نشر عروج، 1376، ص 247.

[77]. عباس زاده سعید، شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، پیشین، ص 73.

[78]. پاسدار اسلام، مرداد 1363 - شماره 32، ص 53.

[79]. پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مروری بر مبارزات روحانیون علیه سیاست کشف حجاب رضاخانی، تاریخ انتشار، 16 دی 1397، کد خبر 4330.

[80]. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1384، ص 38.

[81]. حسینیان، روح‌الله چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1391، ص 670-671.

[82]. مجله یاد، سال اول، شماره 4، پاییز 1365، ص 28.

[83]. ر.ک. مجله یاد، سال چهارم، شماره 14 بهار 1368، ص 106. مرحوم شیخ عبدالکریم در قضایای کشف حجاب به اصرار اطرافیان تلگراف ارسال کرد. یعنی خود شیخ انتظار آن رفتار را از رضاخان داشت به همین خاطر در ابتدا تمایلی به تلگراف و سرشاخ شدن با

رژیم را نداشت و می گفت: «من کنار چاه ایستاده‌ام و شما به من می‌گویید خودت را توی چاه بینداز» ولی به علت اصرار اطرافیان حاضر شد تلگراف ارسال کند. بنابر این چون انتظار بی‌حرمتی از جانب رضاشاه می‌رفت به نظر می‌رسد شیخ خود را برای این بی‌احترامی آماده کرده بود. با این حال مرحوم فلسفی می‌گوید: در اوایل شب بعضی می‌آمدند ببینند جواب [تلگراف] نیامده است. فردا صبح زود گروه بیشتری آمدند و در اطراف کوچه حاج شیخ ایستادند تا جواب را دریافت کنند و ببینند آمده است یا نه. نهایتاً... ساعت 5 بعد از ظهر بود که مأمور تلگراف‌خانه پیدا شد و به خانه حاج شیخ آمد. همه منتظر بودند بدانند شاه چه جوابی داده است. او تلگراف را به دست حاج شیخ داد. ایشان آن را باز کرد و خواند و به فردی داد که بغل دست ایشان نشسته بود. او هم خواند و به فردی داد که کنار او نشسته بود و او هم به دیگری، تا کم کم همه فهمیدند جواب چیست. آنچه به دست می‌آید این است که شیخ از تلگراف کردن خود نیز راضی نبود به طوری که آقای فلسفی در خاطرات خود می‌گوید وقتی قضایای کشف حجاب پیش آمد، حاج شیخ می‌گفت: دیدید اگر تلگراف نمی‌کردم هم یک

عده گرفتار نمی شدند و هم این قدر در کار تسریع نمی شد. (نگاه کنید به: خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1382، ص 87 و 88)

[84]. ر.ک. مجله یاد، سال چهارم، شماره 14 بهار 1368، ص 106.

[85]. همان، سال اول، شماره 4، پاییز 1365، ص 47.

[86]. ر.ک. منظورالاجداد، سید محمد حسین، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران، شیرازه، 1379، ص 229-230.

[87]. ر.ک. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج 1، پیشین، ص 294.

[88]. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، پیشین، ص 260.

[89]. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج 1، پیشین، ص 299.

ایه الله بروجردی

آیت الله بروجردی در سوم فروردین ۱۲۵۴ هجری شمسی در شهر بروجرد دیده به جهان گشود. از کودکی هوش سرشار و استعداد فوق العاده او در دروس دینی و معارف اسلامی آشکار بود. ایشان پس از کسب مقدمات علوم حوزوی در زادگاه خود، برای تکمیل تحصیلات راهی حوزه علمیه اصفهان شد و در محضر بزرگان آن دوران به تحصیل پرداخت.

آیت الله بروجردی سپس به نجف اشرف عزیمت کرد و از محضر اساتیدی چون آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی بهره برد. دوران حضور ایشان در نجف، موجب شکل گیری پایه های علمی و فقهی شد که بعدها از او مرجعی صاحب سبک و برجسته ساخت.

بازگشت آیت الله بروجردی به ایران نقطه عطفی در حیات علمی و اجتماعی حوزه های علمیه بود. ایشان ابتدا در بروجرد به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و سپس با دعوت علمای قم در سال ۱۳۲۳ به

این شهر عزیمت نمود. حضور ایشان در حوزه علمیه قم تحولی شگرف در این حوزه ایجاد کرد و باعث شد قم به قطب علمی تشیع بدل شود.

از ویژگی‌های برجسته آیت‌الله بروجردی، نگاه تقریبی و رویکرد اعتدالی ایشان در تعامل با پیروان مذاهب اسلامی بود. وی همواره بر وحدت مسلمانان تأکید داشت و تعامل سازنده با اهل سنت را از وظایف دینی خود می‌دانست. این رویکرد سبب شد که ایشان مورد احترام عمیق بزرگان همه مذاهب اسلامی قرار گیرد.

آیت‌الله بروجردی در حوزه فقهی و اصولی نیز تحول آفرین بود و شاگردان برجسته‌ای تربیت کرد که هر یک از آنها بعدها به عنوان مراجع تقلید بزرگ جهان تشیع شناخته شدند. ایشان با تأسیس مراکز علمی، کتابخانه‌ها و مدارس متعدد، گام‌های بلندی در راه توسعه علمی و فرهنگی حوزه‌های علمیه برداشت.

آثار علمی فراوانی از ایشان به جای مانده است که کتاب «جامع احادیث الشیعه» یکی از برجسته‌ترین آنهاست. این اثر عظیم، نشان‌دهنده نگاه دقیق و عمیق ایشان به منابع حدیثی و روایی است. و تا امروز مورد توجه محققان و فقهای شیعه قرار دارد.

یکی دیگر از نقاط برجسته شخصیت آیت‌الله بروجردی، اخلاق
حسنة و سلوك ساده و مردمی ایشان بود. ایشان با وجود جایگاه
والای علمی و معنوی خود، همواره زندگی بسیار ساده‌ای داشت و
در میان مردم، به مهربانی، تواضع و دستگیری از نیازمندان شهرت
یافته بود.

سرانجام این شخصیت بزرگ در دهم فروردین ۱۳۴۰ چشم از
جهان فرو بست و جامعه اسلامی را در اندوه فقدان خود فرو برد. اما
میراث علمی و معنوی ایشان همچنان زنده و جاوید است و
نسل‌های بعدی همچنان از آموزه‌ها و راه ایشان بهره می‌برند.

امام خمینی

سید روح الله موسوی خمینی

(۱۳۶۸-۱۲۸۱ش) مشهور به امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، از بزرگ‌ترین مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم هجری است. وی از سال ۱۳۴۱ش مبارزه علنی علیه نظام سلطنتی پهلوی در ایران را آغاز کرد. حکومت وقت دو بار او را بازداشت کرد و بار دوم به ترکیه و سپس عراق تبعید شد. ۱۳ سال در حوزه علمیه نجف به رهبری مبارزان انقلابی و نیز تدریس و تألیف در علوم حوزوی و دینی پرداخت. در سال ۱۳۵۷ شمسی با گسترش مبارزات مردم به ایران بازگشت و بعد از پیروزی انقلاب تا آخر عمر رهبر جمهوری اسلامی ایران بود.



نظریه ولایت مطلقه فقیه که نظریه‌ای

فقهی - سیاسی مبتنی بر باورهای تشیع است، مهم‌ترین نظریه اوست. وی تلاش کرد حکومت جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن را بر اساس همین نظریه شکل دهد. از نگاه امام خمینی حکومت، فلسفه عملی تمامی فقه بود. نگاه حکومتی او به فقه باعث شد تا ایشان ضمن تأکید بر حفظ چارچوب فقه سنتی، به نوآوری در اجتهاد معتقد شود. نظریه نقش زمان و مکان در اجتهاد و برخی فتاوای تأثیرگذار او را می‌توان نتیجه همین نگاه دانست.

زندگی‌نامه

در ۲۰ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ هجری امام خمینی (ره)

قمری مطابق با ۱ مهر ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی) در شهر خمین از توابع شهر اراک و در مرکز ایران به دنیا

آمد. پدرش سید مصطفی موسوی از معاصران میرزای شیرازی و تحصیل کرده حوزه علمیه نجف بود. او که در خمین مرجع امور دینی بود، ۵ ماه بعد از ولادت سید روح‌الله در مبارزه با حاکمان محلی به شهادت رسید. او تا ۱۵ سالگی تحت سرپرستی مادرش. هاجره آغاخانم و عمه‌اش صاحبه خانم قرار گرفت.

همسر و فرزندان

در سال ۱۳۰۸ش با خدیجه (قدس ایران) ثقفی (۱۲۹۲- ۱۳۸۸ش) ازدواج کرد. فرزندان ایشان عبارتند از: دو پسر به نام‌های مصطفی و احمد و سه دختر به نام‌های زهرا، فریده و صدیقه.

درگذشت و تشییع

در شامگاه ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ ش در اثر بیماری سرطان امام خمینی
در بیمارستان قلب شهید رجایی تهران درگذشت. در ۱۵
خرداد مراسم وداع با پیکر او در مصلاي بزرگ تهران برگزار شد.
آيت الله سيد محمدرضا گلپايگانی، نماز میت را بر پیکر او اقامه
کرد و در ۱۶ خرداد با حضور حدود ۱۰ ميليون نفر، تشييع و در
بهشت زهراي تهران دفن شد.

مراسم تشييع جنازه او پرجمعيت ترين تشييع جنازه در تاريخ شمرده
شده است. به مناسبت درگذشت امام خميني ۱۴ خرداد در ايران
تعطيل رسمي است و مراسم مختلفي برگزار مي شود. برنامه اصلي در
کنار مرقد او با حضور سران کشور و مردم است. سخنران اصلي اين
برنامه رهبر جمهوري اسلامي است

تحصيلات

تحصيلات ابتدائي مثل قسمتي از معارف متداول روز و علوم
مقدماتي و سطح حوزه علميه، از جمله ادبيات
عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمان و علمای خمين (نظير آقا

میرزا محمود افتخار العلماء، میرزا رضا نجفی خمینی، آقا شیخ علی محمد بروجردی، آقا شیخ محمد گلپایگانی، آقا عباس اراکی و بیش از همه نزد برادر بزرگش آیت الله سید مرتضی پسندیده) فراگرفت.

تحصیل در اراک و قم

در سال ۱۲۹۸ ش عازم حوزه علمیه اراک شد و اندکی پس از هجرت عبدالکریم حائری (نوروز ۱۳۰۱ ش / رجب ۱۳۴۰ ق) ایشان نیز به دنبال استاد و جمعی دیگر از شاگردان بهقم آمد. در حوزه علمیه قم، علاوه بر مطالعه تتمه مباحث کتاب مطوّل (در علم معانی و بیان)، تکمیل دروس سطح و دروس خارج فقه و اصول به دیگر رشته‌های علمی نیز روی آورد. از این رو همزمان به فراگیری عروض و قوافی، ریاضیات، هیئت و فلسفه پرداخت و عالی‌ترین سطوح عرفان نظری و عملی را به مدت شش سال نزد آیت الله آقامیرزا محمد علی شاه آبادی فراگرفت. امام خمینی با آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی نیز مأنوس بود و از ایشان به نیکی یاد

می کرد. استاد اصلی ایشان در علم فقه و اصول زعیم حوزه
قم عبدالکریم حائری بود

پس از درگذشت شیخ عبدالکریم حائری یزدی با تلاش امام خمینی
به همراه جمعی دیگر از مجتهدان حوزه علمیه قم؛ آیت الله
بروجردی به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. در این زمان،
امام خمینی به عنوان یکی از مدرسان و مجتهدان صاحب رأی در
فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می شد. او از شیخ
محمدرضا اصفهانی، شیخ عباس قمی، سید محسن امین
عاملی و سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی اجازه روایت دریافت
کرده است.

اساتید

امام خمینی (ره) در طول دوران حیات اساتید فراوانی داشتند که
از جمله آنها می توان به شیخ عبدالکریم حائری یزدی
مؤسس حوزه علمیه قم، محمدرضا مسجد شاهی اصفهانی صاحب
وقایه الاذهان، میرزا محمدعلی شاه آبادی، سید ابوالحسن رفیعی

قزوینی، میرزا جواد ملکی تبریزی، سید علی یتربی کاشانی، سید
محمدتقی خوانساری و... اشاره کرد

تدریس

آیت الله خمینی طی سال‌های طولانی در حوزه علمیه قم به
تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق
اسلامی در مدرسه فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه
حاج ملا صادق، مسجد سلماسی و... همت گماشت و در حوزه
علمیه نجف نیز قریب سیزده سال در مسجد شیخ اعظم
انصاری معارف اهل بیت و فقه را در عالی‌ترین سطوح تدریس نمود
و در نجف بود که برای نخستین بار مبانی نظری ولایت فقیه را در
چندین جلسه تدریس نمود

به گفته شاگردان ایشان، درس امام خمینی از معتبرترین کانون‌های
درسی حوزه محسوب می‌شد و در برخی از دوره‌ها تعداد شاگردان
به ۱۲۰۰ نفر هم رسیده بود که در میان آنان ده‌ها تن
از مجتهدان مسلم و شناخته شده حاضر بودند

شاگردان

ایشان در طول حیات شاگردان توانمندی را به ایران اسلامی معرفی کرد که از جمله آنها می توان به علی پناه اشتهاردی، یحیی انصاری شیرازی، مجتبی تهرانی، احمد جنتی، عبدالله جوادی آملی، سید عارف حسین حسینی، سید محمد حسینی بهشتی، سید محمد علی قاضی طباطبایی، سید محمد عزالدین حسینی موسوی زنجانی، عطاءالله اشرفی اصفهانی، سید محمد رضا سعیدی، سید عباس خاتم یزدی، سید علی خامنه‌ای، ابوالقاسم خزعلی، سید مصطفی خمینی و... اشاره کرد

کتاب‌ها

از جمله آثار امام خمینی در طول حیات می توان به کشف اسرار، تحریر الوسیله، چهل حدیث، ولایت فقیه، جهاد اکبر، مناسک حج،

آداب الصلاة، سر الصلاة، تفسير سورة حمد، طلب و اراده، شرح
دعای سحر، کتاب البیع (۵ جلد) و... اشاره کرد

رهبری مبارزه با نظام پادشاهی پهلوی

نظام حاکم بر ایران سلطنتی مشروطه بود که به دلیل سرپیچی‌های مداوم دو شاه پهلوی عملاً به سلطنتی مطلقه تبدیل شده بود. برنامه‌های نظام حاکم گاه با مبانی دیناسلام و مذهب تشیع سازگار نبود. این عامل باعث اعتراض متدینان و به ویژه علمای مذهبی به رژیم حاکم شده بود.

نخستین حرکت

اعتراض رسمی و آشکار امام خمینی به نظام سلطنتی با صدور بیانیه‌ای در سال ۱۳۴۱ آغاز شد. پس از تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، نخست در ۱۶ مهر سال ۱۳۴۱ش جلسه‌ای با حضور امام خمینی (س) و سایر مراجع قم تشکیل شد؛ که منجر به صدور

اعلامیه‌هایی از سوی علما و شخص امام خمینی گردید. در ۱۱ آذر سال ۱۳۴۱ تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به دنبال مبارزات پیگیر امام خمینی لغو شد. ایشان، پیامی برای ختم این غائله صادر کرد.

تبعید به نجف

در تاریخ ۱۳ مهر سال ۱۳۴۴ امام خمینی از ترکیه به بغداد منتقل شد. در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۴ از سامرا به کربلا رفت و در روز ۲۳ مهر ۱۳۴۴ وارد نجف شد و بعد از دید و بازدیدهایی که از سوی علما و مراجع نجف انجام شد در ۲۳ آبان ۱۳۴۴ دروس حوزه خود را شروع کرد.

اردیبهشت ۱۳۵۶ پیام ایشان به مناسبت چهل‌م شهدای قم ۱۲ مهر ۱۳۵۷ محاصره منزل امام توسط نیروهای بعثی عراق ۲ مهر ۱۳۵۷ هجرت از عراق به سوی کویت ۱۰ مهر ۱۳۵۷ هجرت از عراق به فرانسه ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ بازگشت به میهن اسلامی پس از ۱۵ سال تبعید ۱۲

رهبری نظام جمهوری اسلامی در ایران

در سال ۱۳۵۷ شمسی حرکت انقلابی مردم ایران به پیروزی رسید. امام خمینی در ۱۲ بهمن همان سال به ایران بازگشت و در ۲۲ بهمن نظام سلطنتی رسماً شکست خورد. چند ماه بعد در فروردین ۱۳۵۸ شمسی نظام جمهوری اسلامی به فرماندم گذاشته شد و مدتی بعد، قانون اساسی توسط خبرگان منتخب مردم نوشته و به رای گذاشته شد. بر اساس این قانون نیز امام خمینی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی معرفی شد. ایشان تا پایان عمر یعنی خرداد ماه ۱۳۶۸ رهبری این نظام را بر عهده داشتند.

تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران، تدوین قانون اساسی، مقابله با درگیری‌های داخلی، فرماندهی جنگ در زمان حمله هشت ساله عراق به ایران، پذیرش صلح با عراق، اصلاح قانون اساسی، ... مهم‌ترین کارهای او در طول این ده سال به شمار می‌رود.

نامه به گورباچف رهبر شوروی

در اولین روز سال ۱۹۸۹ میلادی یازدهم دی ماه ۱۳۶۷ش، امام خمینی نامه‌ای برای میخائیل گورباچف، صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی سابق ارسال کرد. این نامه را هیئتی با عضویت آیت الله عبدالله جوادی آملی و دکتر محمد جواد لاریجانی و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ) به گورباچف تحویل داد.

این نامه در شرایطی خطاب به رهبر شوروی سابق نگاشته شده بود که تحلیلگران سیاسی نظاره‌گر تجدید نظر طلبی و آغاز تحولات دنیای کمونیسم بودند. رهبر انقلاب اسلامی با پیش‌بینی فروپاشی نظام شوروی سابق نوشته بودند: از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد.

هم چنین در این نامه ضمن نقد تفکر مادی و دعوت سران کمونیسم به معنویت و توجه به دین، توصیه شده بود که برای شناخت بهتر حقایق دینی دانشمندانی را به قم بفرستند.

برائت از مشرکین

یکی از برنامه‌هایی که در سفر حج از سوی زائران و حج‌گزاران ایرانی انجام می‌شد مراسمی بود با عنوان برائت از مشرکین. این برنامه عبارت بود از راهپیمایی و سخنرانی علیه آمریکا، رژیم صهیونیسم و برخی دولت‌های دیگری که علیه نظام‌جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کردند و همه ساله در روز ۷ ذی‌الحجه در مکه انجام می‌شد.

فتوای قتل سلمان رشدی

در سال ۱۹۸۸م/ ۱۳۶۷ ش. کتابی به نام آیات شیطانی منتشر شد که به اعتقاد اکثر مسلمانان حاوی توهین‌هایی به پیامبر اسلام (ص) بود. در بهمن ماه ۱۳۶۷ امام خمینی طی فتوایی نویسنده آن کتاب را به علت توهین به پیامبر اسلام (ص)، مرتد دانسته و حکم اعدام او را

صادر کرد. بعد از مدتی شایع شد که اگر نویسنده کتاب توبه کند حکم قتل او پس گرفته خواهد شد، ولی آیت الله خمینی در پاسخ به استفتائی در همین زمینه تاکید کرد که سلمان رشدی (نویسنده کتاب) حتی اگر توبه کند و زاهد زمان هم بشود حکم او تغییر نخواهد کرد.

ایجاد مجمع تشخیص مصلحت نظام

بنابر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی نباید با احکام شرع و قانون اساسی مخالف باشند. تشخیص این سازگاری با شورای نگهبان قانون اساسی است. تعارض‌های متعدد دیدگاه مجلس و شورای نگهبان باعث شد که امام خمینی به فکر چاره‌ای برای این معضل باشد. او نخست اعلام کرد که اگر دو سوم نمایندگان تصویب قانونی را لازم بدانند نظر آنان بر نظر شورای نگهبان مقدم است.

پس از مدتی در بهمن ماه ۱۳۶۶ش مجمعی به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام را تشکیل داد. بر اساس اصل ۱۱۲ قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از وظایف این مجمع حل
اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی است. در نتیجه
تصمیم‌گیری‌های این مجمع، گاه ممکن است قوانینی تصویب شود
. که مخالف احکام اولیه شرع یا مخالف قانون اساسی باشد